

به نام خداوند جان و خرد

سیاست نامه

۴-۵

تبعیض و مشارکت سیاسی زنان: نقش آموزش و پرورش

استفاده و اقتباس از نوشته های این کتاب با ذکر منبع مجاز است.  
این کتاب رایگان نیست اما به منظور ترغیب به کتابخوانی در حال حاضر به طور رایگان در اختیار خواننده قرار گرفته است.

نظرات مطرح شده در این کتاب الزاما خواست و مشی آرمان شهر نیست.  
آدرس: افغانستان، کابل، بهارستان، کوچه قصابی، کوچه پنجم، خانه ۱۹۵، دفتر آرمان شهر شماره های تماس:  
۰۷۸۷۱۹۵۲۱۲ / ۰۷۷۵۳۲۱۶۹۷

ایمیل: armanshahrfoundation.openasia@gmail.com



سیاست نامه ۴-۵

تبعیض و مشارکت سیاسی زنان: نقش آموزش و پرورش  
مجموعه گفتگوها

به کوشش گیسو جهانگیری و شورانگیز داداشی

طراحی و برگ آرای: روح الامین امینی

ترجمه: خلیل رستم خانی

گردآوری، ویرایش و انتشار: انتشارات آرمان شهر

چاپ اول: بهار و تابستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

چاپ خانه: مطبعه مسلکی افغان

کابل - افغانستان

این نشریه با حمایت مالی اتحادیه اروپا و جامعه باز افغانستان منتشر شده است. مسئولیت انتشار این نشریه به عهده بنیاد آرمان شهر و مسئولیت محتوای مطالب به عهده نویسنده یا نویسندگان است و به هیچ وجه نمی تواند بازتاب مواضع نهادهای فوق محسوب شود.

## فهرست

پیشگفتار، شورانگیز داداشی، گیسو جهانگیری..... ۵

### بخش اول: آموزش و تاثیر آن در مشارکت سیاسی زنان

آموزش عادلانه و تعادل جنسیتی اهرم قدرت، سعید پیوندی..... ۱۷  
اولویت کدام است؟ فقر زدایی یا مبارزه با بی سوادی، سرور حسینی..... ۳۱  
آگاهی زنان و نه تنها تحصیل در مقابل تبعیض جنسیتی، جمیله پلوشه..... ۴۵

### بخش دوم: مشارکت سیاسی فراتر از آموزش

از گفتمان مرد محور تا گفتمان انسان محور، ناهید توسلی..... ۵۵  
از طبقات اجتماعی و اشتغال زنان تا مشارکت سیاسی آنان، آزاده کیان..... ۶۵  
استعمار نو و نسخه های بین المللی واحد نابرابری جنسیتی را تشدید می کند، فاطمه صادقی..... ۷۹

### بخش سوم: تجربه فعالین حقوق زن در افغانستان

اصلاح و تعدیل قوانین تبعیض آمیز اولویت مبارزاتی زنان در افغانستان، عادلہ محسنی..... ۹۷  
ان جی او ایزم در مقابل جنبش سیاسی زنان، داکتر عالمه..... ۱۰۵  
مساله زنان، مساله حاشیه ای برای جامعه بین المللی است، ناجیه حنیفی..... ۱۲۵  
سیاست ورزی یا رقابت با مردان، عذرا جعفری..... ۱۴۳  
تجربه دهه هفتاد زنان افغانستان، ثریا پرلیکا..... ۱۶۳



## پیشگفتار

دو شماره جدید سیاست نامه را به بحث بر روی نقش سواد و آموزش در رفع تبعیض از زنان و مشارکت سیاسی آنان اختصاص داده ایم. این موضوع از این رو اهمیت دارد که نابرابری جنسیتی نیمی از جمعیت یک کشور را از حضور و مشارکت انسانی و شهروندی باز می‌دارد. اگرچه میزان برابری و نابرابری جنسیتی از یک جامعه به جامعه دیگر و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت است اما مسئله جنسیت پیش از آنکه مسئله‌ای اجتماعی باشد، مسئله‌ای سیاسی است! در این میان اهمیت رشد دانش و آگاهی در جوامع و به ویژه در میان زنان در حرکت آگاهانه آنان در راستای رفع تبعیض جنسیتی و افزایش مشارکت سیاسی تاثیرگذار است. اگرچه بسیاری معتقدند که فعالیت‌های اقتصادی زنان زمینه‌های بیشتری برای مشارکت سیاسی آنان فراهم می‌کند اما نباید از نظر دور داشت که تلاش برای رفع تبعیض از زنان تنها از مجرای مشارکت سیاسی آنان امکان پذیر نیست و نیاز به فعالیت در همه زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، حوزه‌های خصوصی و عمومی دارد که در آنجا نقش محوری آموزش و سواد نمایان تر است. اساساً آموزش یکی از هسته‌های معرفتی و شناخت انسان از خود و محیط پیرامون و اساسی‌ترین نهاد اجتماعی در شکل دهی، هدایت و کنترل افکار افراد یک جامعه است که می‌تواند نقش پایه‌ای در توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن جامعه داشته باشد.

نابرابریهای جنسیتی و تداوم و بازتولید آن دلایل متفاوت و گوناگونی دارد: فرهنگ مردسالار، مناسبات قدرت، نهاد خانواده، استعمار، سیاست‌ها و نسخه‌های واحد و فاقد اثربخشی نهاد‌های بزرگ بین‌المللی و بین‌الدولی و تبعیض جنسیتی در دسترسی به منابع و امکانات. اگرچه نیازمندی به نیروی کار زنان و رشد و تحول سرمایه‌داری و ایدئولوژیهای سده اخیر نیازمند مشارکت کامل زنان در تمام سطوح جامعه شده است اما رشد میزان آگاهی زنان و مبارزه برای تساوی، همزمان زمینه‌ها را برای از بین بردن حضور نامرئی زنان و مشارکت برابر آنان فراهم آورده است.

بحث تحلیلی جنسیتی با تعهد دولت‌های شرکت‌کننده در چهارمین اجلاس جهانی

زن(پکن، ۱۹۹۵) که مصادف با دومین دهه سال بین‌المللی زنان بود، در جهت ارتقای مشارکت زنان، پیشرفت آنان در امور اجتماعی و دستیابی به هدف‌های برابری جنسیتی وارد مرحله جدیدی گشت و سبب شد که پیشرفت و توسعه زنان هسته اصلی بحث توسعه پایدار شود. امروز نتایج برآمده از اجلاس جهانی زن در پکن منتقدان بسیاری را در میان فعالان زن دارد. عمده ترین این انتقادات به ارائه نسخه های واحد برای زنان کشورهای مختلف از سوی این اجلاس وارد است که نه تنها وضعیت زنان را بهتر نکرده است بلکه در مواردی حتی موقعیت فرودست آنان را نیز تثبیت نموده است.

در این سیاست نامه، با فعالان عرصه آموزش و فعالان و پژوهشگران مسائل زنان از دو کشور افغانستان و ایران مصاحبه نموده ایم. دلیل انتخاب این افراد، آشنایی تخصصی آنان با موضوع مورد بحث بوده است. از طرفی دیگر وجوه مشترک فرهنگی، دینی و زبانی این دو کشور مسائل مشابه ای را برای زنان آن رقم زده است. تنها عواملی که در این انتخابها نقش نداشت عامل جغرافیایی و مرزهای سیاسی بوده است. امیدوار هستیم که در آینده این بحث را با متخصصین دیگر کشورهای آسیایی مانند هند، پاکستان و آسیای میانه نیز ادامه دهیم. ما براین باوریم که زنان و مردان ترقی خواه جهان و به ویژه منطقه می توانند بدون در نظر داشت سیاست های روز حکومت ها با هم وارد گفتگو شوند، از تجارب هم بیاموزند و راهها و گفتارهای نوینی را در زمینه رهایی زنان از تبعیض، خشونت و شهروند درجه دوم بودن ارائه دهند. این گفتگو نه تنها در میان فعالان همسوی جنبش زنان که می بایست با کنشگرانی که متفاوت از هم می اندیشند، شکل بگیرد. تجربه نشان داده است که زنان این منطقه پیشگامانان ایجاد همدلی و همزبانی هستند. سیاست نامه با این روحیه یعنی ایجاد فضای تبادل نظر و ارتقا سطح آگاهی در دسترس شما قرار می گیرد.

در این شماره ما ۱۱ گفتگو با فعالان و صاحب نظران را در سه بخش گرد هم آورده ایم: در بخش اول به امر آموزش و تاثیر آن در مشارکت سیاسی زنان پرداخته ایم. بخش دوم با عنوان مشارکت سیاسی فراتر از آموزش به چند وجهی بودن مشارکت سیاسی زنان و رفع تبعیض از زنان می پردازد، و بخش سوم نیز به تجربه فعالین حقوق زن و مبارزات آنان در کشور افغانستان اختصاص یافته است.

دکتر سعید پیوندی، متخصص امور آموزش و استاد دانشگاه در پاریس، آموزش عادلانه و تعادل جنسیتی را اهرم قدرت می داند و می گوید: "زن ها از طریق آموزش

بهتر می‌توانند به عنوان شهروند فعال وارد جامعه شوند و اساساً رفتن به مدرسه و آموزش دیدن نوعی مشارکت در روند جامعه‌پذیری است. بُعد دیگر تأثیر آموزش در مشارکت زنان بُعد شناختی است یعنی نظام آموزشی می‌تواند داده‌های مهمی را در مورد زندگی اجتماعی، زندگی سیاسی و رابطه بین نهادهای مختلف در جامعه به مخاطبین خود یعنی دانش‌آموزان دختر و پسر منتقل کند و این باعث می‌شود تا آن‌ها متوجه شوند که جامعه چگونه اداره می‌شود و نظام اجتماعی و سیاسی دارای چه مشخصاتی است. «ایشان حضور زنان و مشارکت سیاسی آگاهانه آنان را بدون دسترسی به امر آموزش بسیار دشوار دانسته و می‌گوید: «در حقیقت اگر به تحول جامعه غرب هم نگاه کنیم می‌بینیم که زنان از موقعی حق رای گرفتند، وارد جامعه شدند و به عنوان بازیگر یا کنش‌گر اجتماعی و سیاسی مطرح شدند که توانستند به طور وسیع به آموزش دسترسی پیدا کنند.» اما به نظر وی تنها دسترسی به آموزش عالی به معنای مشارکت سیاسی و یا اثرگذاری زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیست. موانع و سدهایی که برای دسترسی به برابری میان زن و مرد وجود دارد چند وجهی هستند و خیلی آسان با تصویب یک قانون یا یک تصمیم دولتی و یا حتی ایجاد چند موسسه دولتی و غیر دولتی از بین نخواهند رفت. این فرهنگ در عمیق‌ترین لایه‌های هویتی تک‌تک افراد جامعه حک شده و افراد از هنگام تولد با آن‌ها آشنا شده‌اند، بزرگ شده‌اند و روند جامعه‌پذیری شان در این دنیای ارزشی و با این هنجارها شکل گرفته است. فعالین زنان باید به مسئله برابری زن و مرد به صورت پدیده اجتماعی چند وجهی نگاه کنند. برای مثال اگر بخواهیم قوانین تبعیض آمیز را در جهت مثبت اصلاح کنیم به حضور زنان در حوزه‌های قدرت نیاز است. تا زمانی که چنین فضایی به وجود نیامده زن‌ها باید به دنبال راهی باشند برای حل این مسأله پیچیده. آنها باید خودشان را به عنوان یک قدرت نوظهور اجتماعی طرح کنند چون فرهنگ مردسالارانه نمی‌خواهد بپذیرد که زن دارای قدرت برابر باشد و یا نقش فعال تری در جامعه ایفا کند. این نوع تفکر در بهترین حالت می‌گوید زن‌ها تحصیل بکنند و آموزش را تا سطح عالی دنبال نمایند ولی بعداً خانه نشین شوند. زن، همسر، خواهر یا مادر فداکاری باشند ولی نه یک فعال سیاسی یا اجتماعی.

آقای سرور حسینی، معین وقت سواد حیاتی<sup>۲</sup> وزارت معارف افغانستان با تأکید بر اهمیت سواد در توسعه اقتصادی-اجتماعی و لزوم مبارزه با بی‌سوادی می‌گوید:

۲- رییس بخش سواد آموزی وزارت آموزش و پرورش افغانستان

«متأسفانه سواد آموزی از همان ابتدا به عنوان یک اولویت کاری برای دولت و همچنین جامعه جهانی در افغانستان مطرح نبود. شاید یکی از دلایل عمده این بوده که وضع امنیتی همیشه به عنوان یک اولویت مطرح بوده و هست. دوم این که کشور مشکلات فراوانی در بخش تغذیه و فقر زدایی دارد و جمعیت کثیری از مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. آشکاراست وقتی شما با شکم گرسنه روبرو هستید، سواد در درجه دوم قرار می‌گیرد. اما مسوولین مملکتی و کشور های بیرونی رابطه منطقی میان بی‌سوادی، فقر و نا امنی و مشکلات دیگر را آنگونه که بایسته است درک نکردند و تلاش در این زمینه به شکل مطلوب آن صورت نگرفته و این مشکل همچنان لاینحل باقی مانده است.»

خانم جمیله پلوشه، فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، آموزش را تنها وسیله درک هویت و شکل‌گیری خود آگاهی نزد زنان می‌داند اما اشاره می‌کند که وضعیت زنان در بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که دسترسی زنان به تحصیل و آموزش این امکان را به طور خود به خودی نمی‌دهد که آنان به کرسی‌های پارلمان و یا مناصب دولتی دست یافته و در سیاست‌گذاری‌های بزرگ حق شرکت یابند. سلطه اخلاق مردسالار، نظام تبعیض‌آمیز قانونی و اجتماعی حاکم بر این کشورها و تعبیرهای تنگ‌نظرانه از مذاهب و ادیان، بی‌حقوقی و عدم برابری میان زنان و مردان را چنان نهادینه ساخته است که راه نفوذ به این نهادهای دولتی را حتی بر زنان تحصیل کرده نیز بسته است. ایشان حضور زنان در عرصه سیاسی را به شکل‌گیری آگاهی جنسیتی و موجودیت جنبش دادخواهانه و مساوات طلبانه بوسیله خود زنان منوط می‌داند که تضمین مطمینی برای تاثیرگذاری این حضور در عرصه سیاسی است. به باور ایشان خشونت گسترده‌ی جنسیتی در عرصه‌ی خانواده، جامعه و به وسیله دولت‌ها در همه شکل‌های آن شیارهای دهشتناک و ژرف در روان و زندگی زنان سرزمین افغانستان از خود به جا گذاشته است که اثرهای خردکننده‌ی آن در میان زنان به ناپاورمندی‌های جانکاهی منجر شده است.

خانم دکتر ناهید توسلی، پژوهش‌گر جنبش زنان و مدیر مسئول و سردبیر نشریه ادبی ناهه، معتقد است: «آموزش و پرورش - حتی در همین فرهنگ سلطه‌مردمحور - خود می‌تواند راهی برای حضور فعال زنان در صحنه سیاسی جامعه باز کند تا آنان به طور جدی در حوزه‌های گوناگون اجتماعی علاوه بر حضور و امکان ارتقاء هم‌زمان و برابر دانش خود با مردان، «گفتمان زنانه» خود را نیز از طریق به کارگیری اندیشه و توانایی‌های



بالقوه زنانه بالفعل کرده و وارد همه حوزه های ساختاری همین جامعه مردمحور بنماید. این گفتمان زنانه می تواند در کنار گفتمان مردانه ای که تاکنون در جامعه جهانی وجود داشته است به «گفتمانی دوجنسه» و حتی به «گفتمانی فراجنسی» که «گفتمانی انسان محور» خواهد بود تغییر پیدا کند. اما موانع ذهنیتی زنان برای عدم مشارکت سیاسی/ اجتماعی، علاوه بر تابوها و سنت های فسیل شده جوامع عقب افتاده، مربوط به عدم رشد فکری مردان آن جامعه نیز است که مانع بزرگی در ذهن زنان برای مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی به وجود آورده است. گرچه متأسفانه هنوز زنانی پیدا نشده اند که در حوزه مشارکت های سیاسی گفتمان زنانه خود را وارد کنند، اما خوشبختانه در حوزه های تئوریک و فلسفی زنانی مانند هانا آرنه، ژولیا کریستوا، هلن سیکسوس و دیگران، «گفتمان فلسفی» خود را وارد حوزه های دانشگاهی و آکادمیک کرده اند. اگر گفتمانی فراجنسی در آینده ای نه چندان دور در جامعه جهانی مطرح شود، امکان تغییراتی در معادلات و محاسبات قدرت و سیاست بوجود خواهد آمد. با این توصیف، استعمار هم، نقش و کارکردش را از دست خواهد داد. استعمار (چه نو و چه کهنه اش)، سرمایه داری (چه شخصی و چه جهانی اش)، سیاست (چه مدرن و چه پست مدرن اش)، و از همه مهم تر جهانی شدن، که در پی حفظ اقتدار این هرسه مقوله مرد/پدرسالار در شکل نوین امروزی اش کوشش می کند (چون همه این دیده گاهها محصول مولفه ها و گفتمان های مرد/پدر سالارانه بوده است) دیگر نمی تواند با حضور اندیشه و گفتمان و خرد مردمحور مفهومی داشته باشد.

خانم دکتر آزاده کیان، پژوهشگر و استاد جامعه شناسی و رییس مرکز مطالعات زنان و جنسیت دانشگاه پاریس ۷- دیدرو، معتقد است: «سواد و آموزش در زنان می تواند نگرش زنان را باز کند. سواد ابزاری است که زنان می توانند از طریق آن، چنانچه زمینه فراهم باشد در جهت رفع تبعیض هم پیش بروند ولی سواد به خودی خود به این معنی نیست که هر زنی که با سواد باشد به دنبال رفع تبعیض برود. طبق تحقیقات علمی مختلف، اشتغال زنان و کار زنان است که می تواند در مشارکت سیاسی زنان تاثیرگذار باشد. اهمیت شکل گیری هویت جنسیتی در زنان در طرح مطالبات خاص جنسیتی است. برای مثال اکثریت زنان ایران در سالهای پیش از انقلاب علیرغم وجود قوانین مثبت، هویت جنسیتی خودشان را پیدا نکرده بودند و به همین دلیل در دوران انقلاب و در دوران مخالفت سیاسی با رژیم شاه، زنان مطالبه خاص جنسیتی نداشتند و

مطالبات سیاسی آنها هم مثل مطالبات سیاسی مردان بود. از سوی دیگر قشر بندی های اجتماعی در نابرابریهای جنسیتی و میزان مشارکت سیاسی زنان بسیار مهم هستند. ایشان می‌گویند: "ما در بسیاری از موارد فراموش می‌کنیم که طبقات اجتماعی وجود دارند و بسیاری از زنانی که در طبقات اجتماعی فوقانی قرار دارند در کل جوامع بشری و نه تنها در کشورهایی مثل ایران، افغانستان و پاکستان بلکه در فرانسه هم، در واقع سعی می‌کنند که موقعیت اقتدارمدارانه خود را نسبت به خانمهایی که از طبقات تحتانی هستند، حفظ بکنند. واقعیت این است که حتی در کشوری مثل فرانسه آنچه که در ۲۰ سال اخیر با آن مواجه بوده ایم این است که تعداد زنانی که در بالای هرم قدرت قرار دارند، حدود ۱۰ درصد کل جامعه زنان هستند که قدرت بیشتری به لحاظ اقتصادی پیدا کرده اند اما اکثر قریب به اتفاق جامعه زنان در فرانسه فقیر تر شده اند. به همین دلیل هم طبقات فوقانی زنان ترجیح می‌دهند با طبقات فوقانی مردان نزدیکی داشته باشند تا با زنانی که به طبقات تحتانی تعلق دارند. این نشان می‌دهد که غیر از عامل جنسیتی عوامل طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی و ... هم در ایجاد روابط قدرت دخیل هستند. از طرفی روابط قدرت در یک جامعه فقط روابط قدرت سیاسی نیست بلکه قدرت بیشتر با مردان است و مردان هستند که دست فوقانی را در رابطه قدرت دارند و این مساله هم در عرصه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وجود دارد. این باعث می‌شود که زنان نتوانند تنها از طریق مشارکت سیاسی چیزی را عوض بکنند. دکتر کیان معتقدند که در کشورهایمانند افغانستان ان جی اوها یا سازمان های غیر دولتی به روابط قدرت بین زنان دامن می‌زنند.

خانم دکتر فاطمه صادقی، دارای دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر حقوق زنان، با انتقاد از نسخه های بین المللی واحد که توسط سازمانهای بین المللی برای ارتقا و بهبود وضعیت زنان در سراسر جهان، ارائه می‌شود این نسخه ها را برخورد ساده انگارانه با مسائل کشورهای در حال توسعه و تشدید کننده مشکلات آنها می‌داند و می‌گوید: "اگر بخواهیم کمی در مورد تناقض درونی این گفتارها صحبت کنیم و ببینیم که چطور نه تنها با مسائل کشورهای در حال توسعه ساده انگارانه برخورد می‌کنند، بلکه همزمان پیاده کردن آنها بر مشکلات می‌افزاید، عربستان سعودی نمونه خوبی برای نشان دادن تناقض درونی این گفتارهای بین المللی و برخورد ساده انگارانه با مسائل کشورهای در حال توسعه است. در عربستان برای زنان دانشگاههایی ایجاد شد که بتوانند به تحصیلات

عالی دسترسی داشته باشند و لیکن مشارکت سیاسی و مشارکت اقتصادی زنان نزدیک به صفر است، زیرا این کشورها معتقدند که این موارد با بافت بومی در تناقض است. از سوی دیگر این کشور یکی از انواع سرمایه داری است که با غرب هم هیچ مشکلی ندارد و غرب اصلاً از این کشور به عنوان یکی از ناقضان حقوق بشر نام نمی برد. چرا؟ چون این کشور کاملاً الگوهای کلان سرمایه داری را به کار می برد و اجرا می کند. همانطور که برخی از متفکرین یادآور شده اند، سرمایه داری دیگر اصلاً غربی نیست و ما با انواعی از الگوهای سرمایه داری مواجهیم که از شرق تا غرب عالم گسترده اند و با هر الگوی سیاسی و فرهنگی بومی می توانند انطباق حاصل کنند. چین، ایران، عربستان و دویی از انواع سرمایه داری با الگوهای سیاسی فرهنگی و ساخت های سیاسی خود کامه هستند. بنابراین چنانچه شما با الگوهای جهانی سازگار باشید، دیگر مهم نیست بر سر زنان شما چه می رود و فقرا و فرودستان با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می کنند. از طرفی دیگر وقتی این نسخه ها وارد کشورهایی مانند ایران می شوند به دلیل اهمیت حفظ قدرت سیاسی تنها آن قسمت هایی از این نسخه ها مورد توجه قرار گرفت که به منافع طبقه سیاسی حاکم لطمه ای وارد نشود. ایشان به مساله قدرتمند سازی و یا توانمند سازی زنان اشاره کرده و می گوید: "مسأله بر سر توان نیست، بر سر قدرت است. قدرتمندی مناسبات قدرت را هدف قرار می دهد که مسأله ای کلان است و ساختاری و به همین دلیل تغییر ساختاری یا دستکم تغییر در مناسبات قدرت را می طلبد، در حالیکه توانمندی بحث را به مسأله ای فردی فرو می کاهد و اشعار دارد بر اینکه اگر مثلاً وضع اقتصادی یا بهداشتی یا آموزشی زنان بهبود یابد، مسائل حل می شود. از طرفی هر جا و در هر حوزه ای در جامعه که در آن پای جنسیت در میان باشد، مسلماً آنجا حوزه قدرت و حوزه مناسبات قدرت است، یعنی در آنجا به احتمال قوی زنان با مردان نا برابر اند و تقریباً در همه جا این مناسبات به ضرر زنان است." ایشان یکی از راههای موثر قدرتمند شدن زنان را کنش های جمعی می داند و می گوید: "زنانی که به کنش جمعی رو آوردند، بدنه حرکت های بعدی زنان را پی ریزی کردند. این کنش جمعی که لازمه همه جنبش های اجتماعی است، برای قدرتمند شدن اهمیت بسیار زیادی دارد. در واقع با کنش های فردی و پیمودن نردبان ترقی فردی نمی توان خود و دیگر زنان را قدرتمند کرد. در عین حال باید در نظر داشت که هر نوع کنش جمعی قدرت زا نیست، بلکه تنها آن دسته از کنش های جمعی قدرت زا هستند که بتوانند مناسبات قدرت را

جا به جا کنند.“

از سوی دیگرخانم عادلہ محسنی، دانش آموخته حقوق و فعال حقوق زنان معتقد است مشارکت سیاسی زنان در افغانستان به عنوان اهرم فشار به دولت از ضروریات است. در همین راستا گروهی از زنان فعال و مبارز در سال ۲۰۰۴ کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان را پایه‌گذاری کردند و توانستند نقش فعالی در انتخابات پارلمانی و شورای ولایتی آن سالها داشته باشند. وی با اشاره به قوانین تبعیض آمیز در خصوص زنان مبارزه برای اصلاح و تعدیل قوانین و حضور تاثیرگذار در سیاست را از اولویت‌های مبارزاتی زنان فعال در افغانستان می‌داند و می‌گوید: “فعالیت‌های موسسات یا ان‌جی اوها اغلب مطابق نیازها و میل افغانها نیست و کارهای پروژه ای معمولاً از پیش تعیین شده وارد افغانستان می‌شود ولی با این حال هر کاری که شود برای اینجا خوب هست یعنی بهتر از آن هست که اصلاً کار نشود.“ وی سواد را نه تنها برای زنان افغانستان از اهم نیازمندیها می‌داند بلکه آن را اولویت اصلی کل جامعه افغانستان می‌داند که بدون پرداختن به آن نمی‌توان توقع ایجاد یک جامعه دموکرات را داشت.

در گفتگو با خانم دکتر عالمه، دکترای فلسفه و تاریخ از آلمان، ایشان با اشاره به مرکزی بودن زن ستیزی یا اصلاحات در طول یکصد سال گذشته در افغانستان، دوره‌امانی را آغاز سهیم ساختن زنان در حیات اجتماعی و سیاسی افغانستان عنوان کرد. اما بعد از ۲۰۰۱ متأسفانه جای جنبش را نهاد‌هایی گرفت که با برنامه‌های کوتاه و پروژه وار آغاز به کار کردند. طرح‌های نهاد‌های مدنی و بین‌المللی در قبال مسایل زنان بیشتر فرمایشی بوده و ربط اساسی به مشکلات زنان ندارد. برخورد پروژه ای با مساله زنان درحقیقت، آنان را از کار اساسی و بنیادی که تمرکز بر تغییر ساختار سیاسی-اجتماعی است، دور ساخته است. دکتر عالمه یکی از دلایل عدم مشارکت زنان در سیاست را نحوه نظام حاکم در افغانستان می‌داند و می‌گوید: “نظام، نظام مرد سالار است و در جامعه این تصور وجود دارد که سیاست کار مردان است. برای تغییر این دیدگاه باید تقسیم قدرت از دید جنسیتی صورت گیرد. بر شالوده همین تفکر زنان سیاسی کشور می‌کوشند به رده‌های تصمیم‌گیرنده کلیدی راه یابند و خواهان سهیم شدن زنان در پست‌های وزارت، معینیت، پست‌های دیپلماتیک و ریاست‌های مستقل‌اند.“ ایشان بی‌سوادی را یکی از دلایل عقب‌ماندگی و عدم نسج‌گرفتن جنبش زنان در افغانستان می‌داند و می‌پرسد: “زنان ما هنوز از چهاردیواری خانه‌رهای نیافته‌اند. بدون توانایی

اقتصادی و آموزشی چطور می‌توان از حضور واقعی زنان صحبت کرد؟" ایشان سه اولویت مهم برای مبارزات زنان را بسیج سراسری مردم برای مبارزه با بی‌سوادی، مبارزه سیاسی برای تغییر در ساختار جامعه و تحلیل کلی از وضعیت و جایگاه زنان در افغانستان ذکر می‌کند و می‌گوید: «تا زمانی که زنان افغانستان یک دید کلی از وضعیت و جایگاه زن نداشته باشند، آگاهانه یا غیر آگاهانه مصروف کارهای پروژه‌ای خواهند بود.» به باور ایشان مساله زنان یک پرسش، یک دخالت و یک مسئله کاملاً سیاسی است که از طریق ان‌جی‌اوایزم سعی در سیاست‌زدایی و غیر سیاسی کردن آن است. آموزش زنان و آگاهی‌دهی از موقعیت ایشان و توانا سازی زنان از لحاظ اقتصادی پیش‌شرط توانمند ساختن آنان برای بلند کردن صدای حق خواهی و گرفتن حق مدیریت سیاسی است.

خانم ناجیه حنیفی، فعال جنبش زنان و از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان، سه اولویت برای رهایی زنان از بند اسارت پدرسالاری را گسترش و توسعه تعلیم و تربیه، دادخواهی و کازار اصلاح و تصویب قوانین که متضمن حقوق انسانی زنان باشد و ایجاد میکانیزم‌های اجرایی این می‌داند. او می‌گوید: «چون روند جنگ در افغانستان را مردها رهبری می‌کردند وقتی که جنگ تا حدی خاموش شد دوباره رهبری به دست مردها افتاد و یک سهم بسیار کوچک برای زنان داده شد. به نظر ایشان پررنگ بودن مسائل قومی و زبانی در جامعه افغانستان حتی باعث جدایی زنان نماینده در پارلمان بر اساس خط‌های قومی شده است. از سویی به اعتقاد ایشان که حضور نهادهای زنان در افغانستان را به گونه‌ای تعبیر به جنبش زنان در افغانستان می‌کنند، جنبش زنانه (تاکید از ایشان است) افغانستان به قربانیان جنگها نپرداخته، بخاطر اینکه پرداختن به این قربانی‌ها از جانب هیچ تمویل‌کننده‌ای حمایت نشده یا هیچ پروژه‌ای مسئله قربانیان را عنوان نکرده است. چرا که همیشه موضع جامعه بین‌المللی بی‌نهایت دولتی و به موضع دولتها شبیه بوده است. آنها اینگونه مسائل زنان را یک مسئله حاشیه‌ای در کمک‌های بین‌المللی می‌بینند.

خانم عذرا جعفری، فعال حقوق زنان و اولین شهردار زن در کشور افغانستان، در رابطه با دستاوردهای زنان بعد از به‌کنار رفتن طالبان و حضور نیروهای نظامی بین‌المللی در افغانستان می‌گوید: «بعد از سال ۲۰۰۱ فضای بازتری برای زنان به وجود آمد اما زنان نتوانستند از این فضا خوب استفاده کنند. یکی از دلایل این امر ضعف خود زنان بود.

زنان ما دارای سواد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کافی نبوده و نیستند. زنان نخبه به سمت ان جی او‌ها کشیده شدند و بیشتر سعی کردند که ان جی او دار باشند تا این که سیاست بکنند و سیاست بیاموزند. پولهایی که به نام‌های مختلف و برای بهبود وضعیت زنان به این کشور سرازیر شد در واقع به دلیل برنامه ریزی که پشت سر آنها وجود داشت، به شناسایی نیازهای واقعی زنان آسیب زد و این نیازها گم شدند. ان-جی اوایزم و این شیوه برخورد باعث شد که در بین عامه مردم هم فرهنگ انجام کارهای داوطلبانه از بین برود. از سوی دیگر فرهنگ مرد سالارانه و جوی که در افغانستان حاکم است هم موانع بسیاری در راه حرکت زنان ایجاد کرده است. ما نمی‌توانیم انکار کنیم که دموکرات‌ترین مردان ما پس منظر ذهن شان این است که تو زن هستی و زن یعنی عنصری که نمی‌تواند کاملاً از توان مندی‌هایش استفاده کند. همه اینها باعث شده امروز دیگر آن انتظاری را که از جامعه‌ی زنان در طول ۹ سال داشتیم نداشته باشیم. روز به روز هم میزان ناامنی‌ها بیشتر شده و حضور زنان کم رنگ تر می‌می‌شود.»

خانم ثریا پرلیکا، دانش‌آموخته اقتصاد، فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، درباره تجربه دهه هفتاد زنان افغانستان و نحوه به وجود آمدن سازمان دموکراتیک زنان می‌گوید: «ساختارهای قانونی زمینه ساز حضور و فعالیت زنان و ایجاد سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بود. حامی حرکت زنان قانون اساسی بود. در آن زمان اولین بار بود که زنان حق اشتراک در پارلمان را بدست می‌آوردند و این یک انگیزه قوی برای فرستادن زنان نماینده به پارلمان شد. در آن دوران فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و بسیج زنان و مردان به شکل خود جوش صورت می‌گرفت و اولین بار کمپاین‌های دسته جمعی چند هزار نفری، مرد و زن ایجاد شد. از طرفی بر خلاف امروز فعالیت‌های سیاسی در دانشگاهها آزاد بود و مرکز فعالیت‌های سیاسی روشنفکری از دانشگاه کابل بود. او معتقد است: «تا زمانی که یک انگیزه‌ی قوی و یک خواست واقع بینانه وجود نداشته باشد هیچ کاری ساخته نمی‌شود. در آن جا [دهه هفتاد] نه پول بود، نه پیسه بود، نه ان جی او بود، نه تمویل کننده بود، خاص به خاطر گرفتن حق خود مبارزه می‌کردیم.»

بخش نخست

آموزش و تاثیر آن در مشارکت سیاسی زنان





## آموزش عادلانه و تعادل جنسیتی اهرم قدرت گفتگو با سعید پیوندی

### سعید پیوندی

دکتری و استاد جامعه شناسی  
آموزش و پرورش در دانشگاه  
پاریس ۸ و نویسنده مقاله  
و کتاب های متعدد منجمله  
تبعیض و عدم مدارا در کتاب  
های درسی ایران به زبان  
انگلیسی در سال ۲۰۰۸ در  
امریکا و آموزش و مذهب:  
شکست اسلامی کردن مدارس  
در ایران به زبان فرانسه در  
پاریس در سال ۲۰۰۶ که  
پژوهشی است در باره تجربه  
اسلامی کردن نظام آموزشی  
ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷.

**سوال:** آقای پیوندی لطفا خودتان را معرفی کنید و عنوان یک یا دو کتاب جدیدتان را برای ما بگویید؟

**جواب:** آخرین کتاب من درباره ایران، کاری در مورد تحلیل محتوایی کتاب های درسی است. در این پژوهش که به زبان انگلیسی چاپ شده همه کتاب ها از کلاس اول ابتدایی تا آخر دبیرستان مورد بررسی قرار گرفتند اشکال مختلف تبعیض در کتاب های درسی ایران بررسی شده و یک بخش مهم آن به تصویر و نقش زن و مرد در جامعه، در خانواده و به عنوان یک فرد اجتماعی اختصاص دارد. هدف این مقایسه پیدا کردن اشکال گوناگون تبعیض در گفتمان کتاب های درسی است. اسم این کتاب «تبعیض و عدم مدارا در کتاب های درسی ایران» است و در سال ۲۰۰۸ در امریکا به چاپ رسیده است.

کتاب دیگر در مورد تجربه اسلامی کردن نظام آموزشی ایران است که در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسیده و در حقیقت تحلیلی است از نظام آموزشی ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷.

**سوال:** مقاله یا مقاله های جدیدی که در ارتباط با صحبت امروز ما باشد چه نوشته اید؟

**جواب:** آخرین مقاله ای که به زبان فارسی چاپ شده در مجله ایران نامه نشریه بنیاد پژوهش های ایران در امریکا است. این مقاله سعی می کند توضیح بدهد که چرا علی رغم وجود یک نظام آموزشی اسلامی و این همه تبلیغات اسلامی، سال گذشته در ایران جوانان و به خصوص زنان

به این شکل به خیابان آمدند و این جنبش بزرگ اجتماعی را به وجود آوردند. یعنی چگونه می توان رابطه بین یک نظام ایدیولوژیک آموزشی که سعی می کند بچه ها را همنا و هم سو با این نظام تربیت کند و بچه هایی که در مقابل نظام قرار می گیرند را توضیح داد.

**سوال:** علاقه مندی آکادمیک شما به مسأله زنان از کجا آغاز شد؟

**جواب:** حقیقت این است که من از اول انقلاب وقتی که برخی تصمیمات برای برخورد با آموزش زنان گرفته شد و یا نوعی گفتمان سنتی درباره زنان از جمله اجباری شدن حجاب رواج یافت به عنوان دانشجوی جامعه شناسی کنجکاو بودم که بینم نتیجه این اقدامات چه خواهد بود. بعد از ده پانزده سال دیدم که این سیاست های جدید اجتماعی که سمت و سویی چندان موافق مشارکت زنان نداشتند نتیجه معکوس داده است. همه داده های آماری نشان می دادند که دختران در سطوح مختلف نظام آموزشی پیشرفت چشمگیری داشته اند و فعالیت اجتماعی شان هم گسترده تر شده است. همین نکته باعث شد که به دنبال دلایل این پدیده بروم و در پی درک علت این گرایش باشیم؟ چگونه و چرا دختران و زنان ایران با توجه به همه مشکلاتی که در بازار کار و یا در سطح گفتمان عمومی جامعه و در یک جامعه مرد سالار وجود دارد تا این اندازه در زمینه آموزش پیشرفت کنند؟ این پرسشی بود که باعث شد من کنجکاوانه تر به این مسأله بپردازم. برای من امروز هم پرسش این است که چگونه و چرا گفتمان رسمی یک نظام آموزشی یا یک نظام سیاسی گاهی بازتاب معکوس در جامعه پیدا می کند. نگاهی به تجربه دختران و زنان نشان می دهد که آن ها شاخص ترین مثال این تناقض هستند. تناقض بین یک گفتمان ایدیولوژیک و نتیجه اجتماعی معکوس آن به عنوان پرسشی برای کار جامعه شناسی و درک عمیق تر جامعه.

**سوال:** اتفاقاً این پرسش ما را می برد به سمت مسأله ای که ما هم به آن علاقه مند هستیم و می خواهیم با شما هم در میان بگذاریم و آن این است که شاید لازم باشد بگوئیم برای سنجیدن جریانات اجتماعی، زمان و فاکتورهای مختلفی لازم است تا بتوانیم آن را تحلیل کنیم. به طور مثال در رابطه به افغانستان می بینیم که عمر این تجربه جدید هشت، نه ساله خیلی کوتاه است برای این که ما بتوانیم حاصل سیاست های جدید در رابطه به مشارکت سیاسی زنان یا مثلاً تضعیف تبعیضی که نسبت به زنان هست را بسنجیم. من یک سوال اولیه دارم آیا شما هیچ وقت در رابطه به آموزش و پرورش و همین مسایلی که از نگاه آکادمیک در حال رسیدن به آن ها هستید یک کار تطبیقی یا

مقایسه ای انجام داده اید آیا در این سال ها به جوامع دیگری هم نگاه کرده اید؟

**جواب:** بله. می توان گفت که تیوری های جامعه شناسی در زمینه مشارکت زنان چه در کشورهای در حال توسعه و چه در کشورهای توسعه یافته با تکیه بر کارهای میدانی و مقایسه ای شکل گرفته اند. این داده ها کمی و کیفی و نیز تیوری ها در بیشتر مواقع رابطه مستقیم بین میزان مشارکت آموزشی یا میزان دسترسی به آموزش و میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی زن ها را نشان می دهد.

مراجعه به این کارها و داده ها نشان می دهد که چنین رابطه ای با توجه به زمینه اساسی تاثیر گذاری آموزش بر روی مشارکت زنان طرح می شود. اول این که زن ها از طریق آموزش بهتر می تواند به عنوان شهروند فعال وارد جامعه شوند. رفتن به مدرسه و دانشگاه سبب می شود زنان از خانه بیرون بیایند و وارد جامعه شوند و این آموزش است که ورود زنان به فعالیت های اجتماعی و بازار کار را شتاب می بخشد. در حقیقت سطح آموزشی زن ها نقش بسیار مهمی در نوع مشارکت اجتماعی آن ها چه در سطح اقتصادی و چه در سطح سیاسی بازی می کند.

مسأله دوم این است که اساسا رفتن به مدرسه و آموزش دیدن نوعی مشارکت در روند جامعه پذیری است یعنی دختران و زنانی که به نظام آموزشی از سطوح مختلف از کودکان تا دانشگاه راه پیدا می کنند به نوعی وارد روندهای جامعه پذیری متفاوتی می شوند که اگر در خانه می ماندند شاید هیچ وقت با آن آشنا نمی شدند. یعنی زندگی کردن و کسب تجربه زندگی جمعی با دیگران به مفهوم وسیع کلمه، زندگی کردن در یک نهاد رسمی مانند مدرسه، زندگی کردن با قوانین و هنجارها در جامعه. این تجربه مستقیم می تواند نقش مهمی در خود آگاهی و نیز مشارکت اجتماعی و به عهده گرفتن نقش های جدید اجتماعی ایفا کند.

سومین بُعد تاثیر آموزش در مشارکت زنان بُعد شناختی است یعنی نظام آموزشی می تواند یک سری داده های مهم را در مورد زندگی اجتماعی، زندگی سیاسی و رابطه بین نهادهای مختلف در جامعه را به مخاطبین خودش یعنی دانش آموزان دختر و پسر منتقل کند و این باعث می شود تا آن ها متوجه شوند که جامعه چگونه اداره می شود و نظام اجتماعی و سیاسی دارای چه مشخصاتی است. آن ها از این طریق صاحب نوعی آگاهی و شناخت سیاسی و اجتماعی هم می شوند. در یک مفهوم عام تر باید گفت یادگیری خواندن و نوشتن به افراد امکان می دهد با فرهنگ و دنیای علم و شناخت بشری به طور مستقیم در رابطه قرار گیرند بتوانند از منابع آگاهی به طور مستقیم استفاده کنند.

همه این ابعاد سه گانه باعث می شود که ما امروز در دنیا شاهد رابطه ای مستقیم و معنا دار بین نرخ دسترسی به آموزش در میان زنان و میزان مشارکت آن ها در مسایل اجتماعی باشیم. به عنوان نمونه می توان به شرایط ایران بازگشت. در حوادث سال گذشته زن ها مشارکت آگاهانه و وسیع داشتند. آن ها در این جنبش اجتماعی دنباله رو مردها نبودند بلکه خودشان هم تاثیر گذار بودند و حرف های زیادی هم برای گفتن داشتند. زنان از سال ها دورتر از طریق فعالیت های سازمان های غیردولتی شان در ایران یک جنبش واقعی و مستقل زنان ایجاد کرده بودند؛ اگر به نقش آن ها در زمینه آگاهی بخشیدن به جامعه و طرح مطالبات در ارتباط با مسایل زنان و مسأله دموکراسی خوب نگاه کنید می بینید در صفوف اول این جنبش زنانه کسانی بودند که در بیست سال گذشته در دانشگاه های ایران تربیت شده بودند. در حقیقت این فعالین نماینده گروه های گسترده زنان در ایران هستند که با مطالبات جامعه امروزی زنان وارد میدان شده اند. در میان این جامعه زنان تعداد زیادی فارغ التحصیل دانشگاه و دوره متوسطه وجود دارد. این ها دیگر نمی خواهند با همان شرایط ظالمانه و نابرابر گذشته زندگی کنند. ما می توانیم بگوییم بدون گسترش حضور زنان در آموزش متوسطه و عالی در ایران شاید ما جنبش اجتماعی سال های اخیر را با چنین کیفیتی نمی توانستیم داشته باشیم. شما اگر امروز وارد هر حوزه روشنفکری در ایران بشوید ردپای زنان فعال را می بینید زنانی که نویسنده اند؛ فیلم ساز اند؛ ورزش کاراند؛ صاحب نظر اند؛ سیاست مداراند و فعالین اجتماعی هستند. کنش گرانی اجتماعی که در کارهای مدنی شرکت می کنند. البته این بدان معنا نیست که نظام آموزشی زنان را برای مشارکت مدنی آماده کرده بلکه خود مسأله آموزش دیدن و دسترسی به ابزار شناخت زمینه را برای آگاهی و مشارکت مدنی آماده کرده است. داشتن مدرک تحصیلی خود به خود در هر فردی نوعی انتظار و توقع ایجاد می کند و توانایی های کسب شده در نظام آموزشی به عنوان وسیله آگاهی و مشارکت مورد استفاده قرار می گیرد.

**سوال:** درست در زمان انقلاب در ایران یعنی سال ۱۹۷۹ چند درصد زنان ایران با سواد بودند و چند درصد لاقبل دوره لیسانس را گذرانده بودند؟

**جواب:** در سال ۱۳۵۷ در ایران ۳۵ درصد زنان باسواد بودند و در روستاها این آمار فقط بیست درصد بود. در حالی که الان حدود ۸۰ درصد زنان ایران باسوادند و این میزان در روستاها به ۶۰ درصد رسیده است. اگر بخواهیم تعداد کسانی که به آموزش عالی راه پیدا کردند را به عنوان یک شاخص دیگر رشد آموزشی در نظر بگیریم باید صحبت از نوعی جهش کنیم. کل دانش آموختگان زن دوره آموزش عالی ایران در

لحظه انقلاب ۵۰۰ هزار نفر بودند. یعنی ما ۵۰۰ هزار زن ایرانی داشتیم که به دانشگاه رفته بودند و کمی بیش از ۵۰ هزار نفر هم در دانشگاه‌ها مشغول تحصیل بودند. امروز فقط در دانشگاه‌های ایران یک میلیون و هشتصد هزار دختر وجود دارد و در کل جامعه بیش از ۳ میلیون زنی که تحصیلات عالی را به پایان رسانده‌اند. در نتیجه تعداد زنانی که امروز در ایران به دانشگاه راه پیدا می‌کنند بیش از ۳۵ برابر زمان انقلاب است. زمان انقلاب حدود ۲۸ درصد دانشجویان ما دختر بودند و امروز حدود ۵۳ درصد دانشجویان ایران دختر هستند. همین مقایسه ساده نشان می‌دهد که ما دوران بسیار پر شتابی را پشت سر گذاشتیم و زن‌ها از نظر دسترسی به آموزش خیلی رشد کردند و این یکی از ویژگی‌های جامعه ایران است.

**سوال:** بله گفتن این نکته لازم است برای این که بعداً می‌توانیم قیاس کنیم. شما در مورد سیستم آموزشی از چند زاویه صحبت کردید یکی کادری که ایجاد می‌کند برای این که شما را یک موجود اجتماعی بسازد جدا از این که در چه رشته‌ای تحصیل می‌کنید و تا چه حدی پیش می‌روید در واقع شما را مسلح می‌کند برای آگاه شدن و حضور داشتن در یک کنش و واکنش در یک جامعه و از سوی دیگر طبیعتاً به شما تخصصی را می‌دهد. آیا شما می‌توانید بگویید بدون این که یک جامعه باسواد باشد چگونه می‌توانیم این انتظار را داشته باشیم که مشارکت سیاسی جامعه شکل بگیرد؟

**جواب:** به نظر من مشارکت سیاسی آگاهانه و از طریق جامعه مدنی بدون آموزش بسیار دشوار است. در حقیقت اگر به تحول جامعه غرب هم نگاه کنیم کم و بیش همین وضعیت بوده یعنی زنان از آن موقعی حق رای گرفتند و از آن موقعی وارد جامعه شدند و به عنوان بازیگر یا کنش‌گر اجتماعی و سیاسی مطرح شدند که توانستند به طور وسیع به آموزش دسترسی پیدا کنند. اولین زنانی که توانستند در اروپا به دانشگاه بروند و مدرک دانشگاهی بگیرند به اواخر قرن نوزدهم بر می‌گردد ما قبل از این از مشارکت فعال زنان نشانه‌های کمی داریم این اتفاق بعد از دسترسی زنان به آموزش افتاد چون رابطه بین فعالیت و مشارکت سیاسی اجتماعی و آموزش نوعی رابطه با دانش و شناخت هم هست یعنی بدون این که ما متوجه بشویم در جامعه چی می‌گذرد؟ چرا مثلاً فلان نوع روابط در خانواده وجود دارد؟ جامعه چگونه اداره می‌شود و نقش نهادهای اصلی کدامند؟ فرد بدون این که قادر باشد بخواند، با داده‌های اجتماعی آشنا باشد؛ بدون این که قادر باشد یک اندیشه تجریدی و یک تیوری را متوجه شود و بدون این که متوجه مکانیزم‌های دورنی جامعه بشود بدیهی است مشارکت هم یک مشارکت سطحی و یک مشارکت احساساتی می‌شود و کمتر جنبه مشارکت فعال به خودش می‌گیرد. همین

مثال انقلاب ۱۳۵۷ ایران را اگر در نظر بگیریم در همان زمان هم زنان خیلی مشارکت کردند ولی از آن جایی که گفتمان خودشان را نداشتند و چهره ها و شخصیت های خودشان را نداشتند تا مسایل زنانه را هم مطرح کنند و مطرح باشند بیشتر دنباله رو مردها بودند. یعنی زنان بازیگر آگاه این حوادث نبودند بلکه بیشتر دنباله رو حوادث بودند. الان زنان ایران به خاطر سی سال تجربه و به خاطر تمام تحولاتی که در جامعه ایران اتفاق افتاده خواهان نوعی دیگر از مشارکت هستند. امروز زنان خواسته های خودشان را مطرح کنند و توجه به مطالبات زنان را در حقیقت بخشی از مبارزه برای دموکراسی می دانند.

**سوال:** اگر به خاطر داشته باشید در این ده بیست سال گذشته این بحث مطرح بود که چرا جنبش های مدنی فعالیت های زنان و فعالیت های غیر دولتی زنان در چند شهر مهم ایران شکل گرفت. یکی از مباحثی که آن موقع مطرح بود این بود که عدم امکانات برای حضور زنان با عقاید و نظریات مختلف در سطوح تصمیم گیری داخل خود نظام به گونه ی یک اراده جمعی به وجود آمد. زنان گفتند اگر ما در لایه های بالای قدرت نمی توانیم شرکت داشته باشیم فضاهای آلترناتیو می سازیم برای بیان خود؛ برای فعالیت خود و برای ایجاد تغییر آیا شما با این دیدگاه موافق هستید؟

**جواب:** من فکر می کنم که مشکل در جوامعی مثل ایران و افغانستان یا کشورهای همسایه این است که ما با نوعی ناهماهنگی در میان حوزه های مختلف اجتماعی مواجه هستیم. یعنی اگر بخواهیم ایران را مثال بزنیم زنان در جامعه ایران امروز مثلاً در حوزه آموزش بسیار پیشرفت کردند که به عنوان نمونه از هر سه پزشک ایرانی که در دانشگاه تربیت می بینند دو نفرشان زن است؛ از هر سه متخصص علمی ای که تربیت می شوند دو نفر زن است از هر سه مهندسی که تربیت می شوند یک نفر زن است و از هر سه متخصص علوم انسانی ای که تربیت می شوند دو نفرشان زن اند ولی علی رغم این موفقیت های خیلی اساسی در زمینه های آموزشی هیچ بازتاب گسترده ای در حوزه کار و در حوزه قدرت و در فعالیت های سیاسی سطح بالای جامعه و آن جایی که تصمیم گیری وجود دارد به چشم نمی خورد. یعنی این قدر ساختارها مردانه و سخت هستند که جایی برای نفوذ و حضور تدریجی زن ها نمی گذارند. در نتیجه زن ها باید راهی پیدا کنند که مسایل خودشان را در جامعه پیش ببرند چون زن ها تا وقتی که تبدیل به یک قدرت اجتماعی نشوند و تا زمانی که نیروی شان به طور واقعی در جامعه تاثیر گذار نباشد امکان راه یابی شان هم به بخش های قدرت خیلی کم است. شما همین قوانینی که در ایران موجود است یا قوانین نوشته و نانوشته ای که حضور دارند و باعث می شود

که زن‌ها حضورشان در بازار کار محدود بشود را ببینید اگر بخواهیم این قوانین را در جهت مثبت اصلاح کنیم به حضور زنان در حوزه‌های قدرت نیاز است. یعنی زن‌ها باید در مجلس باشند؛ در رسانه‌ها باشند، در شوراهای باشند و در نهادهای مختلف قدرت باشند برای تاثیر گذاشتن و تغییر قوانین مردانه. تا زمانی که چنین فضایی به وجود نیامده زن‌ها باید به دنبال راهی باشند برای حل این مسأله پیچیده. آن‌ها باید خودشان را به عنوان یک قدرت نوظهور اجتماعی طرح کنند چون فرهنگ مردسالارانه نمی‌خواهد بپذیرد که زن دارای قدرت برابر باشد و یا نقش فعال تری در جامعه ایفا کند. این نوع تفکر در بهترین حالت می‌گوید زن‌ها تحصیل بکنند و آموزش را تا سطح عالی دنبال نمایند ولی بعداً خانه نشین شوند. زن، همسر، خواهر یا مادر فداکاری باشند ولی نه یک فعال سیاسی یا اجتماعی.

بنابراین زن‌های ایران باید بتوانند این بن‌بست را بشکنند و قدرت خود را در جامعه و در مقابل نیروی مردانه مطرح کنند؛ این اقدام به نظر من هم از نظر اجتماعی و هم از نظر سیاسی فوق‌العاده مهم است و من فکر می‌کنم یکی از آن راه‌های مهمی است که می‌شود در تعادل قدرت در جامعه تغییر ایجاد کند چون تعادل فعلی ظالمانه و مردانه است. این نظم، مردانه است.

**سوال:** می‌دانم که خود شما بر سر مسأله موانع ذهنیتی که بر عدم مشارکت زنان تاثیر گذار است حساس هستید و در قسمتی از بحث شما از جامعه مردسالارانه صحبتی به میان آمد و این عدم میل به تقسیم قدرت؛ چون وقتی که از رابطه زنان و مردان صحبت می‌کنید این هم یک نوع رابطه قدرت است ولی تفکیک می‌کنید بین عوامل بیرونی بر زنان و موانع ذهنیتی خود زنان همان موانع ذهنی و اجتماعی‌ای که مربوط به خود زنان است نظر شما در این رابطه چیست؟

**جواب:** این یکی از مسایلی مهم است که شاید در گفتمان رایج خیلی کمتر به آن پرداخته می‌شود و این گونه تصور می‌شود که مشکل ما فقط از سمت قوانین و ساختارهای مردانه موجود است. ولی همزمان به نظر من نباید مسایلی ذهنیتی و فرهنگی را دست کم گرفت. حرف من هم به معنای کم بها دادن به چارچوب‌های رسمی قوانین و هنجارهای رسمی و ساختار قدرت در جامعه نیست ولی هم زمان این مسأله هم وجود دارد که زنان تا زمانی که از نظر هویتی در بازنامه‌های خود به برابری باور نداشته باشند تغییر روابط نا برابر و یا عملی کردن مشارکت گسترده زنان هم دشوار است. آیا باید بدانند چرا مرد و زن برابرنند؟ اشکال نابرابری‌های کنونی کدام‌ها است؟ و چرا روابط

اجتماعی میان زن و مرد در جامعه ظالمانه است؟ به نظر من تا وقتی که از نظر ذهنیتی و فرهنگی به این شناخت نرسند تغییر قوانین نمی‌توانند بطور یک جانبه از بالا واقعیت‌های اجتماعی را با شتاب به سود زنان دگرگون کنند. برای مثال قبل از انقلاب ایران گفتمان رسمی تلاش می‌کرد با نابرابری‌های جنسیتی برخورد کند و راه حضور زنان را در جامعه، بازار کار و آموزش هموار سازد. ولی این گفتمان با وجود برخی تاثیرات انعکاس وسیعی بین زن‌ها پیدا نمی‌کرد. در حوزه آموزش این گفتمان منجر به همگانی شدن تحصیل دختران نشد. در حالی که بعد از انقلاب گفتمان نظام آموزشی به صورتی آشکار ضد زن شد، ولی با وجود این گفتمان رو به قهقرا رفته و گذشته‌گرا مشارکت زن‌ها زیادتر شد. این مسایل نشان می‌دهد که تغییرات اجتماعی پدیده‌های بغرنج و پیچیده‌ای هستند که فقط به قوانین و ساختارهای رسمی بر نمی‌گردند بلکه بخش مهمی از این مسایل بر می‌گردد به مسایل فرهنگی، ذهنیت‌ها، بازنماها، برداشت‌هایی که هر کدام از گروه‌های اجتماعی از مسایل اساسی مثل سیاست، مشارکت، دموکراسی، جایگاه زن، جایگاه مرد و غیره دارند. این فقط مردها نیستند که رابطه‌ای ظالمانه بین زن و مرد را شکل می‌دهند بلکه زن‌ها هم با پذیرش این نظم ظالمانه و یا برخورد انفعالی نوعی در بازتولید نابرابری مشارکت می‌کنند. اگر بخواهیم باز هم به نمونه ایران برگردیم نظام آموزشی این کشور گفتمان منفعلی در مورد نقش اجتماعی زن دارد. زن در کتاب‌های درسی فرد نیمه اجتماعی است که وظیفه‌اش بیشتر ماندن در خانه و شوهر و بچه داری است. کتاب‌های درسی سعی می‌کند فرودستی زن نسبت به مرد را به صورت ارزش دینی و هنجار اجتماعی پذیرفته شده به نوجوانان عرضه کند. اما این گفتمان نتوانسته مانع از دگرگونی‌های گسترده در جامعه و در فرهنگ زنان شود. آن چه که شاید در مبارزه زنان اهمیت دارد توجه به هر دو جنبه در روند کاهش نابرابری هاست. یعنی باید تلاش کرد که قوانین برابری جنسیتی را به رسمیت بشناسند و سهم زن‌ها در قدرت به طور رسمی و قانونی تثبیت شود ولی هم زمان باید زن‌هایی داشته باشیم که بخواهند بیایند و در قدرت شرکت کنند و باید مردها و زن‌هایی داشته باشیم که قبول کنند یک زن می‌تواند مثل یک مرد رییس‌جمهور، نخست‌وزیر، وزیر و یا نماینده مجلس باشد. باید باور کنند که یک زن می‌تواند بسیاری از نقش‌های اجتماعی و اقتصادی که امروز به طور عمده مردانه هستند را با همان کارایی و یا بهتر به عهده بگیرند.

**سوال:** این ذهنیت چگونه می‌تواند عوض شود شما طبیعتاً به تجربه ایران نگاه می‌کنید ما هم به تجربه افغانستان نگاه می‌کنیم که دقیقاً مصداق صحبتی است که شما



دارید. شما می‌دانید که یک سری مکانیزم‌های از بالا ایجاد شده، مثلاً ۲۵ درصد سهمیه مجلس به زنان داده شده، وزارت خانه زنان ایجاد شده، کشور افغانستان سیدا را امضا کرده و به این کنوانسیون بین‌المللی ملحق شده و درب مکاتب تا حدی بر روی دخترها باز شده اما به خاطر عدم وجود یک جنبش و آن عنصر آگاهی که شما از آن صحبت می‌کردید می‌بینیم با وجود این که مثلاً هر سال در آغاز زمستان دور و بر شهر مزین به آفیش‌هاییست که راجع به پایان دادن خشونت علیه زنان است اما نه تنها هیچ تغییری در این راستا البته در این دوران کوتاه هشت نه سال ایجاد نشده و آن عنصر آگاهی به خاطر عدم وجودش تغییر کیفی و یا حتی ملموسی در جامعه ایجاد نکرده است و حتی عکس‌العمل منفی ایجاد کرده حالا کشوری مثل افغانستان یا کشورهای دیگری مانند حوزه مرکز آسیا را نگاه کنیم می‌بینیم در شوروی سابق هم مجموعه قوانین مترقی، و در جهت تساوی بین زنان و مردان بود و زنان حضوری در قدرت رسمی سیاسی کشور هم داشتند ولی فاصله بین واقعیت جامعه و قوانین اساسی و حتی این سیستم سهمیه و غیره خیلی فاصله بزرگی بود. این عنصر و این تغییر ذهنی آیا بدون این که به قول شما یک عده مصمم باشند به نشر آگاهی، خود به خود می‌تواند به وجود بیاید یا خیر؟

**جواب:** نه مسلماً این یک حرکت اجتماعی حرکتی است که در آن شناخت و آگاهی نقشی اساسی را بازی می‌کند. یعنی الان که شما در مورد خشونت صحبت کردید ببینید حتی در جوامع غرب که تا این حد چه از نظر قانونی و چه از منظر شعور جمعی و وجدان اجتماعی ده‌ها سال است این قبیل مسایل مطرح شده هنوز هم شماری از زن‌ها قربانی خشونت خانوادگی هستند و یا از نظر دستمزد برابری کامل بین زن و مرد در خیلی از جوامع اروپایی با وجود جنبش‌های فمینیستی و حرکت‌های اجتماعی و قوانین مترقی کاملاً تأمین نشده است. این نشان می‌دهد که این روند خیلی پیچیده و چند بعدی است و فقط نباید از یک جنبه به آن توجه کرد. کسب برابری بین زن و مرد و پذیرش این موضوع به عنوان هنجار اجتماعی و فرهنگی و یا ارزش انسانی یک روند طولانی اجتماعی است که در آن هم جنبش‌های اجتماعی غیر دولتی نقش دارند و هم نهادهای رسمی، قوانین، ساختارها و نظام آموزشی. تحول اساسی در جایگاه زنان در جامعه زمان می‌برد و در کوتاه مدت میسر نیست. برای مثال یک سازمان غیر دولتی مثل آرمان شهر باید به کار چند دهه فکر کند نه به چند ماه و حتی چند سال. یعنی کاری که شما امروز می‌کنید مانند جوانه‌ای است که امروز کاشته می‌شود و باید زمانی به یک درخت تنومند تبدیل شود. موانع و سدهایی که برای دسترسی به برابری میان زن و مرد وجود دارد چند وجهی هستند و خیلی آسان با تصویب یک قانون یا یک تصمیم دولتی

و یا حتی ایجاد چند موسسه دولتی و غیر دولتی از بین نخواهد رفت. این فرهنگ در عمیق ترین لایه های هویتی تک تک افراد جامعه حک شده و این افراد از هنگام تولد با آن آشنا شده اند، بزرگ شده اند و روند جامعه پذیری شان در این دنیای ارزشی و با این هنجارها شکل گرفته است. همین مسأله بدن زن را در نظر بگیرید. اگر این موضوع در جامعه غرب توانست در چند دهه بتدریج تغییر کند و نگاه سنتی تا حدودی از میان برود در جوامعی مثل ما حتما زمان خیلی بیشتری خواهد برد. اگر زن بخواهد موهایش را فقط نبوشاند و آزادانه مثل مرد در جامعه حضور پیدا کند پذیرش این برای همه و قبول این که زن صاحب بدن خودش است و اختیار بدن خود را دارد و هیچ کس نمی تواند به او بگوید که باید چگونه لباس بپوشد احتیاج به زمان دارد. فعالین زنان باید به مسأله برابری زن و مرد به صورت پدیده اجتماعی چند وجهی نگاه کنند. فعالیت های آگاهی بخش که از درون خود جامعه زنان شکل گیرد تبدیل به یک تجربه اجتماعی می شود و از بیرون به زن ها گفته نمی شود بلکه زن ها این برابری را از درون زندگی می کنند. این تجربه ها تحول ذهنیتی به وجود می آورد. برای همین هم فعالیت های اجتماعی ای که به هر نحوی مشارکت های زنان را مطرح بکند و آن ها را از خانه بیرون بیاورد و وارد جامعه بکند می تواند گاه نقش مهم تری در تغییرات ذهنیتی و فرهنگی جامعه به وجود آورند.

**سوال:** در واقع زنان غربی وقتی که به جوامع ما نگاه می کنند می خواهند از روش ها و مدل های خودشان برای مطالعه جوامع ما استفاده کنند و همین مسأله باعث شده که چیزی به نام فمینیسم اسلامی شکل بگیرد که کوشش می کند بگوید ما طور دیگری مسایل را نگاه می کنیم؛ نگاهی متفاوت با دید شما. آیا شما این جریانی که لااقل ده سال یا شاید هم بیشتر می شود که مطرح شده را جدی می گیرید یا فکر می کنید خارج از سوژه است؟

**جواب:** حوزه زنان به نظر من بدون اغراق پیچیده ترین حوزه اجتماعی موجود در جامعه بشری است. رابطه زن و مرد در جامعه چه در بعد خصوصی و چه در بعد اجتماعی و چه همزیستی شان در جامعه موضوع ده ها سال پژوهش در حوزه علوم انسانی بوده و هنوز هم هست. به نظر من تمام فعالیت ها و تمام تلاش های فکری ای که برای شناخت بهتر این گره دشوار و پیچیده وجود دارد را باید به فال نیک گرفت. ما نمی توانیم همان راهی را برویم که احتمالا فمینیست های غرب رفتند برای این که فمینیست های غرب در چارچوب و فضای دیگری کار کردند. مسأله زن در جوامع غربی همان ابعاد و مسایلی را ندارد که در جوامعی مثل ایران، افغانستان، پاکستان، ترکیه یا عراق مطرح

است. بدون تردید خیلی از مسایل مشترک وجود دارد اما این اشتراک گاهی صوری است. به خاطر این پیچیدگی‌ها باید از تمام جریان‌های فکری دینی و غیر دینی که برای درک بهتر موقعیت زنان تلاش می‌کنند استقبال کرد. چون ما بدون یک دیالوگ باز بین همه بخش‌های جنبش زنان امکان ندارد بتوانیم آن پویایی ذهنی لازم را در جنبش زنان و در کل جامعه به وجود بیاوریم. مسأله این است که ما در یک دیالوگ تاریخی بتوانیم تمام شاخه‌های فکری و فرهنگی‌ای که در جامعه به طور واقعی وجود دارند را به بحث و گفتگو دعوت کنیم؛ برای این که تجربه گفتگو، تماس و کنش متقابل ارتباطی سبب پویایی فکری می‌شود؛ سبب می‌شود هر شاخه و هر تفکری از درون خودش بدر آید و با دیگری وارد بحث شود. این از خود در آمدن و نگاه کردن به دیگری و فکر کردن در مورد دیگری و فکر کردن برای این که ما چه به دیگری بگوییم که برایش قابل درک باشد و ما را بهتر بفهمد یک نوع پویایی فکری ایجاد می‌کند. من فکر می‌کنم باید حتی با قشری‌ترین بخش‌های زنان وارد دیالوگ شد برای این که سدی که بین رابطه میان قشرهای مختلف وجود دارد از میان برود. خیلی از زن‌هایی که امروز فعال جنبش زنان هستند و پیشروانند اگر به گذشته‌شان برگردیم می‌بینیم که گاهی پیشینه فرهنگی‌شان سنتی بوده و با مرور زمان از طریق دیالوگ، از طریق شناخت و از طریق کنش متقابل به تدریج تبدیل به این کنش‌گر امروزی شده‌اند. در حقیقت بدون یک دیالوگ وسیع جامعه به یک برخورد انتقادی نمی‌رسد. انتقاد مشارکتی به سنت‌ها و هنجارهایی ظالمانه در جامعه در دیالوگی بدون مرز و با همه فراگیر می‌شود.

**سوال:** نه تنها افغانستان بلکه کل جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز را هم که نگاه کنیم شاهد این هستیم که یک شبه یک سری فورمول‌بندی‌های جدید در این کشورها با تشویق ایجاد نهادهایی از نوع انجیو جامعه را دچار نوعی توهم کرده که با ایجاد و پیدایش این انجیوها در واقع دارد به یک سری مسایل عدیده‌ای که حکومت‌ها در این جغرافیا قاعدتا عاجز هستند از پاسخ دادن به آن‌ها یا لاقابل دست‌های خود را می‌شویند و می‌روند کنار و می‌گویند با حضور این انجیوها لازم نیست ما سیاست‌گذاری‌های بزرگ کنیم؛ ما مسوول نیستیم؛ ما تضمین‌کننده مثلاً مشارکت سیاسی زنان نیستیم؛ یا ما لازم نیست تضمین بکنیم سیاست آموزش و پرورش ما برخورد یگانه با دخترها و پسرها داشته باشد و یا دسترسی به امکانات بهداشت و صحت مسوولیت ما دیگر نیست و مسوولیت این اینجیوها است که طبیعتاً آن‌ها هم خود را مسوول نمی‌دانند چون آن‌ها هم پروژه‌ای دارند عمل می‌کنند برای مثال می‌گویند ما در شش ماه آینده می‌خواهیم یک مرکزی بسازیم که زنان باردار به آن مراجعه بکنند شش ماه بعد

هم ممکن است این مرکز را ببندیم چون دیگر امکانات مالی نداریم.

آقای پیوندی ما گرفتار اینجیو زدگی هستیم. در جغرافیای خارج از ایران یک تفاوت جالب که با ایران است این است که در ایران هم هستند برخی نهادهای غیر دولتی که به گونه ای پروژه ای وار به مسایل نگاه می کنند به خاطر این که سرشان بند است به منابع تمویل کننده شان مثلا از بانک جهانی یارانه می گیرند یا مثلا از یکی از نهادهای سازمان ملل کمک می گیرند ولی اکثر فعالین در این حیطه هایی که مورد بحث ما هست در واقع جمع های خودجوشی هستند که خود را بلند مدت درگیر در این مسایل می دانند اما در خارج از ایران یک مشکل جدید اجتماعی- سیاسی برای مان پیدا شده و این مشکل آن انجیوهایی هستند که این توهم را ایجاد می کنند که آن جا هستند تا با اندیشه و عمل خودشان یک سری معضلات جامعه را پاسخ بدهند نگاه شما به این اهرم جدید به گونه استعمار در کشورها و انجیویزم چیست؟

**جواب:** البته من تجربه و شناخت شما را ندارم برای این که شما با این تجربه ها هر روز زندگی می کنید و اثراتش را هم می بینید. من بیشتر یک نظاره گر از دور هستم بدون این که به نتایج و پی آمدهای فعالیت این تشکل ها به طور کامل تسلط داشته باشم و بدانم بر آن ها چه می گذرد؟ اما در تجربه ای که در خیلی از کشورهای اروپای شرقی یا کشورهایی که سابقا عضو اتحاد جماهیر شوروی بودند دیده شد همیشه تجربه مثبتی نبود. من وارد بحث نیت سازمان های جهانی و کشورهای کمک کننده اصلا نمی شوم. من بیشتر به روش ها و نتایج کارشان نگاه می کنم. شاید آن چه بیش از هر چیز قابل انتقاد باشد این است که گاهی فکر می شود الگوهای واحدی برای تغییر وجود دارد و آن را می شود همه جا پیاده کرد. مشکل این است که این الگوها و تیوری ها از درون آن جامعه بیرون نیامده اند. این مشکل بزرگی است که گاه با سازمان هایی مثل بانک جهانی و یا نهادهای بزرگ جهانی هم وجود دارد. شما به گفتمان یونسکو، یونسف و تمام این سازمان های جهانی نگاه کنید می بینید که زمانی یک سری تیوری و ایده شکل می گیرد و تبدیل به طرح و نقشه راه می شود و این نقشه راه را می خواهند در بنگلادش، در پرو و در همه جا پیاده کنند برای این که فکر می کنند این طرح موفق می شود.

اما در مورد بخش اول سوال شما یعنی مسأله جهانی شدن باید بحث جدایی را انجام داد. به نظر من مسأله جهانی شدن را باید از مقاصدی که احتمالا سازمان های جهانی و بعضی از دولت ها دارند از هم دیگر تفکیک کرد برای این که این ها دو پدیده ای هستند که با هم ارتباط دارند اما از هم استقلال نسبی دارند. مسأله جهانی شدن مسأله ای

نیست که امروز در کنترل همه جانبه کسی باشد. جهانی شدن امروز رابطه قدرت است. در این رقابت جهانی نابرابر باید جای خود را پیدا کرد. اگر فیلم ساز خوبی مانند عباس کیا رسمتی داشته باشید جهانی می شوید. من نمی خواهم مسأله را خیلی ساده کنم و نقش آگاهانه کشورهای بزرگ را نادیده بگیرم ولی همزمان هم نمی خواهم در تیوری توطیه باشم و فکر کنم همه این جهانی شدن یک توطیه از طرف یک عده علیه یک عده دیگر است. من فکر می کنم که ما خودمان می توانیم با این جهانی شدن آگاهانه برخورد کنیم باید توجه کنیم که این روندی نیست که ما بتوانیم جلوش را بگیریم. در این روند نکات مثبتی هم وجود دارد که هیچ کس نمی تواند از آن ها چشم پوشی کند. یعنی امروز جوان افغانی و جوان ایرانی بخشی از تغییرات ذهنیتی اش مربوط می شود به جهانی شدن؛ وقتی که افغانی ها یا ایرانی ها یا پاکستانی های مقیم امریکا یا اروپا می توانند خیلی راحت با کشورشان از طریق رسانه ها در ارتباط باشند و با آن ها وارد یک نوع دیالوگ بشوند این هم بخشی از جهانی شدن است یعنی آن افغانی که در شیکاگو زندگی می کند؛ در لس آنجلس زندگی می کند؛ در توکیو زندگی می کند و یا در پاریس اگر امروز می تواند خیلی راحت با جامعه اش وارد دیالوگ شود حتی در زمینه هایی برای جامعه خودش تبدیل به یک الگو بشود بدیهی است این ها هم بخشی از جهانی شدن است. من فکر می کنم جهانی شدن را باید خیلی وسیع تر و گسترده تر نگاه کنیم و جوامعی مثل ما یعنی افغانستان، ایران و پاکستان به خصوص در حوزه زنان به یک سری الگوهایی که بتوانند به آن ها فکر کنند و برای شان بحث انگیز شود احتیاج دارند. اگر ما نگاه کنیم که در دنیا چه می گذرد و فکر کنیم راجع به زندگی خودمان استفاده خوب از جهانی شدن است یعنی نگاه کردن به دنیا و فکر کردن به زندگی خویشتن هم بخشی از جهانی شدن است و من فکر می کنم بخشی که ما به عنوان فعالین اجتماعی باید بیشتر مورد توجه قرار دهیم این بخش است که جهانی شدن یعنی یک نوع فاصله گیری انتقادی نسبت به تجربه های روزمره زندگی خودمان در جامعه.



## اولویت کدام است؟ فقر زدایی یا مبارزه با

بی سوادی

گفتگو با آقای سرور حسینی

### سرور حسینی

لیسانس ادبیات فارسی از ایران و فوق لیسانس مدیریت از امریکا، و دارای دیپلم تدریس حقوق بشر در دانشگاه ها از فرانسه. رئیس موسسه مرکز تعاون افغانستان و معین سابق معینیت سواد حیاتی وزارت معارف افغانستان.

**سوال:** جناب آقای حسینی ما فصلنامه ای داریم به نام «سیاست نامه» که جنس اش از دیگر نشرات ما کمی متفاوت است. برای این که در رابطه به مسایل کلان تر فضایی برای فکر کردن ایجاد می کند و معمولاً حول یک مسأله است. مثلاً یک شماره فصلنامه راجع به ناتو بود. و راجع به مسایل کلان تر جهان که فکر می کنیم باید به زبان خودمان موجود باشد برای خوانندگان. شماره آینده که در نظر است، تم آن رابطه آموزش و پرورش با مشارکت سیاسی زنان و رفع تبعیض نسبت به زنان است. برای همین فعالیتی که شما دارید خیلی اهمیت دارد و مربوط می شود به سوژه ای که ما داریم. در قدم نخست از شما می خواهم خود را معرفی کنید و کمی هم در باره ی گذشته ی تان معلومات دهید.

**جواب:** تشکر از شما که از من خواستید در رابطه به مسأله ی خیلی مهم انکشافی و اجتماعی جامعه ما یعنی سواد آموزی صحبتی داشته باشم.

نام من محمد سرور حسینی است، متولد ولایت بامیان هستم. تحصیلات خود را تا دوره لیسسه در افغانستان به پایان رسانیده ام. تحصیلات عالی ام تا سطح کارشناسی در ادبیات فارسی است که در ایران به پایان رسانیده ام و ماستری خود را از امریکا در رشته مدیریت گرفته ام. همچنین دیپلومی برای تدریس حقوق بشر در دانشگاه ها از فرانسه دارم. تجربه کاری ام بیشتر با موسسات غیر دولتی بوده که از جمله مدت ده سال به حیث رئیس موسسه مرکز تعاون

افغانستان کار کرده ام که در این موسسه فعالیت های فرهنگی زیادی داشتیم. از جمله در سال هایی که در پاکستان بودیم مرکز تعاون به حیث کانونی برای روشنفکران و نویسندگان در آمده بود که تعداد زیادی از قلم به دستان افغانستان از جمله جناب باختری، حبیب الله رفیع، داکتر سمیع حامد، غفار صفا، پوهاند حسنیار، خالد فروغ، وارسته، غفورلیوال، پوهاند الهام و تعداد دیگری از نویسندگان با ما همکاری بودند.

بعدها کار من با دولت از وزارت معارف شروع شد که مدت دو سال است در این وزارت به حیث معین سوادآموزی کار می کنم.

**سوال:** کار دولتی شما یک کار خیلی حساس و مهم است. اگر می شود لطفاً بگویید وقتی که از معینیت وزارت معارف برای مبارزه با بی سواد صحبت می کنید؛ خطوط و اهداف اساسی این معینیت از چه قرار است و این معینیت از کدام سال در چوکات وزارت معارف تشکیل شده است؟

**جواب:** معینیت سوادآموزی سابقه‌ی نسبتاً طولانی دارد که اول به حیث مدیریت کورس های اکابر در افغانستان در دوران محمد ظاهر شاه ایجاد شده بود و در سال ۱۳۵۲ این مدیریت به ریاست ملی مبارزه با بی سواد تجدید نام یافت و در سال ۱۳۶۶ به معینیت سواد حیاتی ارتقا یافت. بعد از این که من در این پست تعیین شدم در اثر پیشنهاد من معینیت سواد حیاتی به معینیت سوادآموزی تغییر نام یافت.

هدف اصلی معینیت سوادآموزی مبارزه با بی سواد در افغانستان است و ما در سه استقامت کار می کنیم:

۱. فراهم آوردن خدمات سوادآموزی در سطح کشور. به این معنا که کورس های سوادآموزی را ایجاد و ارایه کنیم،

۲. انکشاف نصاب تعلیمی یا تهیه و تدارک نصاب تعلیمی،

۳. تربیه معلم سوادآموزی برای کلان سالان.

که البته معینیت سوادآموزی صرف سوادآموزی را انجام نداده، بلکه تعلیمات غیر رسمی دیگر را هم در ضمن سواد فراهم می کند و نام کامل آن معینیت سوادآموزی و تعلیمات غیر رسمی است.

به طور مثال: ما بر علاوه این که به افراد بزرگ سال سواد می آموزانیم، بعضی مهارت های دیگر مانند مهارت های زندگی را نیز ارایه می کنیم چون هدف ما این است که سواد کاربردی را در افغانستان ترویج کنیم. یعنی یک سوادآموزی ساده نه، بلکه سواد



آموزی ای که بازندگی مردم مطابقت داشته باشد و پا زندگی گروه های سوادآموز پیوند داشته باشد. همچنین سواد آموزی ای که بتواند عملاً به درد مردم بخورد و سواد آموزان بتوانند از چیزی که می‌آموزند استفاده کاربردی و عملی داشته باشند.

**سوال:** در دوران شاه، زمانی که این فعالیت شروع شد، جمعیت افغانستان چقدر بود و چند درصدشان از نعمت سواد بی بهره بودند؟

**جواب:** در دهه های چهل و پنجاه نفوس افغانستان میان یازده تا پانزده میلیون نفر بود و بیش از نود درصد شان بی سواد بودند.

**سوال:** و حالا که شما به این پست تعیین شده اید، جمعیت افغانستان حدوداً چند نفر است؟

**جواب:** فعلاً هم آمار دقیقی وجود ندارد اما بعضی تخمین هایی که وجود دارد حدود سی و دو میلیون نفر است و بعضی ها بیست و چهار میلیون. که تخمین دومی از طرف ریاست احصاییه افغانستان صورت گرفته است.

**سوال:** تخمین افراد بی سواد فعلاً چقدر است؟

**جواب:** ما دو گروه سنی داریم. یکی میان پانزده تا بیست و پنج سال که نوجوانان اند و دیگری گروه سنی نوجوانان و بالغان با هم و یکجایی که از پانزده تا چهل و پنج سال است. اگر گروه سنی اول را حساب کنیم حدود ۳۹ درصد با سواد داریم. و در گروه دوم سنی حدود ۲۶ درصد.

**سوال:** در میان محافل خوش فکر فرهنگی این انتظار بود که بسیج عمومی برای محو بی سوادی حتماً یکی از ستون های اولویتی در برنامه ریزی های دولت باشد. چرا جهاد با بی سوادی به عنوان اولویت دست اول بعد از رفتن طالبان در دستور کار نبود؟

**جواب:** قسمی که شما فرمودید متأسفانه سواد آموزی یک اولویت کاری برای دولت و همچنین جامعه جهانی در نظر گرفته نشد. شاید یکی از دلایل عمده این بوده که وضع امنیتی باز هم به حیث یک اولویت باقی ماند. یعنی طالبان کلاً شکست نخوردند و بعد از یک سال و چندی شروع به مقاومت دوباره کردند. دوم این که ما مشکلات فراوانی در بخش تغذیه و فقر زدایی داشتیم. چون تعداد زیاد افراد این جامعه زیر خط فقر زندگی می کردند. آشکاراست وقتی شما با شکم گرسنه روبرو هستید، سواد در درجه دوم قرار می گیرد. این هم درست است که ریشه های فقر باز هم در بی سوادی است و انکشاف اقتصادی و اجتماعی بدون حل مشکل بی سوادی نا ممکن است. اما مسوولین مملکتی

و کشورهای بیرونی رابطه میان بی سوادی و مشکلات دیگر را آن گونه که بایسته بود درک نکردند. و چون رابطه منطقی بین بی سوادی، فقر و نا امنی به خوبی درک و ادعان نشد و تلاش در این زمینه به شکل مطلوب آن صورت نگرفت. علاوه بر این ها، مسایل مالی و فرهنگی هم در این پروسه دخیل اند اما سه مشکلی که قبلاً یادآوری کردم خیلی عمده اند.

**سوال:** می خواهم راجع به بخش فرهنگی صحبت کنم. یکی این که می شود درک دیگری هم داشت و آن این که شاید بازیگران بین المللی آن قدر هم نا آگاه نباشند که رابطه میان فقر، بی سوادی، اعتلا و رشد را ندانند اما این امر در اولویت برنامه های شان قرار نداشته باشد. این جا است که به مسأله فرهنگی بر می گردیم. به چه نسبتی شما فکر می کنید که جامعه ای افغانستان به عنوان یک اهرم فشار خواستار مبارزه با بی سوادی نیست و اگر نیست چرا؟

**جواب:** مسایل فرهنگی ای که من خدمت شما عرض کردم دقیقاً همین است که خواست از طرف مردم و تقاضای کار از طرف مردم برای حکومت افغانستان و جامعه ای جهانی در عرصه سواد آموزی کم بوده است. چون خود مردم هم که پذیرنده خدمات سواد آموزی اند و کسانی اند که از آن نفع می برند، در گذشته تقاضای جدی نداشتند و آگاهی مردم در سطحی نبوده که منافع سواد آموزی را احساس کنند و آن را عملاً در زندگی روزمره خود مشاهده کنند. با توجه به جنگ، فقر و عقب ماندگی تاریخی ای که در افغانستان وجود داشته، سواد آموزی به یک خواست فوری، جدی و همگانی اجتماعی مبدل نشده است.

**سوال:** اگر کل جامعه را کنار بگذاریم، در میان با سوادان و کسانی که تحصیلات عالی داشتند، آیا از سوی آن ها این مسأله به طور عمومی و پی گیر مطرح شده یا خیر؟

**جواب:** نه! از طرف باسوادان جامعه هم سواد به حیث یک اولویت ملی مطرح نبوده است. متأسفانه در این زمینه کار روشنگرانه کمتر صورت گرفته و از دو سال بدین سو که من به حیث مسوول کار می کنم، یکی از محورهای کاری ما این بوده که ما آگاهی عامه را از منافع سواد آموزی بالا ببریم که این آگاهی هم در میان خواص و هم در میان عوام باید باشد. در بین خواص به این دلیل که ما باید حمایت آن ها را داشته باشیم و آن ها احساس کنند که سواد آموزی هم یک اولویت ملت است. و در میان عوام به دلیل این که ما ایجاد علاقه کنیم تا به صنف های درسی حاضر شوند. چون تفاوت میان

دانش آموز و سواد آموز در این است که دانش آموز از طرف پدر و مادر موظف است مکتب برود و درس بخواند. ولی سواد آموزان آدم‌های بالغی‌اند که در کنار آموزش سواد، مشکلات و مسوولیت‌های دیگری نیز دارند و وقت کافی برای یادگیری ندارند که باید در این زمینه کار صورت گیرد تا در وجود آن‌ها ایجاد علاقه شود و علاقه در سطحی باشد که سواد آموز جذب شود و تا آخر ادامه دهد.

**سوال:** از شما به عنوان یک شهروند عادی می‌خواهم پرسش وقتی که جامعه به یک سری حقوق خود حساس نباشد، آن را از دست خواهد داد. یا هم اگر به یک سری حقوق خود آگاه نباشد خواستار آن نمی‌شود. این عدم حساسیت است که در هر جای جهان اگر نگاه کنیم، معمولاً یک نوع تشنج را میان دولت‌ها و مردم به درجات مختلف ایجاد می‌کند. حکومت‌ها ترجیح می‌دهند که مردم مطالبات زیادی نداشته باشند، ترجیح می‌دهند کمتر پاسخگو باشند، کمتر مورد نقد قرار بگیرند و... پرسش من این است: همکاری ای که مردم با پروژه طالبان در بسته شدن دروازه مکاتب به طور ناخودآگاه کردند، شما ببینید، در برخی کشورهای دیگر در همسایگی شما پروژه‌هایی از این دست در دوران‌های پر تشنج انقلاب بود. به طور مثال، در ایران بعد از انقلاب دانشگاه بسته شد. حدس می‌زنم که اگر یک نوع فشار اجتماعی نبود این دانشگاه‌ها دوباره باز نمی‌شدند و حتی شاید هم برخی می‌گفتند: عیبی ندارد دانشگاه‌های ما تعطیل باشد. فشار اجتماعی به حدی بود که حتی نمی‌شد طرف این رفت که مکاتب را ببندیم. اما وقتی که حکومت گفت که حتماً دخترها و پسرها در مکاتب دخترانه و پسرانه و به طور جداگانه درس بخوانند جامعه‌ی ایران خیلی هم عکس‌العمل نشان نداد و برای همین هم این پروژه موفق شد. اما بستن مکاتب اتفاق نیفتاد، من نمی‌گویم که این اراده لزوماً وجود داشته اما اگر جامعه خیلی عکس‌العمل نشان می‌داد کار در این تصمیم سخت‌تر می‌شد. کاری با طالبان نداریم چون سوژه بحث ما نیست ولی کم کاری جامعه افغانستان را در ارتباط با یکی از دست‌آوردهایش چگونه بررسی می‌کنید؟

**جواب:** پدیده‌های اجتماعی خیلی پدیده‌های ساده‌ای نیستند و در ارتباط ارگانیک با همدیگر قرار دارند و عوامل مختلف می‌تواند تاثیر داشته باشد. ما اگر بخواهیم پدیده‌های اجتماعی‌ای که در این جامعه جریان دارد را ساده بسازیم، ممکن است به نتیجه مطلوب نرسیم. به این لحاظ باز هم به نظر من چند عامل را می‌توان دخیل دانست. یک دسته عوامل داخلی هستند و دسته دیگر عوامل خارجی. عوامل خارجی این مسأله بعضی دخالت‌هایی است که از بیرون به افغانستان می‌شده و می‌شود. بعضی کشورهای همسایه می‌خواستند در افغانستان صاحب نفوذ باشند و از هر وسیله ممکن در این راستا استفاده

کردند تا بتوانند در افغانستان جای پای داشته باشند. به همین اساس جنگ در افغانستان شعله‌ور بوده و هیچ وقت خاموش نشده است چون سوخت خود را از بیرون دریافت می‌کرده. مسأله دوم باز هم عملکرد قدرت‌های جهانی است که در منطقه حضور دارند و بالای روحیه مردم تأثیر می‌گذارند. به طور مثال: یک شک و سوء ظن وجود دارد هم در جامعه افغانستان و هم در جوامع دیگر منطقه که غربی‌ها و به خصوص امریکا چرا در کشورهای اسلامی برخورد دوگانه دارند و مشکلات منطقی‌تری چرا حل نمی‌شود این باعث می‌شود که کل خدماتی که از طرف غرب حمایت می‌شود به دیده شک نگریسته شود. یعنی علیه هر آن چه فرآورده تمدن و آمده از غرب است حساسیت ایجاد می‌شود. عوامل داخلی‌ای هم وجود داشته که باعث شده تا طالبان بتوانند تعلیم و تربیه را قسمی که خودشان خواسته‌اند تنظیم کنند.

سوال: وقتی طالبان گفتند مکاتب را می‌بندیم تا دیگر دختران به مکتب نروند، چرا عکس‌العمل وسیع‌تر در افغانستان صورت نگرفت، چون می‌شد با طالبان هم مذاکره کرد؟

**جواب:** اولاً جامعه افغانستان از سیاست‌هایی که اعمال می‌شد حمایت نکرد. یعنی مکاتب به اشکال مختلف و نامرئی و به دور از چشم طالبان موجود بود و مقاومت وسیع فرهنگی در کل افغانستان جاری بود. فعلاً هم در جاهایی که طالبان حضور دارند این مقاومت وجود دارد. اما در بعضی جاهایی که طالبان موفق شدند آنجاها می‌بود که این مسأله را با مسایل اسلامی ارتباط دادند.

یک چیز دیگر را می‌خواهم بگویم که تجربه کسانی که به حیث تحصیل کرده‌های جدید به افغانستان آمدند و در زمان ظاهر شاه خدمت کردند هم باعث شد که یک عکس‌العمل منفی در مقابل علومی که به شکل جدید ارائه می‌شد، ایجاد شود. چون حکومت افغانستان از جامعه خیلی فاصله داشت و هر کسی که از مکتب فارغ می‌شد و به حیث مامور در ادارات دولتی استخدام می‌شد، کاملاً یک فرد بیگانه با جامعه‌ی خود می‌شد. معمولاً رشوه‌ستانی می‌کرد، سطح زندگی‌اش با مردم عادی تفاوت زیاد می‌داشت و دردهای مردم عادی را احساس نمی‌کرد. بنابراین یک تافته جدا بافته‌ای به وجود آمد از تحصیل کرده‌ها که با جامعه‌ی خود بیگانه بودند و از زندگی مردم دور و معمولاً ستم‌گر و به اقسام مختلف از مردم می‌خواستند تا برای‌شان خدمت کنند. این عمل یک عکس‌العمل را در سطح جامعه ایجاد کرد و به طور آگاهانه یا نا آگاهانه مردم به این نتیجه رسیدند که نمی‌خواهند فرزندان‌شان ظالم شوند. چون به فکر آنان کسی

که به مکتب می رفت ظالم بار می آمد. حداقل یک مقاومت منفی از طرف جامعه ایجاد شد که نباید با ظلم حکومت یک جا شد.

عامل بعدی، ظهور حکومت کمونیست ها در افغانستان بود یعنی افراط و تفریط. وقتی که حکومت کمونیستی در افغانستان به میان آمد اصلاحاتی در جامعه رونما شد اما با روش های نادرست پیاده گردید، روش هایی که با هنجارهای جامعه همخوانی نداشت مبارزه با بی سوادی هم جزئی از اولویت های شان بود. در این زمان کمیسیون عالی سواد آموزی ایجاد شد که کل ادارات دولتی موظف بودند افراد بی سواد را با سواد بسازند و ماهانه به رییس جمهور گزارش داده شود. سلطانعلی کشتمند که در آن زمان معاون رییس جمهور بود رییس کمیسیون امحای بی سوادی بود و در ولایات والی ها مسوول کمیسیون بودند و در سطح ولسوالی ها ولسوال ها مسوول کمیسیون مبارزه با بی سوادی بودند. این خود نوعی فشار بود که بعدها با سیاست با سواد سازی زنان که یک نوع اصلاحات بسیار عاجل و فوری و کشور شمول بود که می خواستند در افغانستان بیاورند و همزمان بود با شعارهای دیگری از این جمله که کشور شوروی برادر است و کشور شوراها و بعضی عقاید ضد دینی که ابراز می کردند، همه این ها باعث ایجاد عکس العمل هایی در جامعه شدند.

**سوال:** در آن زمان شما چند ساله بودید؟

**جواب:** من در آن زمان پانزده- شانزده ساله و صنف نهم مکتب بودم.

**سوال:** شما این بسیج را چگونه می دیدید آیا خبر داشتید که بسیج عمومی برای مبارزه با بی سوادی شده یا خیر؟

**جواب:** ما در آن زمان مخالف رژیم وقت بودیم به خاطری که ما فکر می کردیم رژیم کمونیستی ای که روی کار آمده، یک رژیم وابسته است. ما پیش از هر چیز دیگر می خواستیم کشور ما یک کشور مستقل باشد و دوماً می خواستیم در انتخاب خود آزاد باشیم و سوم این که من به حیث یک نوجوان که تازه موج اندیشه های اسلامی هم آمده بود، تا حدی با آثاری که از جهان اسلام می آمد آشنا بودم و به همین خاطر تا حدی حساسیت های دینی هم پیدا کرده بودم.

**سوال:** آیا در خانواده ی شما کسی بود که شامل کورس های سواد آموزی شده باشد؟

**جواب:** ما در روستا زندگی می کردیم و در آنجا تا آن زمان این اصلاحات نرسیده بود. ما صرف سال اول زیر سایه حکومت کمونیستی زندگی کردیم اما در سال دوم قیام

عمومی صورت گرفت و منطقه از تصرف کمونیست ها آزاد شد. یعنی در سایر مناطق این پروسه جریان داشت اما ما زودتر از دیگران با حکومت کمونیستی وداع گفتیم. و دیگر این که چون پدر و برادرانم تحصیل کرده بودند، در خانواده ما پسران بی سواد نبودند و با دخترانی که در خانواده ما بودند، خود ما کار می کردیم. ما طرفدار سواد آموزی بودیم و همه دختران خانه ما نیز با سواد بودند اما به مکتب نمی رفتند.

**سوال:** حالا شما به عنوان مسوول این برنامه در افغانستان حدس می زنم به تجربیات دوران های قبل نگاه کردید و سنجیدید. وقتی شما می گوئید در دوران کمونیست ها یک کمیسیون عالی مبارزه با بی سوادی بود به نظر من خیلی جالب می آید. به این لحاظ که شوروی ها در خاک خودشان در ارتباط با مبارزه با بی سوادی خیلی موفق بودند. چه درس های مثبتی از آن تجربه ها گرفتید؟

**جواب:** قسمی که شما گفتید تلاش هایی که در آن زمان صورت گرفته است را ما رد نمی کنیم. برنامه هایی که می خواستند تطبیق شود خیلی خوب بود اما روش درست را برای تطبیق آن انتخاب نکرده بودند. روش هایی که برای مبارزه با بی سوادی مثبت بودند را حالا ما هم دنبال می کنیم. ما سال گذشته ایجاد کمیسیون عالی مبارزه با بی سوادی را پیشنهاد کردیم که البته طرز العمل کاری و ترکیب آن تفاوت دارد. در این کمیسیون حدود ده وزارت عضویت دارند که عبارت از وزارت خانه هایی اند که یا کارکنان زیاد دارند و یا وزارت هایی که به نحوی می توانند در قسمت تأمین منابع برای سواد آموزی موثر باشند، از جمله وزارت های داخله، امور زنان، دفاع ملی، کار و امور اجتماعی، صحت عامه، حج و اوقاف، مالیه، تحصیلات عالی، کمیسیون مستقل حقوق بشر، یونسکو و دو نماینده از جامعه مدنی.

**سوال:** این کمیسیون در برنامه های هر وزارت خانه از چه جایگاهی برخوردار است مثلاً شما از یک تا ده چند نمره می دهید؟

**جواب:** گرچه هنوز این کمیسیون فعال نشده در حالی که پیشنهاد آن ترتیب گردیده و حکم رییس جمهور گرفته شده اما اولین جلسه آن هنوز دایر نشده است. به خاطر این که یک مقدار مسایل عملی باقی مانده. یعنی هنوز لایحه وظایف داخلی این کمیسیون آماده نشده و بعضی کارهای مقدماتی دیگر هم مانده که امیدواریم بتوانیم به زودترین فرصت آن را تمام کنیم. توقع ما این است که نمره آن بلندتر از پنج باشد اما پیش بینی ما حدود چهار یا پنج است.

**سوال:** در زمان سقوط رژیم شاهی به نظر شما چند درصد جامعه سواد عالی داشتند؟

**جواب:** در زمانی که حکومت شاهی به جمهوری تبدیل شد، در سراسر افغانستان یک دانشگاه وجود داشت و آن هم دانشگاه کابل بود و ظرفیت دانشگاه کابل هم خیلی پایین بود به گونه ای که در سال تنها چند صد دانشجو می پذیرفت. در مورد این که چند درصد افراد جامعه افغانی در آن زمان سواد عالی داشتند، چون من در زمینه تحصیلات عالی خیلی معلومات ندارم نمی توانم دقیقاً بگویم ولی فکر می کنم افراد تحصیل کرده تا سطح کارشناسی از چند هزار نفر بیشتر نبود.

**سوال:** زمانی که رژیم شوروی ها سقوط کرد، درصدی تحصیل کرده ها چقدر بود؟

**جواب:** در آن زمان بیشتر بود ولی باز هم یک تعداد قابل توجه نبود، هرچند زمان روس ها تعداد دانشگاه ها زیاد شد. مثلاً دانشگاه هرات، دانشگاه بلخ و بعضی جاهای دیگر که در مجموع می شود گفت حدود ده هزار نفر بودند.

**سوال:** حالا می دانید چند نفر لیسانس داریم؟

**جواب:** من دقیقاً نمیدانم. این آمار نزد وزارت تحصیلات عالی باید موجود باشد. اما با توجه به تعداد دانشجویانی که در سال های قبل جذب شده اند و با توجه به تعداد فارغان دوره های قبل، حدس می زنم در حدود ده ها هزار نفر داشته باشیم.

**سوال:** همانطوری که در ابتدا اشاره شد، بحث اصلی ما در واقع نقش آموزش و پرورش در رفع تبعیض علیه زنان و مشارکت سیاسی آنان است. می خواستم از شما به عنوان کسی که به سواد به عنوان یکی از ابزارهای توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان جامعه فکر می کنید که بیش از نیمی از جامعه را تشکیل می دهند، چگونه فکر می کنید که از طریق آموزش و پرورش و یا حتی سواد آموزی افراد بزرگ سال، می توان موانع ذهنیتی جامعه را تغییر داد؟

**جواب:** در این قسمت شکی نیست که سواد آموزی و در مجموع آموزش یک وسیله و ابزار اساسی است برای ایجاد برابری جنسیتی در جامعه و همچنان برای انکشاف عمومی که شامل مردان و زنان می شود.

آموزش در افغانستان متأسفانه تا هنوز بیشتر مردانه بوده است. به این معنا که درصدی زنان با سواد کم است. مثلاً ما در میان گروه سنی پانزده تا چهل و پنج سال صرف دوازده درصد زنان با سواد داریم در حالی که در همین گروه سنی ۳۶ درصد مردان با سواداند. و از طرف دیگر کلاً در وزارت معارف افغانستان در میان نزدیک به هشت میلیون شاگرد، ۳۷ درصد دختران درس می خوانند ولی معمولاً دختران نظر به مشکلات منطوقی کمتر موفق می شوند دوره مکتب را تکمیل کنند. دیگر این که از لحاظ آماری

۳۷ درصد دختران دانش آموز داریم و در حدود ۱۲ درصد باسواد در کل جامعه. اما اگر این درصدی از لحاظ کیفی دیده شود، باز هم مشاهده می شود که هر قدر سطح سواد بالا برود، درصدی زنان کمتر می شود. مثلاً اگر صنف اول در نظر گرفته شود تعداد بیشتر دختران حضور دارند اما در صنف دوازدهم درصدی دختران کمتر می شود. در میان دانشگاه ها باز هم خیلی کمتر می شوند و کسانی که شانس تحصیل در خارج را پیدا می کنند باز هم کمتر می شوند. یعنی فعلاً در افغانستان متأسفانه تفاوت جنسیتی هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی بیشتر است.

خوب این واقعیت مسأله است. وضعیت فعلی از لحاظ جنسیتی به همین شکل است اما سواد و آموزش می تواند ما را کمک کند در این که اول همین فاصله از بین برود و دوم فاصله در دیگر ساحات زندگی مانند: ساحات اجتماعی، اقتصادی و هنری از بین برود. زیرا سواد نقش اساسی دارد چون در هر یکی از ساحات ذکر شده وقتی کسی داخل می شود، نیاز به مهارت ها و دانش خاص دارد و بدون یاد گرفتن دانش و مهارت لازم کسی هنرمند، صنعت کار و یا سیاستمدار شده نمی تواند. برای این که کسی در این ساحات وارد شود باید از سواد شروع کند. سواد دروازه عمومی ای است که بتوانید داخل این ساحات شوید.

**سوال:** سوال من این بود که شما به طور مشخص برای نیمی از جمعیت هم در سطح دانش آموزان و مکتب و هم در سطح برنامه های سواد آموزی چه برنامه ای دارید؟ یعنی چگونه می خواهید جمعیت زنان را که بیشتر بی سوادان هم آنان هستند؛ داخل سیستم آموزشی کنید؟

**جواب:** در سواد آموزی و همچنین در وزارت معارف فعلاً روی این مسأله تاکید می شود که فاصله ای که بین دختران و پسران از لحاظ آماری وجود دارد، کم تر شود. ۳۷ درصد نسبتاً خوب است. این ۳۷ درصد بیشتر در بین دانش آموزان صنف اول تا صنف شش است. چون پیش از آن علاقمندی کم تر بوده و یا مانع زیادتر بوده است برای دختران. در سوادآموزی هم ما اولویت عمده را برای زنان می دهیم، فعلاً خوشبختانه که در بخش سواد آموزی در حدود ۷۰ درصد زنان اند و ۳۰ درصد مردان هستند. ما بیشتر همان تبعیض مثبت را در نظر گرفتیم. در این جا هدف عمومی ما این بوده که ۶۰ درصد زنان را داشته باشیم و ۴۰ درصد مردان را. چون آمار بی سوادی در بین زنان زیادتر است. اما ما از هدف معینه خود بالاتر هستیم.

**سوال:** سوال دیگری که داشتم درباره ی دیدگاه ها یا فرهنگ مرد سالار یا پدر



سالاری است که در نظام آموزشی هم مثل تمام ارکان جامعه وجود دارد چه در کتاب های درسی، چه در نظامی که همیشه فرزندان پسر را ترجیح می دهیم که وارد مکتب یا دانشگاه شوند یا دسترسی به آموزش داشته باشند، برای این کار شما چه استراتژی یا برنامه ای داشتید که نه تنها از نظر کیفی برنامه ها بر مبنای برابری هر دو جنس باشد بلکه از نظر آماری هم تعادل ایجاد شود؟

**جواب:** در مجموع نظام در این جا سوادآموز مطرح نیست. بلکه معلم سواد آموز هم مطرح است. بلکه فضا و صنف در مجموع همه به گونه ای باید باشد که برابری جنسیتی را تقویت کند. ما هم تلاش داریم که به همان طرف پیش برویم. به این معنا که در پهلوی آن که ما می خواهیم سواد آموزان ما بیشتر زنان باشند و دسترسی به خدمات بیشتر داشته باشند، ما در قسمت برنامه‌ی درسی با یونیسف یک پروژه را کار کردیم که یک کتاب مخصوص برای زنان سوادآموز تدوین کردیم و فعلا استفاده می‌شود.

**سوال:** شما از نتیجه ی این کتاب راضی هستید؟

**جواب:** خوب این بهتر است ما صد در صد راضی نیستیم ولی از هیچ بهتر است. در این کتاب بیشتر پیام هایی است که نه تنها آگاهی زنان را از مسایل جنسیتی و حقوقی بالا می برد بلکه بعضی معلومات صحی که بسیار نیاز است، بعضی مسایل اقتصادی هم شامل است که به شکل پیام ها ولی به زبان ساده گفته می‌شود. و در قسمت این که ما تشویق می کنیم که زنان بیشتر معلم سواد آموزی باشند. در شهرها ما موفق هستیم، در دهات متأسفانه هنوز هم تعداد زنان باسواد که به صورتی که برنامه های سوادآموزی را پیش ببرند کم داریم. در سطح مدیریتی هم کوشش ما این بوده که بیشتر برای زنان فرصت داده شود.

**سوال:** چند درصد از کل کشور تحت حمایت برنامه های سواد آموزی قرار دارند؟

**جواب:** ما کل کشور را تحت پوشش داریم منتها با یک استثنا. یعنی از لحاظ تشکیلاتی و برنامه ریزی برای کل کشور برنامه داریم. و تشکیلات اختصاص داده شده برای تمامی ولسوالی های افغانستان داریم. در هر ولسوالی نه نفر کارمند داریم که یک نفر مدیر است، دو نفر ناظر و شش نفر معلم. البته در پهلوی تشکیلات رسمی ما همکاران بین المللی و داخلی هم داریم که ما را یاری می رسانند.

بناءً از لحاظ نظری و برنامه ای کل کشور را تحت پوشش داریم اما از لحاظ عملی در بعضی جاها موقتاً برنامه های ما قطع می‌شود. در چهار ولایت نا امن به اضافه ولایت غزنی در بعضی ولسوالی ها برنامه نداریم. در ولایت زابل، هلمند، ارزگان و قندهار به

شامل غزنی و پکتیکا که نا امن است و تدبیری که ما سنجیدیم این است که تشکیل ولسوالی ناامن را در ولسوالی همجوار آن انتقال دهیم. تا وقتی که مشکل رفع می شود این تشکیلات به ولسوالی همجوار خدمات خود را ارایه می کند و به محض این که وضع خوب شد دوباره به محل اصلی بر می گردد.

**سوال:** یک ولسوالی معمولاً چند نفر جمعیت دارد؟

**جواب:** ولسوالی در افغانستان کوچک ترین واحد اداری است که از ده هزار تا دوصد هزار نفر نفوس دارد.

**سوال:** با سواد ترین ولایت افغانستان کدام است؟

**جواب:** از لحاظ بیشترین تحصیل کرده ها و سطح تحصیل احتمالاً ولایات ننگرهار، بلخ و هرات اند ولی از لحاظ شمارگان با سواد یعنی تعلیمات ابتدایی و سواد شاید بامیان و بدخشان باشد. چون در این چند سال بامیان و بدخشان از امنیت کامل برخوردار بوده و علاقتمندی مردم به تحصیل و سواد در این دو ولایت بیشتر است.

**سوال:** شما در صحبت های قبلی خود اشاره کردید که در مقابل بسته شدن مکاتب مقاومت فرهنگی از طرف مردم صورت گرفت ولی سواد به عنوان یک خواست اجتماعی مطرح نشد. اما در عین حال دیده می شود که در ولایات شمالی افغانستان مردم بیشتر تمایل به آموزش دارند. آیا فکر نمی کنید به لحاظ کار فرهنگی در کل جامعه اگر بخواهیم این را به یک خواست اجتماعی تبدیل کنیم باید حرکت هایی در این زمینه صورت گیرد؟

**جواب:** از دو سال بدین سو تلاش ما این بوده است که بتوانیم از طریق آگاهی جمعی سواد آموزی را به حیث یک خواست جمعی مطرح کنیم و آن را وارد خود آگاهی جامعه بسازیم که هر فرد افغانستان حس کند که سواد یک اولویت فوری کشور است. اگر باسواد است هم باید این احساس را داشته باشد و برای تسریع این جریان کمک کند و اگر بی سواد است باز هم این کمبود را در وجود خود حس کند.

**سوال:** معینیت شما در وزارت خانه ای است که از جمله وزارت خانه های فقیر افغانستان است و اما وظیفه ای که به دوش دارید یکی از سنگین ترین وظایفی است که کل افغانستان برای تأمین یک قرن آینده افغانستان به آن به شدت نیازمند است. به هر حال بعضی اوقات بالای شما فشار می آید. یعنی وقتی از خود می پرسید که من یک تیم نه نفری دارم در یک ولسوالی دوصد هزار نفره که در آن بخش جامعه نسبت به درس خواندن مخالفت فکری وجود دارد. پس من چقدر زمینه ها، امکانات، همکاری، همیاری

و بسیج داخلی دولتی احتیاج داریم برای این که پشت من این قدر گرم باشد که بتوانم به کارم رسیدگی کنم. چون در یک سطح باید بسیج داخلی دولتی کنید. یعنی شما هم باید در داخل دولت رایزنی کنید و هم در سطح دوم تیمی باید داشته باشید که کارشان ایجاد فضا در افکار عمومی باشد با همکاری دولت که این خود یک کار تمام وقت است برای یک قشر بزرگ. بعد کار سوم تان ترتیب و تشکیل دادن خود عمل مبارزه با بی‌سوادی است. به نظرم با امکاناتی که دارید راه طولانی‌ای در پیش دارید. احتمالاً حدس می‌زنم خود شما هم دل‌نگرانی شدیدی دارید؟

**جواب:** گفته‌های شما درست است و ما تا حدی این در ماندگی را احساس می‌کنیم. وزارت معارف در افغانستان بزرگترین سازمان از لحاظ کادر ملکی و مدنی است که تقریباً هفتاد درصد ماموران ملکی افغانستان تحت پوشش آن قرار دارند. و خود معینیت سوادآموزی که یکی از معینیت‌های وزارت معارف است، هم حجم کاری ما از خیلی از وزارت‌خانه‌های دیگر بیشتر است و هم پرسونل ما. از لحاظ عددی بد نیستیم ولی از لحاظ مالی امکانات ما کم است. وزارت معارف در مجموع سیزده درصد بودجه کشور را می‌گیرد که خیلی کم است و یک درصد از بودجه وزارت معارف به معینیت سوادآموزی اختصاص داده شده است.

**سوال:** پلان پنج ساله شما چیست؟

**جواب:** پلان ما این است که تا چهار سال آینده بی‌سوادی در سطح افغانستان به ۴۸ درصد کاهش یابد و تا سال ۲۰۱۵ که یک هدف جهانی برای پایین آوردن سطح بی‌سوادی الی ۵۰ درصد تعیین شده، ما هم تلاش داریم تا به همین سطح برسیم.

**سوال:** تجربه کشورهای دیگر در این زمینه چه بوده؟ آیا امکان پذیر است، چون به نظر من فکر نمی‌کنم به این هدف برسید.

**جواب:** البته ما یک هدف هوایی را در نظر نگرفته‌ایم. ما به اساس یک پلان و نقشه کار در نظر گرفته‌ایم که ما سالانه بتوانیم درصدی را برای خدماتی که فعلاً رایج می‌کنیم اضافه کنیم. از دو سال به این طرف ما جهشی را ایجاد کردیم. ما در سال ۱۳۸۷ سیصد هزار سوادآموز داشتیم که این تعداد در سال ۱۳۸۸ به پنجصد هزار نفر رسید. و در سال جاری حدود ششصد هزار نفر را تحت پوشش خود داریم. که به همین اساس ما می‌خواهیم به این پروسه سرعت بیشتر ببخشیم تا بتوانیم تا سال ۲۰۱۴ حدود ۳٫۶ میلیون نفر را تحت پوشش بگیریم.

**سوال:** کسانی که می‌خواهند سواد بیاموزند باید چه مدتی را برای یادگیری سپری

کنند؟

**جواب:** سواد آموزان در طول یک سال سواد می‌آموزند و بعداً بعضی برنامه های تکمیلی هم داریم. ولی کار ما به اساس سواد آموزی یک سال است که شش ماه آن سواد آموزی ابتدایی و سه ماه سواد آموزی تکمیلی است. بعداً هم ما کمک های بعد از آموزش داریم که یکی معرفی شان به مکاتب عمومی است، دوم مهارت های تخنیکی و بعضی حمایت های اجتماعی است. مثلاً کسانی که شامل می‌شوند، برای شان قرضه داده می‌شود و معرفی شان به جاهای دیگر و از این قبیل کارها.

**سوال:** به خاطر این که مربوط وزارت معارف هستید یک شبکه خوب ملی دارید. به اضافه آن از مساجد استفاده می‌کنید در ضمن از مکاتب هم استفاده می‌کنید، در خیلی از قریه ها هم انجوها حضور دارند و یک سری کلینیک ها هم در قریه جات وجود دارد. بعد شوراها را هم که دارید. یعنی اگر افغانستان مایل باشد واقعاً یک بسیج عمومی کند امکانات آن را تا حد زیادی دارد. یعنی قضیه را پروژه ای نبیند و فکر کند که اگر هیچ بودجه ای برای این کار نداشته باشد اما با اراده و تحرک ایجاد کردن در جامعه وظیفه مند بسازد جامعه را که هر فرد با سوادی مجبور شود جزو گروهی در منطقه اش شود و هفته‌ی پنج ساعت را در اختیار بقیه قرار دهد. آیا از این نوع پروژه ها هم شما دارید؟

**جواب:** طوری که قبلاً عرض کردم ما برنامه آگاهی عامه داریم و در پهلوی آن کار هماهنگی و انسجام با دیگر ادارات و موسسات را داریم که یکی از ابزارهای ما در تحقق این مامول همین کمیسیون عالی سواد آموزی است که بتوانیم از آن هم به شکل بسیج کننده و هم هماهنگ کننده استفاده کنیم. در پهلوی آن یک برنامه جهانی به نام (LIFE) است که این برنامه هم به شکل جلسات است و هم به شکل کارهای گروهی و مشترک است که می‌خواهیم از آن به شکل یک وسیله برای بسیج نیرو در عرصه سواد آموزی در جامعه استفاده کنیم.

## آگاهی زنان و نه تنها تحصیل در مقابل

### تبعیض جنسیتی

گفتگو با جمیله پلوشه

#### جمیله پلوشه

فوق لیسانس اقتصاد و علوم اجتماعی، فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در سال ۱۳۴۶، مترجم کتاب «خشونت در برابر زنان را متوقف سازید!» از انتشارات سازمان عفو بین الملل.

**سوال:** رابطه بین تحصیل و مشارکت سیاسی زنان

چیست؟

**جواب:** بدون شک آموزش و پرورش نقشی زیربنایی و غیرقابل انکار در ارتقای سطح آگاهی زنان داشته و آنان را توانایی می‌بخشد تا تبعیض جنسیتی را شناسایی نموده و برای رفع آن برزمند. تنها آموزش است که زنان و همه گروه‌های بشری را قادر به درک هویت شان ساخته و به شکل‌گیری خودآگاهی نزد آنان می‌تواند منجر گردد. ما بدون این محمل اساسی یعنی خودآگاهی نمی‌توانیم از ایفای نقش فعال و موثر زنان در عرصه‌های اجتماعی و به ویژه در عرصه سیاسی بحث نماییم. چنان که در قوانین بسیاری از کشورها، از جمله در قوانین افغانستان برای رهیابی در اداره‌ی حکومت و قضا و عضویت در پارلمان ضابطه‌های معین و از آن جمله درجه‌ی معین تحصیلی در نظر گرفته شده است.

همان‌سان که آموزش پیش شرط اساسی برای ایفای نقش موثر زنان در همه عرصه‌ها به حساب می‌آید عدم دسترسی به آن نیز به عقیم شدن اجباری بخش بزرگی از افراد جامعه یعنی زنان و رانده شدن آنان به حاشیه زندگی اجتماعی می‌انجامد. بستن و آتش زدن مکاتب، ترور معلمان زن و ایجاد ترس و رعب در میان خانواده‌ها و دخترکان مکاتب دقیقاً این هدف را در دوران طالبان دنبال می‌کرد و اکنون نیز تداوم آن در جریان است.

در عین حال وضعیت زنان در بسیاری از کشورها نشان

می دهد که دسترسی زنان به تحصیل و آموزش به زنان این امکان را به طور خود به خودی نمی دهد که آنان به کرسی های پارلمان و یا مناصب دولتی دست یافته و در سیاست گذاری های بزرگ حق شرکت یابند. به نمونه های پاکستان<sup>۱</sup> و عربستان سعودی و ده ها کشور دیگر همانند آن ها و وضعیت آنان توجه نمایید. در این کشورها به رغم موجودیت طیف قابل توجه زنان تحصیل کرده نه تنها از شرکت آنان در اداره امور دولتی، که حتی از برخورداری آنان از حقوق سیاسی حرفی در میان نیست. سلطه اخلاق مردسالار، نظام تبعیض آمیز قانونی و اجتماعی حاکم بر این کشورها و تعبیرهای تنگ نظرانه از مذاهب و ادیان، بی حقوقی و عدم برابری میان زنان و مردان را چنان نهادینه ساخته است که راه نفوذ به این ارگانها را حتی بر زنان تحصیل کرده نیز بسته اند.

نکته ی با اهمیت دیگر در این میان به باور من شکل گیری آگاهی جنسیتی و موجودیت جنبش دادخواهانه و مساوات طلبانه به وسیله خود زنان است که تضمین مطمینی برای موثریت این حضور در عرصه سیاسی است. ما شاهدیم در بسا پارلمانها و بسیاری از مراجع اداره امور دولتی و قضایی کشورهای جهان که زنان یا با نیروی خود و یا در نتیجه قبول فرمول تبعیض مثبت راه یافته اند. ولی با تاسف بخشی از آنان در موضع دفاع از منافع زنان قرار ننگرفته اند. چه بسا که از موجودیت آنان در این مراجع در جهت نقض و زیر پا کردن آزادی ها و حقوق زنان و دوام مردسالاری استفاده سوء گردیده است. به انتخابات اخیر ریاست جمهوری در افغانستان توجه کنید که از رای زنان در انتخابات و از حضور آنان در پارلمان چه کسانی سود بردند؟

بر اساس گزارش کمیسیون انتخابات سال ۲۰۰۹ از مجموعه ی رأی دهندگان ۳۸ درصد آنان را زنان تشکیل می دادند. صرف نظر از این که انتخابات پر از تقلب و جعل بود، رأی زنان عمدتاً در خط کشی های قومی، منطوقی، مذهبی، زد و بندها و سازش های سیاسی مردسالارانه مستحیل شد و رنگ باخت. بدین ترتیب این ۳۸ صد رأی زنان در کلیت خود از رأی مستقل، آزاد و آگاهانه ی آن ها نمایندگی نمی کند و بازتاب دهنده ی خواست های آن ها در عرصه ی حقوق برابر در عرصه ی کار، آموزش و پرورش، مشارکت در اداره و سیاست و بهبود وضعیت آن ها نیست.

---

۱- در دانشگاه پنجاب ۶۲٪ را دختران میسازند. ولی هیچ زن قاضی در دادگاه عالی به عنوان قاضی مصبی ندارد. عرصه قضاوت کاملاً سیاسی و مردانه تلقی میشود. در تمام انجمن های ایالتی ۱۲۰ زن عضو اند از ۶۰ تن ایکه در مجلس ملی عضویت دارند تنها دو فرد آن انتخاب شده و ۵۸ تن دیگر آنان بر اساس تبعیض مثبت به پارلمان راه یافته اند.

**سوال:** دلایل عدم مشارکت زنان تحصیل کرده در عرصه‌های سیاسی- اجتماعی چیست؟

**جواب:** به نظر من کار زنان را در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی با در نظر داشت مشخصه‌های با اهمیت این دو عرصه، از هم باید تفکیک کرد.

از حضور زنان افغانستان در عرصه‌ی کارهای اجتماعی اعم از آموزش و پرورش، صحت عامه و خدمات عام‌المنفعه، کار در کادر سطوح متوسط و پایانی موسسات مختلف دولتی و خصوصی، کارهای فرهنگی و آفرینشی حدوداً صد سال سپری می‌گردد در حالی که از حضور اولین زن در کابینه‌ی افغانستان و اولین انتخاباتی که در نتیجه‌ی آن اولین گروه چهار نفری زنان پس از کارزار انتخاباتی به شورای ملی راه یافتند، چیزی بیش از ۴۵ سال نمی‌گذرد. به علاوه اگر ما حضور نسبتاً گسترده‌ی زنان را در دهه‌ی هشتاد در میان آموزگاران و کارمندان موسسات بهداشتی ۴۰ درصد در نظر بگیریم و با ارقام حضور آن‌ها در عرصه سیاسی (موسسات قانونگذاری و اجرایی) مقایسه نماییم، کم رنگ است.

کار زنان در عرصه اجتماعی و اقتصادی با آن که برای زنان تامین کننده‌ی درآمد، موقف اجتماعی و شخصیت دیگری در خانواده و جامعه می‌باشد، با چالش‌های عدیده‌ای همراه است. در کشورهایمانند افغانستان در کنار محرومیت زنان از آموزش، عدم امنیت، فشارهای سنن و رسوم دست و پاگیر، مردانه بودن محیط‌های کار، واگذار نشدن فرصت‌های برابر شغلی، تبعیض‌های قانونی در انتخاب آزاد نوع کار و محل کار جریان رو آوردن زنان به کارهای اجتماعی را کند و مختل می‌سازد. به علاوه باید عامل عدم باورمندی زنان نسبت به خودشان را به این فهرست اضافه کرد که زنان افغانستان انگیزه‌های این عدم باورمندی را در دهه‌ی نود به سخت‌ترین وجه خود تجربه کرده‌اند.

ولی به نظر من مشارکت سیاسی زنان بازهم با چالش‌های بزرگ‌تری برای زنان همراه است. مشارکت سیاسی زنان را باید از لحاظ درجه پذیرش مسئولیت، سطح آگاهی و به خصوص در رابطه به هویت‌یابی جنسیتی زنان در رده‌های بلند مسوولیت اجتماعی قرار داد. اضافه برآن شرکت در احزاب سیاسی، عضویت در پارلمان‌ها و موسسات اداره کشور امریست که در کشورهای استبدادزده و مردسالار با خشونت‌های بسیاری حتی برای مردان همراه است، چه رسد به زنان. زنان برای ورود به عرصه‌ای که کاملاً عرصه‌ی مردانه پنداشته می‌شود و فضای کوچکی برای زنان دارد، بایستی بسیاری از

کدهای اجتماعی سر راه خودشان را خورد کنند. مشارکت سیاسی زنان در کشوری مانند افغانستان که در چنگال فقر، بیسوادی و کم سوادی مدهشی دست و پا می زند از یک سو و از سوی دیگر به شدت سنتی و مردسالار است، به هیچ وجه سهل پذیرفته نمی شود و بیشتر بار نمایشی به خود می گیرد و با ریسک‌های بزرگ از لحاظ پذیرش مسئولیت برای زنان توأم است.

لازم می دانم در زمینه به تجربه با ارزشی که حکومت‌های افغانستان در دهه‌ی هشتاد میلادی به آن دست یافته بودند، اشاره نمایم: با تصویب قوانین جدید و تعدیل در قوانین گذشته، در کنار از میان بردن موانع قانونی که زمینه‌ی مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان را کند می ساخت، موجودیت و وسیع تر نسبت به گذشته شبکه‌ی کودکان و شیر خوارگهای محل زیست و کار، مراکز حمایت طفل و مادر، تشویق، حمایت و ستودن کار زنان در کنار وظایف مادری دارای نقش برجسته‌ای بود. به علاوه فرهنگ و زبان مسلط بر رسانه‌ها و وسایل جمعی که مملو از احترام به نیروی زنان و جایگاه بلند آنان در جامعه به مثابه عنصر دارای حقوق برابر بود، سهم بزرگی در راستای ایجاد اعتماد به نفس و جسارت ایفای نقش‌های دشوار و کاملاً مردانه را به زنان می بخشید. همزمان به آن حضور شاخص وار برخی زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمینه‌ی باور به خود را به وجود آورده و جو امنیت و مصونیت را در نزد زنان تقویت می نمود. به نظر من برای تشویق کار زنان و آموزش کودکان، توسعه شبکه‌ای کودکان و شیرخوارگاه‌ها در جنب موسسات دولتی و خصوصی نقش با اهمیتی در این پروسه ایفا خواهد کرد. و لازم خواهد بود برای احیای شخصیت خرد شده زن در جامعه و خانواده تا متون درسی و نشریات رسانه‌ها از به کاربردن واژه‌های خوارکننده و نگاه تحقیر آمیز نسبت به زنان آزاد گردند.

**سوال:** رابطه بین مشارکت سیاسی زنان و رفع تبعیض از آنان چیست؟

**جواب:** به نظر من نه تنها بین مشارکت سیاسی زنان بلکه بین حضور گسترده‌ی اجتماعی زنان و رفع تبعیض در برابر آنان رابطه تنگاتنگ وجود دارد.

عرصه کار سیاسی مانند همه عرصه‌های دیگر کار اجتماعی بر دانش لازم افراد چه رسمی و یا غیر آن، در این عرصه اتکاء دارد و در عین حال به برانگیختن قابلیت‌های معین و اندوخته‌های زنان در این زمینه می انجامد. زنانی که با هدف گیری روشن جنسیتی و با شعارهای مشخص زنانه به کار سیاسی وارد می گردند، اثر بیشتر و عمیق تری نسبت به آنانی که صرفاً به منظور تامین زندگی و معیشت به کار سیاسی مصروف اند، بر این



عرصه وارد می‌سازند.

زنان با شرکت در پارلمان و اداره دولت، در حقیقت در جایی می‌خواهند حضور داشته باشند که در مورد سرنوشت و زندگی مردم و قبل از همه در باره سرنوشت و موقف خودشان در جامعه و خانواده تصمیم گرفته می‌شود. آنان بدون شک به پروسه تدوین قوانین جدیدی در رابطه به حمایت از کار، آموزش، حق مادری، حمایت از خانواده، منع خشونت و ازدواج اجباری... و غیره می‌پردازند و بدین وجه موانع اساسی در راه رفع تبعیض جنستی را میسر می‌سازند.

**سوال:** موانع بیرون از زنان به ویژه فرهنگ مردسالاری و پدرسالاری چگونه در انقیاد زنان نقش دارد؟

**جواب:** من به این باورم که منشاء تبعیض در برابر زنان در خانواده و اجتماع را نه تنها باید در نظام سیاسی حاکم بر جامعه و نابرابری در برابر قانون دید بلکه مزید بر آن به عوامل دیگر از جمله نظام مردسالار و باورهای وابسته به آن، سنت‌ها و رسوم متداول در یک جامعه و بلاخره در فقر و مکتب... و غیره نیز باید جستجو کرد.

فقر است که امکانات برابر را در تمام عرصه‌ها از دست زنان بیرون می‌کشد و فرودستی و وابستگی او را به مرد نهادینه می‌سازد. در اثر فقر زنان در برابر خشونت امنیت نداشته و هیچ‌گاه قادر نمی‌گردند از آموزش بهره‌گرفته و هیچ نقشی هم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نمی‌توانند ایفا نمایند.

دیگاه‌های سنتی قرون وسطایی و خشونت‌بار با موجودیت قوانین نابرابر از زمره بد دادن و بدل گرفتن، ازدواج‌های تحمیلی و زیر سن، قوانین نابرابر در طلاق، ارث‌های نابرابر... بر زندگی زنان کشور ما تاکنون سایه شوم گسترده و از آنان به حرف معروف «شهروندان درجه هیچ» ساخته است. وابستگی اقتصادی زنان که با عدم موجودیت قوانین حامی کار زنان در بیرون از منزل و زیر اثر سلطه مردسالاری دوام می‌یابد با نمودهای انقیاد آمیز دیگری مانند مهریه‌ها و جهیزیه‌های سنگین و کمرشکن به فرودستی و حشتناک زنان می‌انجامد. در چنین شرایطی به نظر من تنها ایجاد دگرگونی‌ها در قوانین بسنده نخواهد بود بل برای ایجاد وضع و محیط انسانی برای زندگی و کار زنان در کشور پلان‌گذاری مسولانه و گسترده‌ای نیاز است. در چنین اوضاع و احوال شعارها در رابطه با حقوق زنان همراه با چند حرکت نمایشی در واقع عوام‌فریبانه بوده و مشکل اساسی زنان را حل نمی‌کند.

**سوال:** موانع ذهنیتی زنان برای عدم مشارکت سیاسی- اجتماعی زنان کدام اند؟ و چه

نقشی در عدم مشارکت آن‌ها در سطوح مختلف جامعه و سیاست دارد؟

**جواب:** شاخص اساسی موانع ذهنیتی نزد زنان برای عدم مشارکت سیاسی - اجتماعی همانا نداشتن باور به نیروی خودی و در عین حال عدم آگاهی جنسیتی و انگیزه‌های ناکافی برای دستیابی به هویت زنانه و تشکلهای مستقل زنانه است.

خشونت گسترده‌ی جنسیتی در عرصه‌ی خانواده، جامعه و به وسیله دولت‌ها در همه شکل‌های آن شیارهای دهشتناک و ژرف در روان و زندگی زنان سرزمین ما از خود به جا گذاشته است که اثرهای خردکننده‌ی آن در میان زنان به ناباورمندی‌های جانکاهی منجر شده است.

به علاوه فضای ناامن و جو نظامی‌گری در مجموع کشور و جریان بمباران‌های هوایی و عملیات‌های زمینی، تلاشی خانه‌ها، کوچ دادن‌ها و بی‌جاسازی‌های اجباری و هم‌جواری با سلاح‌های سبک که در خانه‌ها به وفور وجود دارند و انفجارهای تعبیه شده در وسایل و مرگ‌های انتحاری که هر لحظه ایجاد رعب و وحشت می‌نمایند، به عدم اعتماد و باور نزد زنان می‌انجامد.

طالبان از اریکه‌ی قدرت بزیر کشیده شدند ولی فرهنگ طالبانی، شیوه تفکر و عمل طالبانی هنوز با سخت‌جانی بر روان مردان، خانواده‌ها، جامعه و بر ارگان‌های اداره، قضا و قانون‌گذاری کشور و حتی بر خود زنان حکومت می‌کند. یکی از پیامدهای ویژه خشونت زمانی آشکار می‌شود که خشونت با سنت و مذهب گره می‌خورد. این امر به دوامداری و نهادینه شدن عدم اعتماد و باور نزد زنان نسبت به خودشان می‌انجامد.

ما با تاسف شاهدیم که در شرایط فقر جانکاه و پیامدهای آن برای زنان امکان شکل‌گیری آگاهی جنسیتی و انگیزه‌ها برای هویت‌یابی زنانه نیز اگر هم امکان تشکل می‌یابند بر اثر سلطه اخلاق سودجویانه بازار و انجویی رنگ می‌بازند و منحرف می‌گردند و به مشارکت پویا و فعال اجتماعی و مدنی که به معنی گسترش روابط بین‌گروهی در قالب انجمن‌های داوطلبانه، باشگاه‌ها، اتحادیه‌های زنان است نمی‌انجامد و در چنین اوضاعی مشارکت سیاسی که به‌منظور تأثیر نهادن بر فرایند تصمیم‌گیری‌های سیاسی در دولت است، هنوز هم دست‌رس‌ناپذیرتر به نظر می‌رسد.

**سوال:** آیا سیستم آموزشی در ادامه و یا تغییر این روندها و موانع (ذهنی زنان و یا محیط بیرونی) نقش دارد؟ سیستم آموزشی چگونه این کار را می‌کند؟

**جواب:** شکل‌گیری سیستم آموزشی و محتوای آن در همه ابعاد آن در جامعه ما مانند تمام جوامع دیگر رابطه گسست‌ناپذیری با سیستم سیاسی - اقتصادی و اجتماعی مسلط

بر جامعه دارد. به مفهوم دیگر شکل و محتوای سیستم آموزشی آینده‌ی تمام‌نمای سنن انقیاد آمیز قرون وسطایی، تفسیرهای رایج از مذهب، فرهنگ و روابط حاکم پدرسالار است که بلاثر موقعیت فرودست زنان در برابر مردان را در خانواده و جامعه اشکارا به تصویر می‌کشد.

نشانه‌ی مثبتی که در طی سال‌های اخیر به نظر می‌رسد همانا شور و اشتیاق بی‌نظیر کودکان و از آن شمار دخترکان به مدرسه و آموزش است. ولی با تأسف در برابر کمیت رشد یابنده مکاتب، کیفیت و فرآورده‌های آموزشی و پرورشی که روحیه انقیادی و نگاه مردانه دارد بذر تبعیض علیه زنان را در ذهنیت کودکان می‌نشانند. مزید بر توزیع نامتناسب امکانات آموزشی، ترس حاکم بر خانواده‌ها و فعالیت دهشت‌افگنان در آتش زدن به مکاتب، مسموم ساختن، تیزاب پاشیدن به صورت کودکان دختر و تهدید دایمی خانواده‌ها و آموزگاران زن این امکان محدود را نیز از دست دختران بیرون می‌کشند. در چنین وضعیتی امید اندکی برای آرزوهای بزرگ باقی می‌ماند. به رغم این که در چنین اوضاع و احوال زنان بعد از سقوط امارت اسلامی زن‌ستیز طالبان دستاوردهای قابل دید دارند، اما انتظار این که آموزش در مکتب‌های افغانستان برابری جنسیتی را در پی داشته باشد، پیش از وقت است.

در پایان برای جلوگیری از طول کلام و پاسخ به سایر پرسش‌های تان، پیشنهادهای زیر را ارایه می‌کنم:

۱. در نصاب درسی و رسانه‌ها توضیح عوامل تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی و جنسیتی و پیامدهای آن گنجانیده شوند؛
۲. تشویق زنان به کارهای اجتماعی- سیاسی به بخشی از برنامه‌های درسی مبدل گردد؛
۳. امکانات قانونی شمول زنان در همه رشته‌ها و همه سطوح مدیریت در آموزش و پرورش هموار گردد؛
۴. معلمان و کارمندان زن عرصه تعلیم و تربیت بایستی مورد حمایت خاص قانونی و مالی دولت و نهادهای حقوق بشر قرار گیرند؛
۵. آموزش حرفه‌ای و تخصصی برای زنان در محلات برای دسترسی سهل تر زنان به آن تاسیس و ترغیب گردند؛
۶. توجه و مراقبت از صحت و سلامت زنان در اولویت‌های کاری حکومت‌های

آگاهی زنان و نه تنها تحصیل در مقابل تبعیض جنسیتی

افغانستان و سازمان‌های مدنی و حقوق بشری قرار گیرند؛  
۷. زمینه کاریابی و اشتغال برای زنان برای مبارزه جدی در برابر فقر زنان در  
اولویت‌های کاری حکومت‌های افغانستان قرار گیرد.

بخش دوم

مشارکت سیاسی فراتر از آموزش



## از گفتمان مرد محور تا گفتمان انسان محور گفتگو با ناهید توسلی

### ناهید توسلی

دکتر ناهید توسلی نویسنده، پژوهشگر جنبش زنان و مدیرمسئول نشریه ادبی نافه، از فعالان حوزه زنان و جزو گروه اولیه امضا کننده کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان

**سوال:** نقش آموزش و پرورش در رفع تبعیض علیه زنان و مشارکت سیاسی آنان چیست؟

**جواب:** پیش از پاسخ به پرسش های زیر، از آن جا که محور اصلی پرسش ها: «آموزش و پرورش»، «تبعیض» و «مشارکت سیاسی» مربوط به «زنان» است، لازم می دانم به یک نکته بسیار مهم و اساسی اشاره کنم و آن، تعریف و تفسیر و نوع کارکرد سه مقوله نخست بالا از مقوله چهارم، که «زنان» هستند می باشد.

از آن جا که زنان، که پیش از دوران «تمدن» (یعنی از دوران اختراع خط که دوران تاریخ نیز خوانده می شود)، حضوری برابر و عادلانه در اجتماعات روزگاران پیشاتاریخ داشته اند و به گواهی تاریخ شناسان، از جمله ویل دورانت، و نیز بسیاری از مردم شناسان (antropologists) محور اصلی زندگی و کاشفان اصلی و اولیه کشاورزی بوده و خون و تبار به آنان منسوب می شده است، به دلیل ویژگی مادری از صحنه اجتماع کنار گذاشته شده بودند، مردان سلطه خود را در جهان گسترش دادند و در طول هزاره ها آن چه بشر از علم و دانش و فلسفه و تاریخ و ... کسب کرد در چارچوب فرهنگ «مردانه» شکل گرفت. بنابراین سه پرسش نخست شما، همه مقوله هایی هستند که در ساختار فرهنگ سلطه گر مرد/ پدرسالار در مورد «زنان»، از زبان و اندیشه مردانه نشأت گرفته است.

اینک اگر بخواهیم «نقش آموزش و پرورش در رفع تبعیض علیه زنان و مشارکت سیاسی آنان» را بررسی کنیم

می بایست نخست به تعریف و تفسیر آن در زبان و ادبیات «مذکر محور» اشاره کنیم و بگوییم که همه توانایی ها زنان و به عبارت دیگر همه بالقوه های زنان در زیرمجموعه سلطه مذکر محور مردانه شکل گرفته است و اگر هم بخشی از آن بالقوه ها، بالفعل شده اند در چارچوب این فرهنگ و برای حفظ منافع فرهنگ مرد محور بوده است.

پس من ناگزیرم با توجه به ساختار فرهنگ مرد محور موجود به پرسش های شما پاسخ دهم و به توانایی های زنانه زنان که توانایی های سازنده و خلاق و صلح گرایانه است، در این فرهنگ پاسخ دهم. زیرا آن چه ما از آموزش و پرورش، مشارکت سیاسی و حتی رفع تبعیض از زنان می فهمیم در ساختار فرهنگ، اندیشه و عقلانیت مذکر و یا مرد محور تعریف و تبیین و تفسیر شده است. بنابراین در حال حاضر و تا پیش از حضور فیزیکی و اندیشواری برابر و عادلانه زنان با مردان در جامعه جهانی، ناگزیر از به کارگیری مولفه های موجود که مولفه های مرد/پدرسالارانه است هستیم.

**سوال:** رابطه بین تحصیل و مشارکت سیاسی زنان چیست؟

**جواب:** همان طور که می دانیم ارتباط بسیار تنگاتنگ و اجتناب ناپذیری بین تحصیل [(به معنای عام آن)، یعنی روش های آموختن نوشتن و خواندن و باسواد بودن، که امکان مطالعه و تحقیق را در اختیار انسان قرار می دهد و موجب ارتقاء سطح دانش و آگاهی افراد یک جامعه می شود]، و مشارکت در امور سیاسی و حتی اقتصادی، فرهنگی، هنری و... زنان به عنوان شهروندی برابر در جامعه وجود دارد. این ارتباط، به گونه ای متقابل و در مراحل نیز دیالکتیکی است. به عبارتی دیگر، همان اندازه که شهروندان در یک جامعه به میزان رشد و فربهی دانش و علوم زمانه خود دست پیدا می کنند، آن جامعه نیز به همان نسبت به آزادی و استقلال و حقوق انسانی و عادلانه خود - فراتر از جنس و رنگ و نژاد و زبان و فرهنگ و ملیت و ... - بیشتر واقف شده و در نهایت به حقوق انسانی/الهی خویش آشناتر می شود.

بخش عظیمی از نابسامانی های جامعه جهانی ما، امروزه، علاوه بر عدم حضور موثر و انسان وارانه زنان در سطح و عمق جامعه، بلکه ناشی از عدم حضور اندیشه زنانه آنان، در شکل گیری سازمان های مختلف مدنی و شهروندی است. جامعه ای که نیمی از شهروندان آن تنها و تنها به دلیل «جنس» شان مشمول فرهنگ جنسیتی متفاوتی بشوند، - آن هم با ارزش گذاری های نیم دیگر شهروندان آن جامعه، که جنس شان متفاوت از آنان است - آن جامعه، به نظر من، جامعه ای ناتمام و نامتکامل خواهد بود.

بنابراین، آموزش و پرورش - حتی در همین فرهنگ سلطه مرد محور، خود می تواند



راهی برای حضور فعال زنان در صحنه سیاسی جامعه باز کند تا آنان به طور جدی در حوزه های گوناگون اجتماعی علاوه بر حضور و امکان ارتقاء هم زمان و برابر دانش خود با مردان، «گفتمان زنانه» خود را نیز از طریق به کارگیری اندیشه و توانایی های بالقوه زنانه بالفعل کرده و وارد همه حوزه های ساختاری همین جامعه مرد محور بنماید. این گفتمان زنانه می تواند در کنار گفتمان مردانه ای که تاکنون در جامعه جهانی وجود داشته است به «گفتمانی دوجنسه» و حتی به «گفتمانی فراجنسی»، که «گفتمانی انسان محور» خواهد بود تغییر پیدا کند.

**سوال:** دلایل عدم مشارکت زنان تحصیل کرده در عرصه های سیاسی- اجتماعی چیست؟

**جواب:** در جامعه ای که تصمیم گیرندگان و گردانندگان آن تنها یک جنس و آن هم مردان هستند و خوانش همه پدیده هایی که به انسان، یعنی به زن و مرد تواما، تعلق دارد از سوی مردان و به سود آنان مصادره می شود و ایجاد تابوهای بهانه ساز، برای پس زدن زنان تبدیل به باورهای عمیق سنتی/ دینی می شود، سدّ بزرگی برای ورود زنان به این جامعه مردانه می سازد. سدّی، که مردان برای در انحصار داشتن همه منافع مادی و دنیایی خود، حفظ آن را از طریق همین تابوها دنبال می کنند. آن چه بسیار مهم و ضروری است شکستن این تابوهایی است که موجب می شود به بهانه های واهی و مردساخته، حتی زنان متخصص و تحصیل کرده در رشته های گوناگون نیز برای ورود به عرصه های سیاسی/ اجتماعی؛ یعنی عرصه هایی که شمول آن ها همه منافع و سود هر دو جنس زن و مرد را در بر می گیرد، دچار «فوبی» شوند. این فوبی ها آن قدر درونی زنان و نیز مردان جامعه شده است که خودشان نیز به آن ها باورمند شده اند. زنان و مردان آگاه و روشنفکر می بایست برای شکستن این تابوها و برون رفت از این فوبی های غیرانسانی علاوه بر ساختارشکنی از همه آن ها، اقدام به فرهنگ سازی بسیار جدی در همه حوزه های اجتماعی که منافع انسان ها (یعنی زنان و مردان) را تأمین می کند، بزنند.

این فرهنگ سازی نخست می بایست از طریق همان مقوله آموزش و پرورش - که متأسفانه در حال حاضر تقریباً می توان گفت در همه جهان به دست مردان است - صورت بگیرد و بیشترین کوشش می بایست در مورد دختران و پسران جوانی که هنوز با این تابوها و فوبی ها آشنا نشده اند صورت بگیرد. در غیر این صورت باز هم باید شاهد عدم مشارکت زنان در فعالیت های اجتماعی جامعه شان باشیم.

**سوال:** رابطه بین مشارکت سیاسی زنان و رفع تبعیض از آنان چیست؟

**جواب:** مشارکت سیاسی زنان و رفع تبعیض از آنان دو بال یک پرواز هستند، دو بالی که بدون تعادل و برابری آن‌ها امکان کنش‌گری زنان در هیچ امری وجود نخواهد داشت. انسان، زمانی می‌تواند به انسان بودن‌اش برسد و به آن افتخار کند که پیش از هر چیز به حقوق نابرابر و ناعادلانه انسان‌ها در چارچوب دوآلیسم محصول حاکمیت مرد محور پایان دهد. ما انسان‌ها تا زمانی که به دوگانه‌انگاری‌های فرهنگ مردساخت که منتج به تبعیض میان انسان‌ها، به دلیل جنس، رنگ، نژاد، زبان، دین، مذهب، اندیشه و دیگر تفاوت‌های ارزش‌گذاری شده از سوی همین فرهنگ مردساخت شده است، باورمند باشیم جهانی انسانی و برابر و مقوله‌هایی مانند آزادی و حقوق برابر و عادلانه انسان‌ها را نخواهیم داشت.

ارتباط تنگاتنگ مشارکت سیاسی زنان و نیز رفع تبعیض از آن‌ها، آن‌چنان است که هر کدام از آن‌ها حاصل شود دیگری تامین خواهد شد. اگر زنان، با همین تبعیض‌هایی که برای‌شان منظور شده است، بتوانند در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... جامعه خود نقشی اساسی داشته باشند بی‌شک همین حضور، عملاً موجب رفع تبعیض از آنان خواهد شد. زیرا وقتی زنان امکان بالفعل ساختن بالقوه‌های انسانی خود را، که در زن و مرد برابر است [منظورم بالقوه‌های انسانی است و نه جنسیتی و محصول نظام مردسالارانه]، داشته باشند عملاً تبعیض میان آنان و مردان منتفی خواهد بود. در عین حال اگر زنان و مردان روشنفکر بتوانند با فرهنگ‌سازی و آگاه‌اندیدن جوامع خود تبعیض را از میان خود بردارند، آن‌زمان هم دیگر امکان مشارکت سیاسی زنان با مردان در جامعه امری بسیار طبیعی تلقی خواهد شد.

من فکر می‌کنم که بیشترین کوشش را باید زنان و نیز مردان روشنفکر و آگاه با فرهنگ‌سازی در سطح جامعه برای از میان بردن این تبعیض‌های عارضی میان زن و مرد انجام دهند.

**سوال:** موانع بیرون از زنان به ویژه فرهنگ مردسالاری و پدرسالاری چگونه در انقیاد زنان نقش دارند؟

**جواب:** همان‌گونه که تاکنون گفتیم، همه انقیاد زنان، (گرچه انقیادی عارضی و مصلحت‌اندیشانه برای بقای زندگی و فرزندان‌شان بوده) از سوی فرهنگ مرد/پدرسالار به آنان تحمیل می‌شده است. زنان، خود، بیش از همه به بالقوه‌های انسانی خویش و برابری عادلانه آن با مردان آگاهی داشته‌اند؛ آن‌چه آنان را به این انقیاد و

می داشته است حفظ زندگی برای حفظ جان و سرنوشت آتی فرزندان شان بوده است. زنان، در همه نقاط جهان غرامت توانایی زن/ مادرانه شان را پرداخت کرده اند. اگر این حس و عطوفت و عشق مادری نمی بود، مطمئن باشید زنان هرگز این همه امکانات را در اختیار مردان قرار نمی دادند تا سرنوشت امروزین شان این باشد. لابد خواهید گفت مگر اکنون و در این زمانه آنان این حس و عطوفت و عشق مادری را فرو هشته اند؟ پاسخ این است که خیر، چنین نکرده اند، بلکه مردان را نیز در این مقوله وارد کرده و آنان را هم درگیر عشق و عطوفت پدرانه کرده اند تا بتوانند بار مسئولیت خویش را سبک تر کرده و امکان ورود به عرصه عمومی و اجتماع را داشته باشند.

بنابراین، امروزه، به سختی شاهد انقیاد سنتی/ تاریخی زنان در حاکمیت مردانه هستیم، گرچه باید این را هم بپذیریم که حاکمیت سلطه گر فسیل شده مردانه نیز، به دلیل آگاهی و رشد اندیشه زنان و حضور مستمرشان در حوزه های علمی/ اجتماعی کم کم دارد رو به افول می گذارد.

**سوال:** موانع ذهنیتی زنان برای عدم مشارکت سیاسی - اجتماعی شان کدام اند؟ و چه نقشی در عدم مشارکت آن ها در سطوح مختلف جامعه و سیاست دارد؟

**جواب:** این پرسش می تواند در بخش هایی از جهان مطرح شود اما نه در همه جهان. زیرا بسیاری از زنان کشورهای باصطلاح جهان اول (=شمالی) و حتی جهان سوم (=جنوبی)، اینک در همه نهادهای سیاسی/ اجتماعی کشورشان حضور و نقشی بسیار موثر دارند. آن چه را می توان به عنوان موانع ذهنیتی زنان برای عدم مشارکت سیاسی/ اجتماعی برشمرد، علاوه بر تابوها و سنت های فسیل شده جوامع عقب افتاده، عدم رشد فکری مردان آن جامعه نیز مانع بزرگی در ذهن زنان برای مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی به وجود آورده بود. اینک اما، بخش عظیمی از آن تابوها در قرن ۲۱ و هزاره سوم و جهان دیجیتالی و دهکده کوچک مک لوهانی، با این گستره وسیع از وسایل ارتباطی و ارتباطات جهانی، شکسته و از میان رفته است. در عین حال مردان نیز ناگزیر از پذیرش این واقعیت شده اند که مشارکت سیاسی/ اجتماعی زنان بسیاری از مشکلات و معضلاتی را که تا به حال با آن روبرو بوده اند از میان برداشته است.

گرچه متأسفانه هنوز زنانی پیدا نشده اند که در حوزه مشارکت های سیاسی گفتمان زنانه خود را وارد کنند، اما، خوشبختانه در حوزه های تئوریک و فلسفی زنانی مانند هانا آرنت، ژولیا کریستوا، هلن سیکسوس و دیگرانی، «گفتمان فلسفی» خود را وارد حوزه های دانشگاهی و آکادمیک کرده اند.

شاید من خیلی خوش بینم که این گونه می‌پندارم که زنان دیگر مانند گذشته در ذهنیت‌شان موانعی برای مشارکت سیاسی/ اجتماعی و تعیین سرنوشت خود نمی‌بینند بلکه این مردان هستند که باید (و البته ناگزیر) این واقعیت را هرچه زودتر بپذیرند که زنان به میزانی از آگاهی و اعتماد به نفس شخصی رسیده‌اند که بتوانند از حقوق حقه خویش دفاع کنند و نقش خود در جامعه را رقم بزنند.

**سوال:** آیا سیستم آموزشی در ادامه و یا تغییر این روندها و موانع (درونی زنان و یا محیط بیرونی) نقش دارد؟ سیستم آموزشی چگونه این کار را می‌کند؟

**جواب:** سیستم آموزشی هم، با توجه به ورود زنان به عرصه‌های عمومی و حوزه‌های فعالیت‌های اجتماعی/ سیاسی، ناگزیر ارتقاء یافته و گزینه‌ای جز تغییر روند خود ندارد.

ما می‌دانیم که مقوله‌های اجتماعی اثر متقابل بر یکدیگر دارند و این امری اجتناب‌ناپذیر است. وقتی سیستم آموزشی مردم‌محور با گزینه‌هایی روبرو شود که روی گرداندن از آن‌ها برایش امکان‌پذیر نباشد گزینه‌ای جز گرایش به آن واقعیت ندارد. در حال حاضر میزان دانشجویان دختري که در دانشگاه‌ها پذیرفته می‌شوند - حالا به هر دلیلی - مسلم است که معادلات سیستم آموزشی دانشگاه‌ها را به هم می‌ریزند. بدیهی است مثلاً مهندسی کشاورزی یا معدن، رشته‌هایی بوده‌است که زنان کمتر نسبت به آن گرایش داشته‌اند؛ اما اکنون که در آن رشته‌ها پذیرفته می‌شوند سیستم آموزشی ناچار از تغییر روش‌های سنتی پیشین است. این تغییرها در بسیاری از حوزه‌ها اتفاق افتاده و دارد می‌افتد.

به نظر من نقش اول را، در تغییر روندها و موانع هم درونی زنان و هم محیط بیرونی، خود دختران و زنان دارند بازی می‌کنند که با شکستن تابوها و سدها و موانعی که در آموزش سنتی پیش پای‌شان گذاشته شده‌است، علاوه بر مبارزه، همه آن‌ها را فرو می‌شکنند و در بالفعل کردن بالقوه‌های خود، گزینه‌ای برای سیستم آموزش سنتی باقی نمی‌گذارد. به نظر من این جاست که سیستم آموزشی تسلیم این واقعیت اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

**سوال:** سیستم آموزشی چگونه در تداوم و یا باز تولید نقش‌های زنانه و مردانه در حوزه خصوصی و یا عمومی دخالت می‌کند؟

**جواب:** حتماً منظور سیستم آموزشی سنتی است، و گرنه سیستم آموزشی نوین، که محصول کارکرد توانایی خود زنان در شکل دادن به نقش اجتماعی‌شان است عملاً، حتی

اگر دخالت هم بکند، کوششی بی نتیجه خواهد بود. شکی نیست که سیستم آموزشی سنتی در تداوم و بازتولید نقش های زنانه و مردانه چه در حوزه های خصوصی (که البته بسیار کمتر امکان اعمالش می تواند باشد) و چه در حوزه های عمومی سعی وافر خود را برای تداوم و ادامه روند آموزش سنتی اعمال می کند. همان طور که چندین بار نیز اقدام به پذیرش دانشجوی دختر تنها در محل زندگی شان کرده است که متأسفانه امکان انجام اش فراهم نشده است. زیرا با شتابی که در نهاد امور جهان به سوی برابری و عدالت وجود دارد، ظاهراً این گونه تلاش ها دیگر به ثمر نمی نشیند و به نظر من تلاشی بی نتیجه و بیهوده است.

**سوال:** تغییر در نظام آموزشی چقدر در اولویت مبارزاتی زنان قرار داشته (با توجه به تجربه های جهانی و تجارب زنان در ایران)؟

**جواب:** نمی دانم منظور از تغییر در نظام آموزشی در اولویت مبارزات زنان چیست؟ در حال حاضر زنان، بیش از هرچیز در حال مبارزه و کنش گری برای به دست آوردن حقوق حقه انسانی برابر و عادلانه خود هستند. حقوقی که در طول تاریخ و در هزاره های سلطه فرهنگ مرد / پدرسالارانه از آنان دریغ شده بود. بنابراین، به نظر نمی رسد در اولویت قرار دادن تغییر نظام آموزشی در دستور کار فعلی کنش گران زن باشد، گرچه شکی نیست که بخشی از نتیجه کنش گری زنان در حوزه های اجتماعی تغییر در نظام آموزشی را هم به دنبال خواهد داشت.

بدیهی است وقتی زنان به حقوق برابر و عادلانه انسانی خود دست پیدا کنند و همان «گفتمان زنانه» ای که به آن اشاره کردم، در کنار گفتمان مردانه در عرصه خصوصی و عمومی جامعه شکل بگیرد، عملاً تغییراتی در بسیاری از مقوله ها و پدیده های اجتماعی رخ خواهد داد که تغییر در نظام آموزشی را هم شامل خواهد شد. این تغییر، تغییری خواهد بود که نظام آموزشی جنس / جنسیتی را به نفع نظام آموزشی دوجنسه یا فراجنسی و متکثر و پلورالیستی دگرگون کند.

**سوال:** به چه شکلی زنان می توانند در توزیع قدرت برابر در جامعه و یا برهم زدن توزیع قدرت مرسوم و مردسالار نقش داشته باشند؟

**جواب:** من، مسئله را به گونه ای دیگر می فهمم و می بینم! ببینید قدرت - به زعم من - با تعریف، نقش و کارکردی که اکنون دارد محصول نظام سلطه گر مرد / پدرسالارانه است. من بر این گمانم که اگر گفتمانی فراجنسی در آینده ای نه چندان دور در جامعه جهانی مطرح شود، امکان تغییراتی در معادلات و محاسبات قدرت و سیاست به وجود

خواهد آمد. شکی نیست که همان گونه که گفته اید، زنان با حضور در عرصه عمومی و در امور سیاسی، موجب برهم زدن توزیع قدرت مرسوم و مردسالارانه خواهند داشت. از آن جا که یکی از ویژگی های جامعه، تغییرپذیری مولفه های جامعه شناختی است وقتی در جامعه ای (چه جوامع کوچک و چه جوامع بزرگ جهانی) گفتمانی نو و تازه پیدا شود، آن جامعه، یعنی مجموع شهروندانی که با این گفتمان نو ارتباط برقرار خواهند کرد، ناچار از پذیرش و اعمال این گفتمان نو و تازه خواهند بود. بنابراین عملاً معادلات پیشین به سود معادلات تازه تغییر پیدا خواهد کرد. زیرا بخش عظیمی از تغییراتی که در جوامع اتفاق می افتد محصول عملکرد شهروندان آن جامعه است. تنها شکلی که زنان می توانند هم در توزیع قدرت شرکت داشته باشند و هم مولفه های مردانه آن را برهم بزنند، ورود به حوزه عمومی با ارائه گفتمان زنانه خود خواهد بود. این امر، خود موجب تغییرات بسیاری می شود که گزیری از آن نیست.

**سوال:** رابطه بین استعمار نو، جهانی شدن و سرمایه داری و بحث مشارکت سیاسی زنان چیست؟

**جواب:** از همه مطالبی که تا اینجا گفتم می خواهم این نتیجه را بگیرم که اگر در جامعه جهانی «نفس زنانه» زن، به هر شکلی حضور پیدا کند، همه معادلات مردانه را نه تنها به چالش کشیده بلکه به تغییر و می دارد. تغییری که مولفه ها و معادلات اش «دوجنسه» و در نهایت «فراجنسی» خواهد بود. این اندیشه و آرزویی یوتوپیایی نیست، اساساً واقعیتی است که جهان ناگزیر از ورود به آن است، زیرا همه مقدمات وقوع آن در حال شکل گیری است. کما این که، آنان که هوش و کیاستی دگماتیو و ایستا (static) نداشته و ذهنیتی پویا (dynamic) دارند، به راحتی این گزینه را می پذیرند.

با این توصیف، استعمار هم، نقش و کارکردش را از دست خواهد داد. استعمار (چه نو و چه کهنه اش)، سرمایه داری (چه شخصی و چه جهانی اش)، سیاست (چه مدرن و چه پست مدرن اش)، و از همه مهم تر جهانی شدن، که در پی حفظ اقتدار این هرسه مقوله مرد/پدرسالار در شکل نوین امروزی اش کوشش می کند، (چون همه این دیده ها محصول مولفه ها و گفتمان های مرد/ پدر سالارانه بوده است) دیگر نمی تواند با حضور اندیشه و گفتمان و خرد مردمحور مفهومی داشته باشد. وقتی جهان خرد مذکر به «خرد دوجنسه» تغییر کار کرد پیدا کند و اندیشه و فلسفه مردانه به «اندیشه و فلسفه دوجنسه یا فراجنسی» ارتقاء یابد، وقتی حضور «انیمای»ی زن/ مادرانه زن جایگزین حضور خشن و سودجویانه مرد شود و دیگر نظام سلطه گر مردانه نتواند میان دختر و پسر، زن و مرد،

سفید و سیاه، بزرگ و کوچک، دارا و ندار، بالا و پایین، من و تو و... خلاصه همه پدیده های دوگانه انگاشته شده و ارزش گذاری شده حاکمیت مردانه تفاوت قایل شود، دیگر جایی برای استعمار نو و سرمایه داری و جهانی شدن وجود نخواهد داشت.

بگذارید در آخر بگویم که این امر بخشی از فطرت جهان ما و هستی ماست، چه باورمند به آن باشیم و چه نباشیم. همان گونه که با آمدن خورشید روز می آید و با رفتن اش شب، و ما چه به آن باور داشته باشیم و چه نداشته باشیم، این گوی گردون گردش خویش را آن گونه که باید انجام می دهد؛ برابری و عدالت در میان انسان ها نیز امری فطری است که متاسفانه در غیبت حضور زن به دلیل توانایی مادری، در برهه ای از زمان از ما انسان ها دریغ شده بود و اینک که زنان به این واقعیت شوم پی برده و خویش را یافته اند، با حضور فیزیکی و اندیشه ای خویش می خواهند سقف را بشکافند و طرحی نو دراندازند.





## از طبقات اجتماعی و اشتغال زنان تا مشارکت

### سیاسی آنان

#### آزاده کیان

#### آزاده کیان

دکتری جامعه‌شناسی سیاسی -  
تاریخی از دانشگاه UCLA  
آمریکا، استاد جامعه‌شناسی و  
ریس مرکز مطالعات جنسیتی  
و فمینیستی دانشگاه پاریس  
۷ - دیدرو، یکی از مسئولین  
فدراسیون ملی پژوهش‌های  
جنسیتی در فرانسه (Fédération  
RING) و نویسنده مقاله‌ها  
و کتابهای متعدد از جمله:  
جمهوری اسلامی ایران از بیت  
رهبری تا مصلحت‌نظام، زنان  
ایرانی در کشاکش اسلام، دولت  
و خانواده (به زبان فرانسه)،  
آیا سکولار شدن ایران برای  
همیشه شکست خورده است؟  
و طبقه متوسط جدید و شکل  
گیری ایران مدرن، (به زبان  
انگلیسی)

**سوال:** خانم دکتر کیان اگر اشتباه نکنم تز دکترای شما درست است که مستقیماً در ارتباط با مسئله زنان یا مسائل جنسیتی نبود اما شما یک کار مقایسه‌ای بین زنان ایران و مصر در رابطه با طبقه متوسط انجام دادید. همچنین شما به خیلی از تجربیات زنان در کشورهای متفاوت از طریق کار تحقیقی نگاه کردید از جمله ترکیه، ایران، پاکستان و افغانستان و همین‌طور تجربه زنان در کشورهای آفریقای شمالی مثل تونس، مراکش و الجزایر. همه این‌ها را به این خاطر ذکر می‌کنم که با این مجموعه از مطالعات، تحقیقات و کارهایی که انجام داده‌اید، طبیعتاً وقتی که شما راجع به این مسائل صحبت می‌کنید، به‌طور ناخودآگاه حالت مقایسه‌ای هم در تفکر شما وجود دارد. حالا با توجه به همه این تجارب، خطوط اساسی رابطه بین تحصیل و مشارکت سیاسی زنان چیست؟

**جواب:** بر اساس کارهایی که من و دیگران انجام داده‌اند، در واقع می‌توان گفت رابطه مستقیم بین تحصیل و مشارکت سیاسی وجود ندارد. اما تحصیل در واقع نتایج یا پیامدهای دیگری برای زنان دارد. برای مثال وقتی زنان تحصیل می‌کنند تعداد فرزندان‌شان کاهش پیدا می‌کند و زنان وقت بیشتری برای خود و برای فکر کردن به خود پیدا می‌کنند. زن از این که هویت خود را فقط به عنوان مادر تعریف بکند، می‌تواند فاصله بگیرد و در واقع برای خودش یک هویتی را تعریف کند که فرای بُعد مادری و همسری باشد. این‌ها تاثیرات تحصیلات می‌تواند باشد. اما

آن چه که مطابق تحقیقات مختلف نشان داده شده که می تواند در مشارکت سیاسی زنان تاثیر گذار باشد، اشتغال زنان و کار زنان است. یعنی وقتی که زنان وارد بازار کار می شوند و به عنوان کسی که وارد بازار کار شده با مقدار زیادی نا برابری ها در دستمزد، حقوق و بازنشستگی مواجه می شوند، نشان داده شده که آن جا بیش از پیش به طرف مشارکت سیاسی کشانیده می شوند حالا چه به عنوان رای دهنده و چه به عنوان کاندیدا و یا رای گیرنده. در آن جاست که نشان داده شده میل مشارکت سیاسی در زنان افزایش پیدا می کند. حالا این که این زنان در چه جامعه ای زندگی می کنند و جامعه و افراد خانواده در مشارکت سیاسی زنان تاثیر گذار اند. این بدین معنی است که هیچ کدام از این موارد به طور اتوماتیک تاثیر گذار نیست و محیط اجتماعی افراد، فضای سیاسی، سیستم سیاسی و روابط قدرتی که چه در خانواده و چه در جامعه وجود دارد می تواند خیلی تاثیر گذار باشد در این که زنان به سمت مشارکت سیاسی پیش بروند یا نه؟

**سوال:** خانم کیان شما گفتید که بین تحصیل و مشارکت سیاسی زنان لزوما رابطه مستقیمی وجود ندارد و اشتغال زنان بیش از تحصیل آن ها در مشارکت سیاسی زنان تاثیر گذار است. آیا رابطه سواد و رفع تبعیض علیه زنان هم از همین الگو پیروی می کند؟

**جواب:** سواد و آموزش در زنان می تواند نگرش زنان را باز کند. یعنی زنان می توانند خودشان را با دیگر زنان خانواده و اقشار اجتماعی جامعه خودشان و یا کشورهای دیگر مقایسه کنند و در واقع به این نتیجه می توانند برسند که چرا زنان سایر اقشار اجتماعی و یا منطقه و کشورهای همسایه وضع شان از آن ها بهتر است. به نظر می رسد و با توجه به تحقیقاتی که من خودم در ایران هم انجام دادم کاملا این را نشان می دهد به خصوص در نسل جوان، دخترانی که از خانواده های فقیر و به خصوص روستایی و یا اقشار تحتانی جامعه بودند و قبلا دسترسی به تحصیل نداشتند امروز وقتی تحصیل می کنند، به دبیرستان می روند و یا وارد دانشگاه می شوند به تبع ذهنشان بسیار بازر می شود و می توانند خودشان را با دیگران مقایسه کنند و خواستار رفع تبعیض از زنان در درجه اول برای زنان گروه های اجتماعی و یا خانوادگی خودشان و بعد هم برای دیگران می شوند به این دلیل سواد یک ابزار است و یک هدف نیست. سواد ابزاری است که زنان می توانند از طریق آن چنان چه زمینه فراهم باشد در جهت رفع تبعیض هم پیش بروند ولی سواد به خودی خود به این معنی نیست که هر زنی که با سواد باشد به دنبال رفع تبعیض برود، کما این که خیلی از خانم ها را می بینیم که حتی تحصیلات عالی هم دارند ولی از آن برای شوهر بهتر پیدا کردن استفاده می کنند، یعنی به عنوان یک سرمایه فرهنگی

برای پیدا کردن همسری که وضع مالی بهتری داشته باشد، استفاده می‌کنند.

**سوال:** شما در مورد بازار کار، فقر و طبقات تحتانی صحبت کردید، من در این مورد می‌خواهم پیرسم اگر آدم یک زن فقیر و باسواد باشد یا یک زن فقیر و بی‌سواد باشد، طبیعتاً حضورش در اجتماع متفاوت است. این تفاوتها را چگونه توضیح می‌دهید؟

**جواب:** بستگی دارد. معمولاً وقتی شما در جوامعی هستید که تعداد افراد باسواد کم است و به خصوص تعداد خانم‌های باسواد کم است وقتی باسواد می‌شوید امکان ترفیع اجتماعی شما به مراتب بیشتر است تا وقتی که بی‌سواد باشید. به همین دلیل سواد می‌تواند در این جوامع و دیگر جوامع بشری به عنوان یک فاکتور مهم برای ترفیع اجتماعی زنان مورد استفاده قرار بگیرد چیزی که برای یک زن فقیر و بی‌سواد قابل دسترسی نیست. به همین دلیل هم ما زیاد می‌بینیم خانم‌هایی که خودشان بی‌سواد و فقیر هستند و خیلی دل‌شان می‌خواهد که دختران‌شان را به مدرسه بفرستند و از این طریق بتوانند به ترفیع اجتماعی خودشان و فرزندان‌شان کمک کنند. و به همین دلیل هم فکر می‌کنم که می‌شود بین این دو گروه زن که در یک طبقه اجتماعی هستند یعنی هر دو فقیر هستند اما یکی باسواد است و دیگری بی‌سواد تفکیک قابل‌شد. برای باسواد امکان ترفیع اجتماعی وجود دارد اما برای بی‌سواد این امکان وجود ندارد.

**سوال:** خانم کیان شما در مورد طبقات صحبت می‌کنید. آیا هیچ مطالعه‌ای در زمینه این که پروفایل طبقاتی دختران و زنان دانشجو در ایران چیست، انجام شده یا نه؟ چرا که دسترسی به دانشگاه هم دچار یک سری مکانیزم‌هایی که مربوط به طبقه اجتماعی فرد است، هم می‌شود؟

**جواب:** متأسفانه در این زمینه تحقیق جامعی انجام نگرفته است اما تحقیقات کیفی با نمونه‌های کوچکتر مثل ۱۰۰ الی ۲۰۰ نفر را داریم البته این را می‌توان از طریق مشاهده هم انجام داد. این تحقیقات نشان می‌دهد که هنوز اکثر کسانی که به دانشگاه راه پیدا می‌کنند از طبقات متوسط شهری هستند. اما آن‌چه که در ایران اتفاق افتاده، این است که امروزه ما در شهرستان و حتی شهرهای کوچک ایران به خاطر وجود دانشگاه‌های آزاد و پیام‌نور... که ممکن است در برخی موارد سطح علمی آن‌ها از دانشگاه‌های دولتی (سراسری) پایین‌تر باشد اما چون در همه جا وجود دارند دسترسی جوان‌های امروز به دانشگاه‌ها نسبت به نسل من و قبل از انقلاب خیلی افزایش پیدا کرده است. خود این امر باعث شده است که جوان‌ها بهتر و راحت‌تر به دانشگاه راه پیدا کنند به خصوص دختران خانواده‌های سنتی و روستایی. امروز دختران در خانواده‌های روستایی

هم دانشگاه می روند برای آن که امروز دانشگاه در ۲۰ کیلومتری روستا است. و پدر و مادر قبول می کنند که دختر با اتوبوس و یا ماشین صبح بروند به دانشگاه و شب برگردند به خانه های خودشان. اما قبلا این دختر باید به مراکز شهرستان و یا استان می آمد. امروزه در ایران دسترسی به دانشگاه افزایش پیدا کرده و به همین دلیل هم طبقه متوسط ایران به خاطر وجود همین میلیون ها دانشجویی که در سال های اخیر از دانشگاه ها فارغ التحصیل شده اند، گسترش پیدا کرده است. ولی فراموش نکنیم که در داخل طبقه متوسط ایران اقشار مختلف وجود دارد. شما در داخل این طبقه اقشار فوقانی هم دارید، اقشار تحتانی هم دارید. در کنار آن بسیاری از جوانان بی کار امروز جوان های تحصیل کرده هستند که به طور متوسط لیسانس دارند ولی بازار کار آن ها را جذب نمی کند برای این که اشتغال ایجاد نشده است. این جوان ها در وضعیت بسیار بدی قرار دارند به ویژه خانم ها بیش از پیش چون برای شان کار نیست به بازار کار سیاه روی آورده اند، یعنی در بخش سایه ای اقتصاد مشغول به کار شده اند. مثلا در خانه های خود خیاطی و یا آرایشگری دارند در واقع کار درآمد زا دارند ولی در بخش سایه ای اقتصاد و نه در بخش رسمی.

**سوال:** درست است، برای این که گزارشات جدید هم از رشد نرخ بیکاری در میان زنان خبر می دهند.

**جواب:** بله، امروزه با ایدئولوژی حاکم که در حکومت ایران به ویژه در دولت فعلی وجود دارد، زن را فقط به عنوان تولید کننده نسل و خدمتگزار مرد نگاه می کند. این نگاه باعث شده که دولت سیاستی را مبنی بر این که زنان حتی زنان شاغل در ادارات را دوباره به خانه ها برگردانند و حتی آن ها را تشویق به این کار کنند، دنبال کند. و به تبع در این شرایط می بینیم که ایجاد کار برای زنان کمتر صورت می گیرد ولی در آن واحد به خاطر این که اوضاع اقتصادی بحرانی تر شده، و قدرت خرید خانواده ها کاهش شدیدی پیدا کرده خیلی از خانم ها و بیشتر، خانم هایی که دارای تحصیلات هستند، می خواهند که کار بکنند و درآمدزایی داشته باشند و چون این امکان را در بخش رسمی اقتصاد ندارند بیش از پیش در بخش غیر رسمی اقتصاد کار می کنند. البته در ایران مطابق تمام تحقیقاتی که من دیده ام، حدود ۵۰ درصد ایران اقتصاد سایه ای است یعنی نصف جمعیت شاغل در ایران در بخش اقتصاد سایه ای کار می کنند که اکثر آن ها خانم ها هستند.

**سوال:** ما در مورد ایران صحبت می کنیم برای این که شما در آن جا کار میدانی

وسیعی انجام دادید و طبیعتاً اگر آدم هر کشوری را با دقت بسیار نگاه کند، درس‌های بسیاری را می‌آموزد. پرسش این است که در این سی سال گذشته در ایران هم زمان یک سیستم حکومت داری و یک رژیم سیاسی کوشش کرد از یک سو با ارائه تعاریف جدید و ایجاد یک چهارچوب قانونی که محدود کننده حیات خانوادگی و اجتماعی زنان بود، آن‌ها را از برخی فعالیت‌ها یا حضور اجتماعی تصفیه کند، ولی از آن سو می‌بینیم که دانشگاه‌ها محلی برای حضور پررنگ دختران شد به طوری که امروز حدود ۷۰ درصد دانشجویان دانشگاه‌ها را دختران تشکیل می‌دهند. این حرکت که به نظر می‌آید متضاد هم باشد را شما چگونه توضیح می‌دهید؟

**جواب:** ببینید نیاستی فراموش کنیم که در ایران به خاطر تضیقاتی که از همان ابتدای انقلاب علیه زنان گذاشتند اگرچه این امر اتفاقاً برخواسته از انقلاب بود که زنان به شکل خیلی وسیعی به عرصه فعالیت‌های سیاسی کشیده شدند در دوران خود انقلاب بود و برخی از این خانم‌ها که متعلق به خانواده‌های مذهبی و سنتی بودند نپذیرفتند که دوباره به خانه‌ها برگردند و در حیطه عمومی باقی ماندند و خیلی از زنانی که جوان بودند به دانشگاه راه پیدا کردند. در ایران اتفاقی که افتاد این بود که خیلی از این خانواده‌های مذهبی در دوران قبل از انقلاب دختران خود را به دانشگاه نمی‌فرستادند. چون می‌گفتند که دانشگاه محیطی است که دختر و پسر با هم امتزاج دارند و محیط فاسدی است. اما چون بعد از انقلاب حجاب اجباری شد برای خانواده‌های مذهبی خیلی پذیرفته تر شد که دختران به دانشگاه بروند و همین امر طبق تحقیقاتی که من هم انجام داده‌ام یکی از دلایلی بود که باعث شد دختران جوان خانواده‌های مذهبی و سنتی جامعه ایران به خصوص اقشار شهری به دانشگاه راه پیدا کنند. فراموش نکنیم که در ایران برای ورود به دانشگاه امتحان کانکور داریم و به دلیل این که دختران درس خوان تر و قوی تر از پسر‌ها هستند باعث شده که میزان قبولی دختران در دانشگاه‌ها بالا برود. اما در ایران بعد از انقلاب تا سال ۱۹۹۳ زنان نمی‌توانستند به بسیاری از رشته‌های دانشگاهی راه پیدا کنند چون ممنوع بود به ویژه رشته‌های تکنولوژیکی، برخی رشته‌های پزشکی و با حقوق. ولی زنان در سایر رشته‌ها به تحصیل خودشان ادامه دادند و نهایتاً در سال ۱۹۹۳ با فشاری که خود زن‌ها به دولت (دولت رفسنجانی) وارد کردند بلاخره این تضیقات و محدودیت‌ها برطرف شد و امروز دختران ما در ایران در تمام رشته‌ها حضور بسیار بسیار وسیعی دارند. یعنی در واقع اتفاقی که افتاد این است که خود این انقلاب جایجایی طبقاتی زیادی را ایجاد کرد و یک تعدادی از الیت و نخبگان سابق که در دانشگاه‌ها بودند مجبور به خروج از ایران شدند و جای آن‌ها را در دانشگاه‌ها افرادی که به خانواده

های متوسط مذهبی تعلق داشتند، گرفتند.

**سوال:** چرا زنان در انقلاب ایران نقش پر رنگی داشتند؟ و چه اصراری بود که نقش سیاسی هم داشته باشند؟

**جواب:** من قبل از این که به این سؤال پاسخ بدهم به نظر مهم است که به رابطه قدرت بین زنان هم پرداخته شود. و اما پاسخ به سؤال شما: بایستی که فراموش نکنیم در زمان شاه زنان از سال ۱۹۶۳ که حق رای گرفتند و بعد به خصوص در سال ۱۹۶۷ با تصویب قانون حمایت از خانواده، قوانینی که برای زنان وضع شد قوانین بسیار مثبتی بودند ولی در آن زمان اکثریت جامعه ایران یعنی ۵۷ درصد جامعه ایران هنوز روستایی بود و این تغییر و تحولات و این مدرنیزاسیون جامعه بیشتر در شهرها اتفاق افتاد. اما این تغییرات چه بود؟ این تغییرات این بود که شاه می خواست در واقع ایران را به نوعی به یک قدرت اروپایی در منطقه تبدیل کند یعنی آن چه که سنت اسلامی بود شاه به آن علاقه ای نداشت و تلاش می کرد که این ایدئولوژی را از طریق گفتمان ایران قبل از حمله اعراب یعنی ایران قبل از اسلام و یک نوع غرب گرایی ایجاد کند که البته این امتزاج هیچ وقت کسی را راضی نکرد بلکه بسیاری از اقشار سنتی و مذهبی جامعه را از رژیم شاه کاملاً جدا کرد. اقشار مدرن هم هیچ وقت نتوانستند عملاً با ایدئولوژی دولتی سر سازگاری داشته باشند. جامعه شهری ایران آن موقع به ۲ بخش تقسیم می شد. یک بخش سنتی و یک بخشی که از این مدرنیزاسیون شاه بهره می برد و بیشتر رو به غرب داشت. اما از آن جایی که رژیم شاه یک رژیم دیکتاتوری است نخبگان جوان و مدرن آن زمان هم از رژیم شاه حمایت نمی کردند. در عین حال شاه به ایدئولوژی های لایبیک یا ایدئولوژی های چپ به عنوان خطرات اصلی نگاه می کرد و اتفاقی که می افتد این است که اگر شما به اکثر زندانیان سیاسی آن موقع نگاه کنید و یا کسانی که در درگیری های امنیتی با نیروهای رژیم کشته می شوند همان جوان های لایبیک و یا چپ بودند ولی شاه مذهبی ها را آزاد گذاشته بود که به نوعی هم علیه کمونیست ها بتوانند مبارزه کنند و هم فکر می کرد که دیگر دوران مذهب در ایران سپری شده و خطری از جانب مذهب او را تهدید نمی کند. این امر را الان کتاب های خاطرات مختلفی که از طرف برخی دولت مندان آن زمان نوشته و منتشر شده اند نشان می دهد که شاه فکر می کرده که مذهب در حال زوال است و فقط یک مشت آدم های پیر و مسن مذهبی هستند و جوان ها اصلاً مذهبی نیستند. شاه اصلاً نقش مذهب را نمی دید که در سیاست هم می تواند وجود داشته باشد. و در نتیجه می بینید که مساجد و حسینیه ارشاد علی شریعتی تبدیل می شوند به مراکزی که جوان های زیادی را به خودشان جذب می کنند و از این

جا اسلام سیاسی رشد شگرفی در ایران پیدا می‌کند. در حالی که ایدئولوژی‌های چپ و ناسیونالیست لاییک کاملاً تحت فشار رژیم شاه قرار داشتند. آن چه که در این دوران به زنان مربوط می‌شود این است که در تمام این گروه‌های اجتماعی و فکری زنان حضور دارند ولی در واقع رژیم شاه از سال‌های ۱۹۶۰ به خصوص با سازمان‌زانی که ایجاد می‌کند - اشرف پهلوی خواهر شاه سازمان ملی زنان را در این سال‌ها ایجاد می‌کند - در واقع یک فمینیسم دولتی است که این فمینیسم دولتی در واقع بیشتر یک سری از خانم‌های نخبه را به خودش جذب می‌کند اما آحاد زنان از پیوستن به این نوع سازمان‌های فرمایشی خودداری می‌کنند. به خصوص خانم‌هایی که به خانواده‌های سنتی‌تر تعلق داشتند که اکثریت جامعه هم همین‌ها بودند. به نظر من اکثریت زنان ایران در آن سال‌ها علی‌رغم این که قوانین مثبتی وجود داشت اما هویت جنسیتی خودشان را پیدا نکردند و در همین زمان که دوران انقلاب، دوران مخالفت سیاسی با شاه و رژیم او بود زنان مطالبه خاص جنسیتی نداشتند. مطالبات سیاسی آن‌ها هم مثل مطالبات سیاسی مردان بود؛ یعنی خواهان تغییر رژیم بودند، شعارهایی که می‌دادند همان شعارهایی بود که مردان می‌دادند و این موقعیت در واقع ایجاد نشده بود اما از آن جایی که به هر حال تغییر و تحولاتی از نظر سطح سواد در زنان شهری ایجاد شده بود شاید بتوان توضیح داد که چرا زنان زیاد از خانه بیرون بودند. در واقع انقلاب امکانی را به این زنان داد به خصوص به زنان سنتی که نمی‌توانستند بدون اجازه شوهران‌شان در آن زمان از خانه بیرون بیایند، به واسطه دفاع از اسلام به خیابان‌ها بریزند و شوهران‌شان که مذهبی بودند نمی‌توانستند جلوی آن‌ها را بگیرند چون مساله دفاع از اسلام بود و این خانم‌هایی که ریختند به خیابان‌ها و بچه‌ها و شوهران‌شان هم به دنبال آن‌ها به خیابان آمدند. و به همین دلیل این خانم‌های سنتی و مذهبی نقش بسیار شگرفی در انقلاب ایفا کردند. اما خانم‌هایی که لاییک و مدرن بودند به تبع خواهان این نبودند که قوانین فعلی در ایران حاکم شود ولی خواهان تغییر رژیم و جایگزین شدن رژیم دیگری بودند ولیکن چون این آگاهی اصلاً وجود نداشت که اگر دولت امروز به قدرت برسد اولین کاری که خواهد کرد این است که حقوق زنان را از آن‌ها بگیرد، خیلی از این خانم‌ها حتی پذیرفتند که به خاطر حفظ آن چیزی که به آن همبستگی ملی می‌گفتند چادر به سر بگذارند و چادر شد نماد یک همبستگی ملی علیه شاه. البته در دوران انقلاب، آیت‌الله خمینی بارها تأکید کرد که اگر جمهوری اسلامی بر سر کار بیاید زنان به هیچ وجه حقوق خود را از دست نخواهند داد و حقوق اضافه‌تری هم به دست خواهند آورد. آن زمان مردم هم چون من که در انقلاب شرکت داشتم ما آیت‌الله خمینی را چون یک شخصیت روحانی می‌

پنداشتیم فکر می کردیم راست می گوید و در واقع خیال مان راحت بود که چون ایشان می گویند ما این حقوق را از دست نخواهیم داد اما یک ماه بعد از پیروزی انقلاب قانون حمایت از خانواده که خیلی به نفع زنان بود، ملغی شد و قوانین دیگری جایگزین آن شد که زنان را در واقع به زنان فرودست و برده مرد تبدیل کرد.

**سوال:** شما همیشه به نکته خوبی اشاره می کنید و مقایسه می کنید ایران را با کشورهای منطقه از نظر درصد شهرنشینی هم در دوران انقلاب و هم در حال حاضر. الان چند درصد جمعیت ایران شهر نشین هستند و در دوران انقلاب چند درصد شهر نشین بودند؟

**جواب:** امروز مطابق آخرین سرشماری که در سال ۲۰۰۶ انجام گرفت بیش از ۷۰ درصد جامعه ایران و ۷۵ درصد از خانواده های ایرانی شهر نشین هستند. یعنی حدودا کمتر از ۳۰ درصد جامعه در مناطق روستایی زندگی می کنند. در حالی که در زمان انقلاب ۵۳ درصد جمعیت ایران روستا نشین بودند و فقط ۴۷ درصد شهر نشین بودند. و اما در مورد کشورهای همسایه در پاکستان حدود ۳۰ الی ۳۵ درصد از جمعیت شهر نشین هستند، در هند هم تعداد روستا نشین خیلی زیاد تر از شهر نشین است. البته در مورد کشورهای عربی حوزه خلیج فارس مثل عربستان سعودی، کویت و... بنا به دلایل شرایط اقلیمی و جغرافیایی که تعداد روستاهای اندکی دارند، شهرنشینی بالایی دارند. ولی ایران امروزه جامعه ای شده که یکی از شهر نشین ترین جوامع شبیه به خودش در جهان است. ترکیه هم مثل ایران است و تا آن جایی که حافظه ام یاری می کند همان ۷۰ به ۳۰ است. در ایران در بیش از ۹۲ درصد روستاها امروز برق و آب آشامیدنی وجود دارد. روستاها در ایران مدرسه و خانه بهداشت دارند. در ایران پزشکان را مجبور کرده اند بعد از اتمام تحصیلات خود ۲ سال اول فعالیت شان را به روستاها بروند و این امر باعث شده نرخ مرگ و میر اطفال و مادران بسیار بسیار کاهش پیدا بکند. ایران از نظر واکسیناسیون اطفال چهارمین کشور جهان است. من خودم زمانی که در روستاهای سیستان و بلوچستان تحقیق می کردم که کم توسعه یافته ترین استان ایران است، در خیلی از روستاها آب آشامیدنی در داخل خانه ها در دسترس بود. در حالی که قبلا این امکانات وجود نداشت. دسترسی به این امکانات به مقدار زیادی باعث توسعه انسانی در ایران شده که نمونه اش در کشورهای همسایه کم است.

**سوال:** اشاره کردید به مساله قدرت و زنان و موانع و چالش های ذهنیتی که در دست یابی به قدرت یا تعادل قدرت در جامعه وجود دارد. لطفا در این مورد هم توضیحاتی



بدهید.

**جواب:** البته این موانع فقط ذهنی نیست. در درجه اول این موانع واقعی و عینی هستند یعنی قشر بندی های اجتماعی بسیار مهم هستند. ما در بسیاری از موارد فراموش می کنیم که طبقات اجتماعی وجود دارند و بسیاری از خانم هایی که در طبقات اجتماعی فوقانی قرار دارند در کل جوامع بشری و نه تنها در کشورهای مثل ایران، افغانستان و پاکستان بلکه در فرانسه هم در واقع سعی می کنند که موقعیت اقتدارمدارانه خود را نسبت به خانم هایی که از طبقات تحتانی هستند، حفظ بکنند. واقعیت این است که حتی در کشوری مثل فرانسه آن چه که در ۲۰ سال اخیر با آن مواجه بوده ایم این است که تعداد خانم هایی که در واقع در بالای هرم قدرت قرار دارند، حدود ۱۰ درصد کل جامعه زنان هستند که قدرت بیشتری به لحاظ اقتصادی پیدا کردند اما اکثر قریب به اتفاق جامعه زنان در فرانسه فقیر تر شده اند. یعنی خانم هایی که کار می کنند و اشتغال به کار دارند فقیر تر شده اند ولی ۱۰ درصد جامعه زنان در فرانسه ثروتمند تر شده و قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری هم پیدا کرده است. به نظرم این امر نشان دهنده وجود رابطه قدرت در جامعه زنان است و نشان می دهد که زنان گروه های اجتماعی یک دستی نیستند نه به لحاظ قشر بندی اجتماعی، نه به لحاظ طبقاتی، نه به لحاظ مذهبی، نه به لحاظ نژادی و نه البته به لحاظ سطح سواد. و به تبع زمانی که در مورد زنان صحبت می کنیم، تمام این فاکتورها را ما بایستی در نظر بگیریم. چرا که رابطه قدرت فقط در بین زنان و مردان وجود ندارد، در بین خود زنان هم رابطه قدرت وجود دارد و این تعارضات را ما در خود جامعه زنان هم می بینیم. به همین دلیل هم بعضی وقت ها مشاهده می کنیم که طبقات فوقانی زنان ترجیح می دهند با طبقات فوقانی مردان نزدیکی داشته باشند تا با زنانی که به طبقات تحتانی تعلق دارند. یعنی خیلی از خانم هایی که نخبه هستند و از طبقات فوقانی هستند خود را بیشتر با مردان نخبه هم هویت احساس می کنند تا با زنان. این نشان می دهد که غیر از عامل جنسیتی عوامل طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی و... هم در ایجاد روابط قدرت دخیل هستند.

**سوال:** شما به تازگی کار مفصلی در رابطه با استعمار و خشونت انجام دادید. هر چند این موضوع این مصاحبه نیست اما برای ما خیلی جالب است که در رابطه با مساله استعمار نو و جهانی شدن و مشارکت سیاسی زنان در جغرافیای این منطقه هم صحبت کنید.

**جواب:** قبل از این که به استعمار نو بپردازیم فقط خیلی سریع این را اشاره کنم که

تمام ادبیاتی که ما در مورد جوامع مستعمره داریم مثل هند، مصر، کشورهای افریقای شمالی و... مشاهده می کنیم که قدرت های استعماری یکی از گفتمان های مهمی که داشتند این بوده که ما این کشورها را مستعمره خود کردیم یا فتح کردیم برای این که وضع زنان آن ها را بهتر کنیم چون وضع زنان این کشورها خیلی بد است و ما باید به بهبود وضع آنان کمک کنیم. یعنی همیشه وقتی تاریخ استعمار قرن نوزدهم به بعد را نگاه می کنید می بینید که کشورهای استعماری و فمینیست های کشورهای استعماری از زنان کشورهای مستعمره بهانه ای ساختند استعمار را توجیه کنند و این و این ابزار سازی استعمار از زنان باعث می شود که در الجزایر یا در هند یا بسیاری از کشورهای دیگر خانم هایی که در جنگ های استقلال شرکت داشتند بعد از این که این کشورها مستقل می شوند از حیطة سیاست و مشارکت کنار گذاشته می شوند و در واقع قدرت بسیار مردانه می شود و به دست مردان ملی گرا می افتد. یکی از دلایل این امر تاثیر همان گفتمان استعماری است که زن را در واقع به نوعی آلت دست استعمار کرد و بعد از مستقل شدن این کشورها در واقع این بهانه را دست مردان کشورها داد که زنان را به کنار بگذارند و یا از حیطة مشارکت سیاسی به کنار بگذارند. و گرنه در مجموعه این کشورها در افغانستان و یا در خود ایران خانم هایی از قبل از سال ۱۹۰۶ یعنی انقلاب مشروطه فعال بودند در افغانستان هم خانم ها در برهه های مختلف فعالیت های مختلفی داشتند در همه کشورها از جمله هند و مصر هم همین طور. اما اتفاقی که می افتد این است که بعد از استقلال در به حاکم شدن ایدئولوژی ناسیونالیستی زنان عملاً کنار گذاشته می شوند و این تاثیر گذار است در تاخیری که ما در مشارکت سیاسی زنان در این کشورها می بینیم.

**سوال:** ممنونم خانم کیان، بحثی که می کنید فوق العاده جالب است. شما در مورد تجربه استعمار دهه ۱۹۶۰ صحبت کردید اما در واقع به نوعی در مورد اشکال جدید مداخله در منطقه خودمان و به افغانستان هم اشاره کردید که دقیقاً می بینیم یکی از پایه های مهم حضور بین المللی در افغانستان مساله تجربه زنان و حیات آن ها در دوران طالبان بود در واقع یکی از شعارهای محوری رهایی بخشیدن و آزادی زنان بود و برای همین هم سیستم سهمیه در مجلس شورای افغانستان ایجاد شد وزارتخانه زنان درست شد و یک هیجان و تحرکی را در جامعه ایجاد کرد اما خوب در افغانستان مساله ای که مطرح است و من می خواهم شما از تجربیات کشورهای مستعمره در دهه های پیش صحبت کنید این است که با وجود این نوع دخالت ها یا اشکال جدید حوزه های که درشان به روی زنان باز شده است جنبش زنان یا حرکتی فراتر از یک گروه نخبه صدر

نشین نتوانسته در جامعه ایجاد کند. آیا در آن کشورها هم به همین صورت بود؟

**جواب:** بله دقیقاً، وقتی قرار باشد که تغییر از بالا چه از طرف قدرت‌های استعماری و چه از طرف دولت‌های پسا استعماری در جامعه اعمال شود، بدون این که زنان از پایین خواستار چنین تغییرات و مشارکتی باشند، به جایی نخواهد رسید. همان طور که عرض کردم مشارکت سیاسی زنان بعد از استقلال از طرف دولت‌هایی که روی کار آمده بودند کنار گذاشته شد و بعد هم در واقع با جوی که ایجاد می‌شود با سیستم‌های غیر دموکراتیک و دیکتاتوری که ایجاد می‌شود علاقه و عشق به مشارکت سیاسی وجود ندارد. نه از طرف مردان و نه از طرف زنان. مثلاً وقتی به نمونه‌هایی مثل ایران، پاکستان، افغانستان، مصر و... نگاه می‌کنیم می‌بینیم که مردان هم رای نمی‌دادند چه برسد به زنان که سال‌ها پس از مردان این حق را دریافت کردند و مشارکت در واقع بیشتر یک امر فرمایشی بود و شرکت در انتخابات به عنوان منتخب هم یک امر فرمایشی است اما این در واقع زمان و کار می‌طلبد و همین‌طور خواست خود زنان که در واقع موانع عینی و ذهنی را کنار بگذارند و به این نتیجه برسند که از طریق مبارزات خودشان و مشارکت خودشان است که می‌توانند برای مثال قوانین را به نفع خودشان عوض بکنند، یعنی روابط قدرت را در جامعه به نفع خودشان تغییر بدهند. ولی در مثال‌ها و نمونه‌های که ذکر کردیم مثل ایران، افغانستان، پاکستان و... شرایط به قدری بد است که زنان عملاً امکان چنین اعمالی را ندارند به همین دلیل در بسیاری از این کشورها وقتی سهمیه می‌گذارند این سهمیه‌ها هیچ فایده‌ای ندارد. برای این که سهمیه نمودار مشارکت واقعی جامعه زنان نیست یکی هم این که زنان در این کشورها آن‌هایی که می‌خواهند فعالیت داشته باشند چون سیستم‌ها دموکراتیک نیست و سیستم مردسالار است می‌گویند چه فایده ما برویم مثلاً نماینده مجلس بشویم و بیشتر سرمایه‌گذاری روی انجی او‌ها یا سازمان‌های غیر دولتی است و تلاش می‌کنند که از طریق این سازمان‌های غیر دولتی زنان و جامعه را بسیج کنند و از این طریق بتوانند تاثیرگذار باشند در واقع از طریق فشارهای اجتماعی بتوانند به نفع زنان اقداماتی داشته باشند. بعد هم روابط قدرت در یک جامعه فقط روابط قدرت سیاسی نیست بلکه قدرت بیشتر با مردان است و مردان هستند که دست فوقانی را در رابطه قدرت دارند و این مساله هم در عرصه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وجود دارد و این باعث می‌شود که زنان نتوانند تنها از طریق مشارکت سیاسی چیزی را عوض بکنند. این به این معنی است که مبارزه زنان برای احقاق حقوق خودشان و رسیدن به برابری بایستی که چند جانبه باشد هم اجتماعی، هم سیاسی و هم اقتصادی و هم فرهنگی و برای این باید زنان هم آگاهی

داشته باشند و هم امکان مالی داشته باشند و هم کار ذهنی انجام دهند. خوب متأسفانه این در کشوری مثل افغانستان اصلاً میسر نیست. در ایران هم بنا به دلایل داخلی و منطقه ای این امکان از زنان سلب شده که کل روابط قدرت در جامعه را بتوانند به چالش بکشند ولی به شکل محدودی این کار را انجام می دهند و این خیلی به نظر من مثبت است.

**سوال:** فکر می کنم که یک زمانی خیلی مرسوم بود که ما از حرکت های زنان و یا از ابتکارات زنان به عنوان هسته ها یا حرکت هایی صحبت بکنیم که در واقع در جامعه نامش را بگذاریم جنبش. الان شما به انجوها اشاره کردید حالا در کشورهایی که به طور مستقیم اشکالی از استعمار را تجربه می کنند این بحث مطرح هم هست که این تب انجی اوایزم هم در واقع یکی از ابزارهای دخالت شده است. این امر در کشوری مثل افغانستان به وضوح دیده می شود که در فقدان سیاست گذاری ها در فقدان فرموله شدن خواست های اجتماعی انجی او ها باید برای مثال وظیفه جدیدی را بر دوش داشته باشند مثلاً بسیج زنان، مثلاً رسیدگی به یکی از اجزای مختلفی که شما نام بردید یعنی مجموعه فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ... پرستی که برای ما در افغانستان امروز مطرح است این است که این انجی او ها واقعا چه نقش اجتماعی و یا چه تاثیرگذاری در جامعه دارند؟ یا شما در این مورد نظر خاصی دارید؟

**جواب:** بله. متأسفانه من خودم در زمینه افغانستان کار میدانی نکردم اما مطالعاتی که انجام دادم و یکی دو تن از محققین امریکایی بسیار دید انتقادی نسبت به این انجوبی شدن افغانستان دارند. و این که تعداد بسیاری از این انجوها، اصلاً انجوهای خارجی هستند که در واقع می خواهند برای مردم افغانستان تصمیم بگیرند و ابزار دخالت سیاست های خارجی به خصوص امریکایی در افغانستان هستند و مقدار زیادی هم به نظر می رسد که از طریق خود افغان ها که قبلاً برای بهبود اوضاع جامعه خود حاضر به فداکاری ها و فعالیت های داوطلبانه زیادی بودند، اشاعه نوعی فساد مالی در جامعه افغانستان هم دادند. برای این که این انجی او ها در بعضی از بخش ها پول های فراوانی را پخش کردند و این باعث شده که پول به جایی که باید می رسید یعنی دست مردم، نرسد و هزینه نشود. علاوه بر این باعث شده نخبگانی که با سازمان های بین المللی ارتباط دارند از این کمک ها بیشتر مستفید بشوند و نه زنان افغانستان و یا کودکان افغانستان ... و به همین دلیل هم شاخص های توسعه انسانی در افغانستان علی رغم پول های فراوانی که در این کشور هزینه شده، خیلی خیلی پایین است و ظاهراً وضع مردم بهتر که نشده، هیچ، بدتر هم شده است. در قسمت بالا که من از انجوهای زنان صحبت کردم و گفتم که این انجوها سعی می کنند فشار اجتماعی به نفع زنان ایجاد کنند منظورم انجوهایی که

ابزار دخالت بین‌المللی هستند و تیپ‌انجوه‌های خارجی، نبود بلکه انجوه‌هایی که از طرف خود زنان و با امکانات خیلی کم ایجاد شده، برای این که بتوانند زنان را حول یک سری از خواست‌ها متشکل بکنند.

**سوال:** خیلی متشکرم از این نکته به خصوص که روی آن انگشت گذاشتید و توضیح دادید. خیلی ممنونیم که در ابتدا که از آموزش صحبت کردیم، به درستی شما توجه ما را به این نکته جلب کردید که روابط طبقاتی و روابط و توزیع قدرت از فاکتورهای تعیین‌کننده هستند و فقط نمی‌شود از زاویه آموزش و پرورش به مساله مشارکت زنان پرداخت و فکر کرد که حضور پررنگ زنان در عرصه اجتماع و سیاست را می‌توان تنها از طریق آموزش و پرورش رقم زد، و در واقع باید یک مجموعه‌ای از فاکتورها را در نظر گرفت. بعد در باره اشتغال صحبت کردید که حتی نقش تعیین‌کننده تری نسبت به آموزش در آگاهی سیاسی زنان دارد و همین‌طور رابطه فقر و سواد را توضیح دادید. اگر نکته‌ای است که در واقع جمع‌بندی مطالب شما باشد یا ارتباط این مسائل را بیشتر عیان کند، بفرمایید؟

**جواب:** من فقط می‌خواهم یک نکته را در ارتباط با همین انجوه‌هایی که ابزار دخالت خارجی هستند، اضافه کنم و ارتباط بدهم به صحبت قبلی که رابطه قدرت بین زنان هم وجود دارد و زنان نخبه که سعی می‌کنند تفوق خودشان را نسبت به زنان طبقات تحتانی حفظ بکنند. من فکر می‌کنم که این انجوه‌هایی که در افغانستان هستند اتفاقاً خیلی روابط قدرت بین زنان را تقویت بخشیدند و برای این که این زنان نخبه هستند که در جامعه افغانستان از این انجوها بهره‌مند می‌شوند و این استفاده را برای تحکیم قدرت خودشان به کار می‌برند نه برای کمک به زنان اقشار فرودست افغانستان و این اتفاقی است که به کار در دوران استعمار هم رخ داده است. اما در پایان مایلم اضافه کنم که به هر حال نقش آموزش و پرورش برای زنان بسیار بسیار مهم است و سواد یکی از فاکتورهای تعیین‌کننده است اما تنها عامل نیست و همین‌طور که گفتم سواد و تحصیلات می‌تواند ذهن زنان را بازتر کند و به آن‌ها نسبت به اتفاقاتی که در پیرامون آن‌ها رخ می‌دهد آگاهی بدهد و رابطه آن‌ها را با دنیای خارج بیشتر کند.



## استعمار نو و نسخه های بین المللی واحد نابرابری جنسیتی را تشدید می کند گفتگو با خانم فاطمه صادقی

### فاطمه صادقی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس تهران، پژوهشگر عرصه های سیاست و زنان و نویسنده کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران دوره پهلوی اول. آخرین کار تحقیقی او در مورد قدرتمند شدن زنان در سیاست در ایران بعد از انقلاب است. مترجم کتاب ها و مقالاتی از انگلیسی به فارسی در زمینه های فلسفه سیاسی و جنسیت.

**سوال:** خانم صادقی لطفاً خودتان را معرفی کنید و از آخرین کارهای علمی تان به ما بگویید؟

**جواب:** فاطمه صادقی هستم. متولد ۱۹۷۱ در قم (یکی از شهرهای ایران)، دارای دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس تهران هستم. چند سالی به تدریس در دانشگاه های ایران مشغول بودم والان محقق آزاد محسوب می شوم. یک کتاب در مورد زنان در دوران پهلوی چاپ کرده ام به نام جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران دوره پهلوی اول به همراه برخی مقالات دیگر که بعضی از آن ها زیر چاپ اند. تمرکز اصلی من روی مسایل زنان و سیاست در ایران بوده است. کتاب ها و مقالاتی را هم از انگلیسی به فارسی در زمینه های فلسفه سیاسی و جنسیت ترجمه کرده ام.

آخرین کاری که انجام داده ام، تحقیقی در مورد قدرتمند شدن زنان در سیاست در ایران بعد از انقلاب است<sup>۱</sup> که امیدوارم به صورت کتاب چاپ شود.

**سوال:** فاطمه جان همین مقاله شما که در مورد مشارکت سیاسی زنان بعد از انقلاب است، مسأله اصلی (سؤال اصلی) آن چیست؟

**جواب:** مسأله اصلی یا پرسش اصلی این تحقیق این است که زنان در ایران بعد از انقلاب از چه ابزارها و چه روش و چه تاکتیک هایی استفاده کرده اند برای «قدرتمند شدن»<sup>۲</sup> عمدتاً در حوزه های سیاسی و اجتماعی. به عبارت دیگر

1- women's empowerment  
2- empowerment

اقتدار را با توجه به تجربه زنان در ایران بعد از انقلاب چگونه می توان تعریف کرد. می دانید که دیدگاه های مختلفی در مورد قدرتمند شدن یا قدرتمند سازی وجود دارد که البته اغلب به توانمند سازی ترجمه می شود. به ویژه به این دلیل که این اصطلاح از آن اصطلاحات جادویی است که از دهه ۹۰ به این طرف خیلی در ادبیات توسعه ای شایع شده است و علاقمندی های خیلی زیادی را هم به خودش جلب کرده و همه فکر کردند که مثل خود همین «توسعه»<sup>۲</sup> واژه ای را کشف کرده اند که می شود با آن خیلی از کارها را انجام داد و مشکلات را حل کرد. «توانمند سازی» یکی از این واژه های جادویی بود که به ویژه به متون توسعه ای و برنامه ریزی و اسناد کلان مثل اهداف سند توسعه هزاره راه یافت و براساس آن یک سری تعاریف شکل گرفت و فعالیت هایی مبتنی بر آن ها طراحی شد که هدف از آن ها بهبود وضعیت زنان در کشورهای در حال توسعه بود. به دولت ها تفهیم شد که شما باید این کارها را انجام دهید تا زنان به اصطلاح توانمند شوند. در واقع یکی از تدابیری که سازمان های جهانی به ویژه مثلاً بانک جهانی، صندوق بین المللی پول با کمک نهادهای بین المللی توصیه می کردند برای زنان در کشورهای مختلف در حال توسعه این بود که ما یک نسخه جادویی به شما می دهیم که این نسخه جادویی عبارت است از: ۱- آموزش را بالا ببرید ۲- نسخه های اقتصادی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول را برای توسعه و خصوصی سازی به اجرا در آورید ۳- سطح بهداشت زنان را بالا ببرید ۴- زنان را در اقتصاد و سیاست راه بدهید. قرار بود بخشی از این کارها از طریق خود جامعه صورت بگیرد به ویژه با راه اندازی ان جی او ها و یک سری نهادهایی که تعدادی از خارجی ها در آن مشاوره بدهند، و بومی ها بر طبق آن ها عمل کنند. بعد هم این نسخه ها پیچیده شد و به کشورهای در حال توسعه داده شد و گفتند که حاصل این راه کارها این است که شما توانمند می شوید و وضع زنان کشور بعد از یک مدتی خوب می شود.

در ایران این روند مصادف شد با دوره بعد از جنگ و ریاست جمهوری آقای هاشمی و خاتمی که این نسخه ها خیلی مورد توجه واقع شد. لازم به یادآوری است که اگرچه خود این نسخه ها بسیار ساده انگارانه با واقعیت های جوامع در حال توسعه برخورد کرده بود، اما به خاطر شرایط خاص سیاسی در برخی کشورها از جمله ایران علاوه بر آن ساده سازی، مسأله حفظ قدرت سیاسی به هر قیمت هم در بین بود. یعنی حتی اگر این نسخه ها خیلی هم می توانستند معجزه کنند، اما در جوامعی مثل ایران دولت ها مراقب بودند که در اثر پیاده کردن این نسخه ها قدرت سیاسی برگزیده شدگان خیلی آسیب

3- development



نبینند. غرض آن بود که تنها تا جایی این نسخه‌ها پیاده شود که لطمه‌ای به منافع طبقه سیاسی حاکم وارد نشود. به همین دلیل هم می‌بینیم که برای مثال اگر در این قبیل اسناد خیلی ملایم و مبتنی بر آرای آمارتیا سن و مارتا نوسباوم از این صحبت شد که توسعه‌نیازمند آزادی (فعالیت احزاب، آزادی بیان و تشکل) است، در جوامعی مثل ایران این بخش‌ها کنار گذاشته شد و آن قسمت‌هایی مورد توجه قرار گرفت که پیاده شدن آن‌ها ضمن بی‌خطر بودن برای قدرت می‌توانست به بهبود نسبی وضع جامعه و در نتیجه کاهش نارضایتی‌های بعد از جنگ منجر شود. بنابراین نباید همه پیامدهای بسیار منفی این نسخه‌ها را تنها به این اسناد نسبت داد، بلکه نحوه دخالت دولت‌ها در پیاده کردن آن‌ها عمیقاً جوامعی مثل ایران در دوره بعد از جنگ را دچار آشفتگی و نابسامانی کرد؛ بی‌آن که مشکلات زنان و آسیب دیدگان اجتماعی به ویژه در طبقات فرودست اجتماعی بهبود پیدا کند. در واقع می‌توان گفت هدف از پیاده کردن این طرح‌ها در عین حال ساختن نوعی الیگارشی سیاسی نوظهور بود که به خاطر منافعش به موقع به کمک حاکمان بیاید و در صدد برآید تا هر نوع مدعی قدرت سیاسی را سرکوب کند؛ چنان که این اتفاق بعدها افتاد.

با این اوصاف حاصل این برنامه‌ها این بود که وضع زنان به ویژه در طبقات متوسط شهری از پایان جنگ رو به بهبود نسبی گذاشت و در عوض وضع زنان در طبقات فرودست اجتماعی افت کرد و به لحاظ اقتصادی روز به روز بدتر شد؛ بی‌آن که ابزاری برای بیان خواسته‌ها و مطالبات‌شان به آن‌ها داده شود.

البته یکی از اهداف طرح‌های توانمندسازی بهبود وضعیت بهداشتی زنان بود که البته تا حدودی محقق شد، و حتی زنان در لایه‌های فرودست اجتماعی نیز توانستند از برخی از مواهب آن بهره‌مند شوند. اما اتفاقی که افتاد این بود که همزمان با این برنامه‌ها، هزینه‌های خدمات درمانی و به‌طور کل قیمت‌ها در دوره پس از جنگ چنان بالا رفت که بسیاری نمی‌توانستند از پس بسیاری از هزینه‌ها مثل مسکن برآیند. بنابراین در نظر گرفتن این موضوع مهم است که اگر در یک قسمت بهبودهایی بر اساس نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادها و البته مبتنی بر منویات دولت‌ها صورت گرفت، اما همزمان در جای دیگر تخریبی به مراتب عظیم‌تر و دهشتناک‌تر اتفاق افتاد. بنابراین کاستی دو سویه بود: نه تنها در خود این اسناد و دیدگاه نهفته در پس آن‌ها، بلکه در نوع پیاده کردن آن‌ها توسط دولت‌ها هم نهفته بود.

مثال می‌زنم: در حوزه بهداشت یکی از این تجویزها برنامه‌های آموزشی ایدز و اعتیاد

بود که در جای خود خیلی هم خوب اند و لازم. اما شما در نظر بگیرید که در ایران گفته شد که ارزش های فرهنگی و باورهای رایج در جامعه به ما اجازه نمی دهد که به طور عموم این آموزش ها در مدارس، تلویزیون و غیره به مردم و دختران و پسران داده شود. حاصل این بود که این برنامه ها در نهایت تبدیل شد به کلاس هایی در زمینه آموزش قبل از ازدواج که تنها افرادی که می خواستند ازدواج کنند، در آن شرکت می کردند که تازه در بسیاری اوقات آن ها هم به دلیل بی حوصلگی در آن شرکت نمی کردند و با پرداخت کمی پول گواهی شرکت در این کلاس ها را دریافت می کردند. شما می دانید که یکی از اهداف کنفرانسی که در سال ۱۹۹۴ درباره جمعیت و توسعه در قاهره تشکیل شد، این بود که جامعه در مورد راه های پیشگیری، بیماری های جنسی و جز این ها آگاه شود. به رغم تبلیغات وسیعی که در موردش انجام شد، حاصل همه آن بحث ها این بود که آمدند گفتند ما اگر بخواهیم این آموزش ها را در ایران بدهیم فرهنگ اسلامی زیر سؤال می رود.

خلاصه کنم: همان نسخه های ساده اندیشانه و به شدت مشکل دار، وقتی در فضای ایران قرار گرفت، تبدیل به نسخه های کج و معوجی شد که دولت ها بر اساس آن ها در صدد برآمدن جامعه را دستکاری کنند. حاصل به هم ریختگی اجتماعی، شکاف طبقاتی، آسیب ها و ناهنجاری های اجتماعی حاصل از آشفتگی اجتماعی و جز این ها بود. می شود گفت جامعه ایران در دوره پس از جنگ وارد نوعی از بی سامانی شد که تبعاتش تا به امروز ادامه دارد. مردم در مقطعی با ایجاد تغییر در بدنه قدرت سیاسی تا حدی این آشفتگی را کنترل کنند و اعتراض خود را به آن نشان دهند، اما از آن جایی که این دستکاری ها به شکل دیگری همچنان ادامه دارد، حاصل تا به امروز نا بسامانی بیشتر بوده است.

اما اگر بخواهیم کمی هم در مورد تناقض درونی این گفتارها صحبت کنیم و ببینیم که چطور نه تنها با مسائل کشورهای در حال توسعه ساده انگارانه برخورد می کنند، بلکه همزمان پیاده کردن آن ها بر مشکلات می افزاید، من مثال عربستان سعودی را می زنم.

این جامعه مَثَلِ اعلامی تناقض در وضعیت زنان است. در عربستان برای زنان دانشگاه هایی ایجاد شد که زنان بتوانند به تحصیلات عالی دسترسی داشته باشند ولیکن مشارکت سیاسی و مشارکت اقتصادی زنان نزدیک به صفر است، زیرا این کشورها معتقدند که این موارد با بافت بومی در تناقض است. از سوی دیگر این کشور یکی از انواع سرمایه

داری است که با غرب هم هیچ مشکلی ندارد و غرب اصلاً از این کشور به عنوان یکی از ناقضان حقوق بشر نام نمی برد. چرا؟ چون این کشور کاملاً الگوهای کلان سرمایه داری را به کار می برد و اجرا می کند. همان طور که برخی از متفکرین به ما یادآور شده اند، سرمایه داری دیگر اصلاً غربی نیست. ما با انواعی از الگوهای سرمایه داری مواجهیم که از شرق تا غرب عالم گسترده اند و با هر الگوی سیاسی و فرهنگی بومی می توانند انطباق حاصل کنند. چین، ایران، عربستان و دومی از انواع سرمایه داری با الگوهای سیاسی فرهنگی و ساخت های سیاسی خود گامه هستند. بنابراین چنان چه شما با الگوهای جهانی سازگار باشید، دیگر مهم نیست بر سر زنان شما چه می رود و فقرا و فرودستان با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می کنند. مورد اندونزی و پاکستان را می شود مثال زد. علاوه بر آن ها به نظر من مثل اعلای این وضعیت، افغانستان امروز و وضعیت زنان در آن است. ببینید که چطور سرمایه داری دارد به قاعده مسلط تبدیل می شود و مسابقه برای کسب ثروت و قدرت چه طور دارد پیش می رود. از این طرف به وضع زنان افغان نگاه کنید که پیش از حمله آمریکا به این کشور این قدر در موردشان تبلیغ شد. می توان پرسید: آیا به جز این که امیدها به ناامیدی تبدیل شدند و نخبگان افغان دارند این کشور را ترک می کنند، چون ناامید از تغییراند و افسرده، اتفاق دیگری افتاد؟ آیا وضع زنان بهبود پیدا کرده؟ آیا واقعاً فقر نسبت به دوره طالبان کمتر شده است؟ یا این که فقط نوعی جا به جایی در قدرت صورت گرفته؟

می بینید که در بسیاری موارد نسخه هایی که پیچیده می شوند، نه تنها به اندازه کافی جوامع را نمی شناسند، بلکه از آن بدتر با پیاده شدن آن ها جامعه دستخوش تلاطم ها و نابسامانی های بیشتری می شود.

بازگردیم به ایران و ماجرای توانمندسازی. پذیرش این نسخه ها البته با بومی سازی آن ها، باعث شد که نخبگان سیاسی فکر کنند که راهی یافته اند که نه تنها بخشی از مشکلات جامعه را کم کنند و از نارضایتی ها بکاهند، بلکه از این رهگذر هم چنان که گفتم، بر ثبات سیاسی بیافزایند.

یکی از جالبترین اتفاقاتی که در راستای این بومی سازی حادث شد، برگردان این اصطلاحات و تعابیر به زبان های بومی بود. برای مثال واژه «توانمندسازی» برای empowerment و «توانمندساز» برای empowering و به همین ترتیب برای disempowerment معادل «ناتوانمندسازی» به کار رفت. وقتی از توانمندسازی سخن می گوئیم در واقع انگار داریم از شخص معلولی سخن می گوئیم که پاهایش را بگذارند

مثلاً زیر برق تا بتواند راه برود. در حالی که وضع زنان این نیست. زنان دچار معلولیت نیستند. برعکس از توان بسیار زیادی هم برخوردارند. مشکل در جای دیگری نهفته است. در آن جا که به زنان اجازه نمی دهند توانائی های خود را به کار گیرند و به آن ها فرصت داده نمی شود. زنان اجازه ندارند مناسبات قدرت را زیر سؤال ببرند و از این بپرسند که چرا یک مرد آزادانه می تواند به سفر برود اما یک زن نمی تواند. مسأله زنان این نیست که آن ها نمی فهمند و نمی دانند و معلول جسمی و فکری اند. جا به جایی در مناسبات قدرت یعنی زنان دائماً در معرض ترس، نا امنی، تهدید به تجاوز و طرد شدن نباشند. بنابراین مسأله بر سر توان نیست، بر سر قدرت است. این در حالی است که در اصل واژه مفهوم power یا قدرت به کار رفته که واژه ای عمیقاً سیاسی است. می بینید که حتی در ترجمه و کاربرد به زبان بومی، چگونه واژگان از معنای خود تهی می شوند و به تعبیری بی قدرت می شوند و مناسبات قدرت حتی از واژگان کنار گذاشته می شود. باید در نظر داشت که power یا توان یا نیرو فرق دارد. وقتی شما راجع به قدرت صحبت می کنید دارید در مورد روابط قدرت صحبت می کنید نه راجع به نیرو و توان و... راجع به زور بازو و قدرت بدنی حرف نمی زنیم. راجع به این صحبت نمی کنیم که زنان چند تا گاو یا چند کلاس سواد داشته باشند وضعیتان بهتر می شود. حتی به نظرم در مورد این که آیا زن در خانواده تک همسر زندگی کند بهتر است یا در خانواده چند همسر هم صحبت نمی کنیم. برای همین من اصرار دارم که به جای توانمندی باید از «قدرتمندی» استفاده کرد که قدرت را در خود دارد. قدرتمندی مناسبات قدرت را هدف قرار می دهد که مسأله ای کلان است و ساختاری و به همین دلیل تغییر ساختاری یا دست کم تغییر در مناسبات قدرت را می طلبد، در حالی که توانمندی بحث را به مسأله ای فردی فرو می کاهد و اشعار دارد بر این که اگر مثلاً وضع اقتصادی، یا بهداشتی، یا آموزشی زنان بهبود یابد، مسایل حل می شود. این را اضافه کنم که تنها در ترجمه و برگردن به زبان بومی نیست که واژه قدرت از بین می رود حذف می شود. امروز شما وقتی از empowerment صحبت می کنید، همه متوجه می شوند که دارید از کدام پارادایم حرف می زنید. اصل مشکل در واقع در همین پارادایم است. در واقع این پارادایم و گفتار توسعه ای بود که این واژه را از تاریخش تهی کرد و معنای آن را از آن گرفت. این واژه ریشه در جنبش های مدنی سیاهان در آمریکا دارد که در صدد احقاق حقوق شهروندی و جا به جایی در مناسبات قدرت فرادست و فرودست در آن جامعه بود. اعتراضی بود به تبعیض نسبت به خود این مناسبات و دیدگاه هایی که «سیاه» را بازتولید می کرد که سمبل همه نوع تبعیض و فرودستی بود، یعنی انسان فرودست. بنابراین خود این واژه عمیقاً دارای تجربه

ای سیاسی است که البته امروز دیگر چنین نیست. برعکس به واژه ای دل بهم زن تبدیل شده که هر کس بشنود، گمان می کند می خواهید بحث های کسل کننده و پراز آمار و ارقام و البته دروغ و فریب به خورد ملت بدهید در این مورد که بانک جهان در کجا وام داده به زنان برای طرح های خود اشتغالی و این قبیل چیزها.

بنابراین بحث نخست این است که چگونه empowerment را به جای اصلی خود بر گردانیم. اگر مسأله قدرتمند کردن زنان است، نخست باید واژه را درست تعریف کنیم.

این جا ما با مناسبات قدرت سر و کار داریم. اما این یعنی چه؟ یعنی هر جا و در هر حوزه ای در جامعه که در آن پای جنسیت در میان باشد، مسلماً آن جا حوزه قدرت و حوزه مناسبات قدرت است، یعنی در آن جا به احتمال قوی زنان با مردان نا برابراند. تقریباً در همه جا این مناسبات به ضرر زنان است. نه تنها در حوزه بهداشت، آموزش، اقتصاد و مشارکت سیاسی، بلکه در حوزه خصوصی، کوچه و خیابان و ... همه جا مناسبات قدرت به ضرر زنان است و آن ها را فرودست می کند؛ حتی اگر برخی از زنان به دلیل قرار داشتن در لایه هایی از طبقات بالا می توانند از برخی از مواهبی برخوردار شوند که مردان در اختیار آن ها می گذارند، اما برای زنان در طبقات فرودست چنین نیست. بر عکس زنان در این طبقات از دو نوع تبعیض همزمان در رنج اند: نخست، مناسبات قدرت اقتصادی که عمیقاً به ضرر آن هاست و دوم مناسبات قدرت جنسیتی. بنابراین اگر از قدرتمند شدن سخن می گوئیم، باید این مناسبات را به رسمیت بشناسیم و از آن ها حرف بزیم.

اگر زنان بی سوادند، از یکی از مهمترین ابزارهای توانمند بودن بی بهره اند، اما با سواد شدن ضرورتاً به معنای قدرتمند شدن نیست. همچنان که می بینیم در ایران بیشترین ورودی دانشگاه ها از آن زنان است، اما زنان در همه جا فرودست اند و مناسبات قدرت به ضرر آن هاست. همین وضعیت در کویت نیز صادق است. بر همین منوال اعطای وام به زنان فقیر پاکستانی برای این که بتوانند در کارگاه های کوچک یا مزارع خودگردان، مشاغلی را برای خود ایجاد کنند از آن کسب درآمد کنند، عالی است، اما این کار به معنی قدرتمند شدن empowerment نیست. این کار در واقع به این معنی است که برای آن زنی که درآمدي ندارد و در فقر مطلق است، زمینه ای ایجاد کرده ایم که از فقر مطلق کمی فاصله بگیرد. اما این زن قدرتمند نشده، به این دلیل که هنوز مناسبات قدرتی که باعث شده اند این زن در آن فقر بماند جایجا نشده اند. اگر در

افغانستان طالبان با کمک زور امریکایی رفته و قدرت مرکزی را از دست داده اما زن افغانستان قدرتمند نشده به خاطر این که طالبان هنوز می توانند برگردند و تفکر طالبانی هنوز پا بر جا و ریشه دار است. هر زمان که قدرت دولتی و توازن قوا به هر دلیلی جایجا شود باز همان اتفاقات می تواند تکرار شود و حتی این بار شاید به مراتب بدتر و شدیدتر. بنابراین اگر در مورد افغانستان در همین چارچوب بخواهیم صحبت کنیم می توان گفت زن افغان بعد از تهاجم امریکا و سقوط طالبان قدرتمند نشده؛ اگر وضعیت بدتر نشده باشد، حداکثر بهبود کمی پیدا کرده است. اما همچنان آسیب پذیر است. در مواردی حتی بدتر شده. بنیادگرایی که یکی از مهمترین موانع در قدرتمند شدن زنان و فرودست سازی آن هاست و همه هدفش فرودست سازی زنان و تبدیل آن ها به وسیله اطفای شهوت است، در همه جای منطقه به جز ایران در حال رشد است و این یعنی وضع زنان به رغم همه نسخه هایی که نهادهای بین المللی پیچیده اند، در سال های آتی رو به بدتر شدن دارد. حتی در ایران نیز با این که جامعه بنیادگرایی اسلامی را پس زده، اما دولت همچنان در صدد است از زنان قدرت زدایی کند و اهتمامش این است که آن امتیازات نسبی ای را که زنان از آن برخوردار بودند، از آن ها بگیرد و این بار تنها فرودستان هدف نیستند که دارند متحمل بیشترین آسیب می شوند، بلکه حتی زنان طبقات متوسط نیز هدف اند.

بنابراین لازم است از نو نه تنها این نسخه های فرمایشی از بالا مورد بازبینی قرار بگیرند بلکه از نو از خود پرسیم که در مقابل این وضع چه باید کرد.

در این تحقیق بنای من بر این بود که با مرور تجارب زنان در ایران بعد از انقلاب تا حد ممکن به این پرسش پاسخ بدهم. برای این کار سراغ گروه های مختلف اجتماعی رفته و از راهکارهایی پرسیده شد که زن ها برای قدرتمند کردن خودشان از آن ها استفاده کرده اند. این کار از طریق مصاحبه ها و گفتگوهای عمیقی انجام شده است که با زنان در مورد تجارب شان صورت گرفته.

همچنین یکی از موارد مهم در این تحقیق بررسی بی قدرت شدن *disempowerment* و عواملی بوده است که منجر به آن می شود. پرسش این است که چگونه از زنان قدرت زدایی شده است و آن ها احياناً در مقابل آن چگونه واکنش نشان داده اند و آیا این واکنش ها موفق بوده و توانسته مناسبات قدرت را به نفع آن ها جا به جا کند؟

مسأله توجه به تجارب فردی و بومی زنان اغلب در نسخه هایی دیکته شده از بالا فراموش می شود. درست به همین دلیل این نسخه ها ساده انگارانه اند و بیش از آن که

از مشکلات زنان بکاهند، در واقع با همدستی دولت‌ها به ضرر آن‌ها عمل می‌کنند. در نظر گرفتن ابتکار در طرح‌هایی که برای قدرتمند شدن زنان به کار بسته می‌شود، خود نوعی از قدرتمند شدن است و بر عکس هر طرح یا کنشی که تنها چشم بر نهادهای بین‌المللی و طرح‌های آن‌ها یا دولت داشته باشد، خود از موجبات بی‌قدرت شدن است. بنابراین این پژوهش ضمن آن که منتقد این طرح‌هاست، در عین حال آن‌ها را بخشی از روند بی‌قدرت‌سازی ای می‌داند که جوامع در حال توسعه و به ویژه زنان در این جوامع را هدف گرفته است.

برای بررسی تجارب زنان، به تحلیل گفتارهایی پرداخته‌ام که زنان از آن گفتارها برای جا به جایی در مناسبات قدرت و ایجاد دعاوی مشروع استفاده کرده‌اند. در ادامه بدلیل آن گفتارها را که در واقع بی‌قدرت شدن زنان را هدف گرفته‌اند، مورد بررسی قرار داده‌ام. یکی از نتایج این بحث این است که چنان‌چه در جامعه ای تنها معدودی از زنان بتوانند از نردبان قدرت بالا بروند، این به معنای قدرتمند شدن آن‌ها نیست.

#### سوال: ببخشید منظور شما از بالارفتن چیست؟

**جواب:** منظور این است: در ایران هم قبل و هم بعد از انقلاب بودند زنانی که به طرق گوناگون موفق شده‌اند به سلسله مراتب قدرت سیاسی راه یابند. این‌ها عمدتاً باعث بهبود در وضع فردی خودشان شدند و نه بهبود در وضعیت زنان به طور کلی. البته این بدان معنا نیست که این‌ها نباید در سیاست حضور داشته باشند. خیر، اما این حضور در سیاست را تا زمانی که بسیاری از زنان عملاً از آن محروم‌اند، نمی‌توان به حساب قدرتمند شدن زنان گذاشت. این دستیابی به قدرت نهایتاً به معنای توانمند شدن فردی آن زنانی است که خود را به قدرت رسانده‌اند. همین. دال بر هیچ چیز دیگری نیست. برای مثال از حضور ۲۵ درصدی زنان در پارلمان افغانستان و کوتا سیستم در این کشور نمی‌توان نتیجه گرفت که زن افغان قدرتمند شده. خیر، در بهترین حالت برخی از زنان افغان توانمند شده‌اند که البته هیچ‌یک به این معنی نیست که توانسته باشند مناسبات قدرت را به نفع (همه) دیگر زنان در جامعه افغانستان جا به جا کرده باشند. در ایران بعد از انقلاب هم با سیطره بنیادگرایی اسلامی بر بسیاری از شئون زندگی، برخی از زنان توانستند به سطوح بالای قدرت سیاسی راه یابند، اما اکثر آن‌ها محروم شدند و راه برای شان بسته شد. آن زنانی که در قدرت حضور داشتند، هم نتوانسته‌اند و هم نخواسته‌اند که راه را برای دیگر زنان فراهم کنند.

در برابر این روند بی‌قدرت‌کننده، زنان استراتژی‌های مختلفی را در پیش گرفتند.

برخی از آن ها همان طور که گفتیم در صدد بر آمدند تا از رهگذر برخی از تلاش های فردی از نردبان قدرت بالا بروند. برخی دیگر منفعل شدند. استراتژی های دیگری هم در مقابل طرد گسترده زنان وجود داشت: برای مثال مقاومت در زندگی روزمره به صورت فردی مثلاً زنان برای بهبود اوضاع خودشان از دادگاه ها تقاضای طلاق می کردند و در صدد بهبود اوضاع فردی خودشان بر می آمدند یا مثلاً کارگاه یا تعاونی هایی را برای خوداشتغالی راه اندازی می کردند. یا در مواقعی زنان به کلاس موسیقی و زبان خارجی و داستان نویسی و ... می رفتند و می روند که در واقع باعث می شود که زن ها خودشان را از نظر فردی بسازند. اما بودند زنانی که به کنش جمعی رو آوردند و بدنه حرکت های بعدی زنان را پی ریزی کردند. این کنش جمعی که لازمه همه جنبش های اجتماعی است، برای قدرتمند شدن اهمیت بسیار زیادی دارد. در واقع با کنش های فردی و پیمودن نردبان ترقی فردی نمی توان خود و دیگر زنان را قدرتمند کرد.

در عین حال باید در نظر داشت که هر نوع کنش جمعی قدرت زا نیست، بلکه تنها آن دسته از کنش های جمعی قدرت زا هستند که بتوانند مناسبات قدرت را جا به جا کنند.

پرسش اصلی ای که در این جا وجود دارد، این است که چه گفتار یا گفتارهایی توانستند کنش جمعی را ایجاد کنند و زنان در این زمینه از چه منابع گفتاری ای برخوردارند و چه موانعی در این مورد وجود دارد.

**سوال:** شما بر پایه چه تحلیلی می گوئید که تنها نوع empowering از طریق کنش جمعی ممکن است؟

**جواب:** در این تحقیق مقایسه ای صورت گرفته بر اساس مصاحبه هایی که از زنان گرفته شده است در گروه های اجتماعی گوناگون. از جمله زنانی که در فعالیت ها خیریه ای مشغول هستند، با زنانی که در بسیج هستند و آنهایی که در کمپین یک میلیون امضا و دیگر کمپین ها مشغول اند با کسانی که در احزاب و جمعیت ها و انجمن ها شاغل بوده اند، و همچنین زنان در گروه های فرودست اجتماعی، از جهت تأثیری که بر محیط و روابط قدرت پیرامونشان داشته اند، مورد مقایسه قرار گرفته اند. از این بین مشخص شد که کمترین تأثیر را از این جهت زنانی دارند که در فعالیت های خیریه ای مشغول اند. در واقع آن ها با صحنه گذاشتن بر مناسبات قدرت موجود و تشویق دیگر زنان به پیروی از آن ها به نحوی حتی به بازتولید مناسبات قدرت می پردازند. در مقابل زنان بسیجی بودند که در مساجد فعال اند، تأثیر بیشتری روی محیط و وضع خودشان



دارند.

برای مثال در برابر این پرسش که «اگر مشکلی با همسرتون پیدا کنید، چکار می‌کنید؟»، جواب‌های این گروه‌ها خیلی متفاوت است. برخی می‌گویند باید از او مطلقاً اطاعت کرد تا وضع بهتر شود، عده‌ای دیگر می‌روند سراغ مشاوره، برخی دیگر ریشه‌ای‌تر می‌بینند و از خود می‌پرسند چرا در جایی که حق با آن‌هاست باید از مرد اطاعت کنند. در این بین تنها معدودی در صدد بر می‌آیند تا وضع را برای خود و دیگران از رهگذر کنش‌های جمعی در جهت تغییر ریشه‌ای وضعیت بهبود ببخشند و دیگران سعی می‌کنند علل و عوامل را نبینند و در عوض سعی کنند تا با نسخه‌های عامی و نامعتبر و موقتی وضع را بهبود بخشند. قدرتمند شدن در این جا تنها به آن کنش‌هایی اطلاق می‌شود که مناسبات قدرت نابرابر را هدف گیرند که هدف از آن نهادینه کردن اطاعت زنان از مردان است؛ بی آن که خود اطاعت کردن زیر سؤال برود و به جایش مناسبات برابر و مبتنی بر گفتگو میان طرفین برقرار شود.

آن زنانی که با اطاعت موقتی می‌خواهند بر مشکلات غلبه کنند، یا مشکل را به تعویق می‌اندازند، یا با راه حل‌های مقطعی با آن برخورد می‌کنند که در نهایت وضع را برای خودشان هم بهتر نمی‌کند. بر عکس، هر قدر میزان آگاهی‌گفتاری زنان بیشتر باشد، میزان دسترسی به کنش‌های جمعی هم افزایش پیدا می‌کند و می‌تواند آگاهی‌های بین گروهی پدید آورند که به آن‌ها امکان کنش می‌دهد برای مقابله با شرایط نابرابر برای همه زنان و نه مطابقت و سازگاری مقطعی.

**سوال:** از توضیحات خوب و مفصل شما ممنونم. بحثی که شما کردید بسیار اساسی‌تر و پایه‌ای‌تر از سئوالی است که ما داشتیم و شما پاسخ سئوالی ما را که مناسبات قدرت را چگونه می‌شود تغییر داد؟ به گونه‌ای به جنبه‌ای از آن اشاره کردید. من می‌دانم که بحثی که شما مطرح کردید از زاویه دیگری هم به آن علاقمند هستید و در سال‌های گذشته هم به آن فکر کرده‌اید و روی آن کار و تحقیق کرده‌اید و نسخه‌های نازلی که شما از آن صحبت می‌کنید و از نهادهای بین‌المللی و منافی که از آن نام می‌برید که البته خودش یک بحث مفصلی است که می‌توان دقیق‌تر به آن وارد شد. اما چون ما داریم منطقه را به عنوان میدان کاری و فکری در نظر می‌گیریم، پرسش را هم در همین محدوده در نظر می‌گیریم. مسأله این است که در بهترین حالت در کشورهایی که به دلایل مختلف نهادهای غیردولتی مثل ان‌جی‌اوها تشویق و ترغیب می‌شوند، در واقع تنها فضایی که برای عمل مردم ایجاد می‌شود و مقبول شمرده می‌شود ان‌جی‌اوها

هستند و آشکال دیگری از فعالیت جمعی و اراده گروهی محدود می شود، مثلاً دیگر از سندیکا یا مطالبات اجتماعی صحبت نمی کنیم بلکه تنها کادر قابل قبول را در ارتباط با مسایل مختلف جامعه ایجاد ان جی اوها می دانیم. خود این مسأله، استعمار و دخالت های نه فقط کشورهای بیگانه بلکه نهادهای بعضاً پر نفوذ تر و قدرتمند تر از فلان کشور را پیش می کشد. می خواهم شما در مورد این که از منظر مناسبات، قدرت را چگونه می شود تغییر داد، صحبت کنید.

**جواب:** من فکر می کنم این جا باید وارد یک فاز جدید و چهارچوب وسیع تری شد. ببینید شرکت در یک تظاهرات خیابانی یعنی مداخله از حق دخالت در سیاست یا مشارکت سیاسی. فرض بر این است که این یک حق همگانی است؛ هر چند در عمل چنین نیست. اما اندیشه پس و پشت تشویق و راه اندازی برخی از نهادها مثل ان جی اوها این است که همگان یا تمایل ندارند یا اجازه ندارند یا صلاحیت مشارکت در سرنوشت خود را ندارند. لذا نیاز به آن است که نهادهایی به وجود بیایند تا افراد دارای صلاحیت در آن ها فعال باشند تا بتوانند بر سرنوشت عموم تأثیر بگذارند و به خاطر این کار دستمزد هم دریافت کنند. به نظر می رسد این کنار گذاشته شدن ایده همگانی بودن سیاست و حق همگانی مشارکت در روندهای سیاسی از دهه ۸۰ به این سو اتفاق افتاد و از این رو ربط وثیقی با سیاست های نولیبرالیزاسیون یا شکل گیری یک گفتار جهانی در اقتصاد دارد که در آن بازار بر همه چیز سیطره پیدا می کند و همه چیز قابل مبادله و معامله می شود، یعنی هر چیزی یک قیمتی پیدا می کند، حتی سیاست و حتی مشارکت در سرنوشت. یعنی این پرسش باب می شود که برای چه شما باید وقتی را که از آن می توانی برای پول در آوردن استفاده کنی بیهوده هدر بدهی؟ فعالیت داوطلبانه چرا؟ این تفکر پدید می آید که حق مشارکت هم فروشی است، چون بهبود زندگی هزینه دارد. کسانی باید باشند که به طور تخصصی این کار را انجام بدهند و برایش دستمزد دریافت کنند. این ها می شوند ان جی اوها. دامنه فعالیت شان هم می شود حقوق زنان، کودکان، محیط زیست، حقوق بشر و... اندیشه پس و پشت ان جی اوایی شدن این است که همگان حوصله این مسایل را ندارند و در ضمن این ها مسایل تخصصی است که همه صلاحیت مداخله در آن ها را ندارند و باید کسانی باشند تا دستمزد بگیرند و این کارها را انجام بدهند. بنابراین به نظر من ان جی اوایی شدن را باید در ارتباط با بحث خصوصی سازی یا سیاست های تعدیل اقتصادی دید که در همه جای دنیا از دهه ۷۰-۸۰ میلادی به این سو شکل گرفت و شکل هژمونیک و مسلط پیدا کرد. این سیاست های تعدیل اقتصادی فرهنگ متناسب با خود را نیز آوردند که عبارتست از مصرف گرایی بی حد و حصر،

کالایی شدن هر چه بیشتر مناسبات انسانی و حتی کالایی شدن حوزه سیاست که می شود به آن گفت خصوصی کردن امر سیاسی و سیاست.

رشد آن جی اوها در کشورهای در هر حال توسعه را باید در راستای این موج مورد ارزیابی قرار داد. جالب این که در این ادبیات از آن جی اوها با عنوان نهادهای جامعه مدنی یاد می شود که اساساً ارتباطی میان این ها وجود ندارد. چون یکی از مهم ترین ویژگی های جامعه مدنی داوطلبانه بودن فعالیت ها در آن است، در حالی که در آن جی اوها هیچ فعالیتی داوطلبانه نیست و همه برای کسب سود بیشتر فعالیت می کنند؛ گیرم حوزه فعالیت آن ها مسایلی مثل محرومان و زنان و حقوق بشر باشد.

مسأله این جاست که حتی مشکلاتی مثل آلودگی هوا، خشکسالی، سلاح های اتمی، قاچاق انسان و مواد مخدر و نظایر این ها مسایلی هستند که سرنوشت همه آدم ها را در همه جای دنیا تحت تأثیر قرار می دهند و نمی شود این مسائل را صرفاً به دست نهادهای بین المللی یا فعالان آن جی اوایی سپرد. برای نمونه تبعات سیل پاکستان که یک حادثه طبیعی و علی الظاهر غیر سیاسی است، دامن همه را خواهد گرفت و همه در منطقه از تبعات آن متأثر خواهند شد، بنابراین نمی شود گفت به ما ربطی ندارد. سرنوشت زنان در افغانستان می تواند بسیار تحت تأثیر این حادثه قرار گیرد. برای مثال نفوذ اسلام گرایی از گونه افراطی آن در پاکستان می تواند منجر به تقویت رویه های ضد زن در افغانستان هم بشود و سرنوشت زنان افغان را جا به جا کند. امروز مسایل روز به روز بیشتر خصلت جهانی به خود می گیرند و زندگی همه را تحت تأثیر قرار می دهند. در حالی که در روند خصوصی شدن سیاست که نمود بارزی را در آن جی اوایی شدن هر چه بیشتر به ویژه در منطقه خودمان شاهدیم، مردم تشویق می شوند به دوری گزینی هر چه بیشتر از دخالت در سرنوشت شان که حاصلش در شکل افراطی روی آوردن به سیاست های خشن مثل جذب شدن به گروه های افراطی یا بمب گذاری انتحاری است.

مسأله دیگری که باید به آن توجه داشت رابطه استعماری ای است که با آن جی اوایی شدن دارد شکل می گیرد. در واقع از این رهگذر سیاست و امر سیاسی می تواند به کنترل تمویل کنندگان و نهادهای خارجی ای در آید که تعیین می کنند آن جی اوها در چه موردی و تا چه میزان و در چه محدوده زمانی و با چه برنامه ای باید کار کنند. آن ها هستند که تعیین می کنند کدام مسأله اهمیت دارد و باید در تیتراخبر قرار گیرد و برجسته شود.

شکل افراطی این مسأله را جیمز پتراس ( با پترائوس اشتباه نشود) در مقاله ای با

عنوان «ان جی او ها در خدمت امپریالیسم» مورد بررسی قرار داده و با مرور تجارب شیلی و آرژانتین نتیجه می گیرد که ان جی او ها در واقع متناسب با برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حرکت می کنند که حاصل آن ها حتی اگر غارت منابع این کشورها نباشد، رواج فرهنگ بازاری و مصرفی است که البته موفق شده اند به خوبی آن را در همه کشورهای این منطقه از افغانستان گرفته تا ایران، دوبی، عربستان، پاکستان، عراق، لبنان، و مصر و... جا بیاندازند. این فرهنگ استثنا برادر هم نیست و حتی افراطی ترین گروه های جهادی را نیز در بر می گیرد. پیوندهای عمیق مالی میان القاعده و سرمایه داری غربی تصادفی نیست. در واقع خود گروه های به اصطلاح جهادی اسلامی چنان به شدت مغلوب این مصرف گرایی و امپریالیسم نو شده اند که می شود گفت تمام تلاش های شان برای دستیابی به قدرت در واقع برای دستیابی به رفاه، پول و ثروت و... است. بنابراین نباید تصور کرد که مثلاً جایگزین هایی برای ان جی او شدن را می شود در گروه ها و فعالیت های مقابل آن ها به ویژه بنیادگرایان یافت. متأسفانه باید گفت تا زمانی که بنیادهای نظری نگاه به سیاست عوض نشود، این روند عوض نخواهد شد و از این جهت تفاوتی میان این گروه یا آن گروه وجود ندارد. اما اگر بتوان در مقابل این روند جایگزینی را مطرح کرد، تقویت کنش های جمعی به ویژه در جنبش های اجتماعی و کنش های داوطلبانه مترقی است که تبعیض را در هر شکل اعم از نژادی، قومی، و جنسیتی زیر سؤال ببرد.

بنابراین به رغم ظاهر آن ها، کاری که ان جی اوها انجام می دهند جا به جا کردن مناسبات قدرت به نفع مردم و فرودستان اجتماعی نیست. بلکه در واقع ترویج فرهنگ منفعت فردی، مصرف گرایی و خصوصی کردن منافع همگانی است که دارد به همراه روندهای اقتصادی جهانی همه جای دنیا را از خود متأثر می کند؛ به ویژه منطقه ما را. در مقابل باید کنش های جمعی داوطلبانه در قالب نهادهایی مثل جنبش های اجتماعی را تقویت کرد که می توانند تغییر به وجود بیاورند. مثالی می زنم. تظاهرات زنان در کابل بر علیه قانون خانواده در این کشور روند مثبتی بود که نشان از عزم آن ها برای تغییر وضعیت موجود به صورت گروهی داشت. این قبیل فعالیت ها از بسیاری از فعالیت های ان جی اویی مؤثر تر است. نه تنها بر افکار عمومی تأثیر می گذارد، بلکه زنان را نیز به قدرت خودشان واقف می کند. تغییر در مناسبات قدرت از این رهگذر حاصل می شود.

این کنش ها قابلیت هایی دارند که فعالیت های ان جی اویی ندارند. ان جی او ها باید همیشه هوای دولت را داشته باشند، در حالی که در جنبش های اجتماعی مردم بی پرده

و رو در رو و بی تعارف با دولت صحبت می‌کنند و از حقوق خود می‌گویند. این فعالیت بر سیاست تأثیر زیادی می‌گذارد و دولت مردان را وادار می‌دارد تا در تصمیمات خود دست کم به تبعات خیابانی کارهایی که می‌کنند و تصمیماتی که می‌گیرند، دقت کنند. تفاوت زیادی وجود دارد میان مذاکرات تلفنی مؤدبانه در پشت درهای بسته و زیر کولر دفاتر، با آمدن به خیابان و نشان دادن عزم و اراده برای تعقیب خواسته‌ها. البته نمی‌خواهم بگویم که مذاکره و صحبت در دفاتر بی نتیجه است، خیر، اما مذاکره همیشه باید مسبق به نشان دادن قدرت باشد تا نتیجه بدهد، وگرنه بی نتیجه خواهد بود.

خلاصه کنم: تا زمانی که همگان یا دست کم بسیاری از مردم اعم از زن و مرد در سیاست مداخله نکنند و قلمرو سیاست را متعلق به خودشان ندانند، تغییری در سرنوشت آن‌ها حاصل نخواهد شد. فعالان ان‌جی‌اویی نیت‌های خیلی خوبی دارند، اما نه توان آن‌ها دارند که به مشکلات مردم و به ویژه زنان رسیدگی کنند و نه در بیشتر موارد به آن‌ها اجازه داده می‌شود که چنین کنند. آن‌ها می‌توانند موضوعات خاصی را پی‌گیری کنند، اما نمی‌توانند سرنوشت زنان را برای مثال در جامعه افغانستان تغییر دهند. زن‌ها خودشان باید با کار داوطلبانه گروهی و دایمی و زیر فشار گذاشتن دولت در صدد بر بیایند تا سرنوشت خودشان را تغییر بدهند. مسأله زنان در جوامعی مثل ما عمیقاً سیاسی است و با سیاست گره خورده است. برعکس، در بسیاری موارد، ان‌جی‌اوها نمی‌توانند و نمی‌خواهند به مسایل سیاسی و مناسبات قدرت در حوزه سیاسی پردازند و نتیجه یک دور باطل همیشگی است.

اما ان‌جی‌اویی شدن فقط به حال زنان مضر نیست، بلکه به ضرر همه مردم تمام می‌شود. می‌دانید چرا؟ چون با رشد ان‌جی‌اوها دولت‌ها حس می‌کنند که دیگر مسئولیتی ندارند و در نتیجه از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند. در واقع ان‌جی‌اوها باعث می‌شوند که دولت مردان به خود بگویند: تحصیل زنان یا محیط زیست و... به ما چه ربطی دارد؟ خب فلان ان‌جی‌او در کابل هست که دارد در این مورد فعالیت می‌کند. نتیجه این می‌شود که نه تنها مشکلات زیاد می‌شود، بلکه فساد هم فراوان می‌شود. وقتی دنبال پول رفتن مد شود، دیگر کسی به فکر بهبود وضعیت زندگی مردم نیست، همه دنبال این اند که بیشتر جمع کنند و زندگی بهتری داشته باشند. دولت هم به جای این که بیاید منابعش را صرف رفع مشکلات مردم کند، مدرسه بسازد، دانشگاه بسازد و... آن‌ها را به جیب کارمندان خودش می‌ریزد.

سوال: دقیقاً این مسأله از این جنبه که دولت را از وظایف خودش سبک دوش

می کند هم قابل بحث است و در واقع باعث خصوصی سازی مسایل کلان سیاسی، اجتماعی و خدماتی که جزو مسئولیت های اجتماعی یک دولت است، می شود. ولی این خنثی سازی جامعه و خلع ید کردن جامعه از فعالیت های اجتماعی خودش یعنی بهترین فرزندان یک سرزمین راننده و کارمند و تاپیست و... ان جی اوها می شوند، یعنی نویسنده دیگر نویسنده نیست و مثلاً ورکشاپ می گذارد، مهندس دیگر مهندس نیست و پروپوزال نویس است و برای همین هم بعداً مطرح می شود که این سرزمین نخبه و کاردان ندارد و باید متخصصین خارجی بیایند و کارها را انجام دهند. در غایت ساختن مدرسه و تضعیف دانشگاه و بی توجهی به امر آموزش به این دلیل است که لزومی هم ندارد که این مملکت نخبه و یا متخصص داشته باشد. در واقع باید یک سری تکنوکرات داشته باشد که در قالب ان جی اوها کار کنند در واقع خواستی فرا تر از این وجود ندارد. درست است؟

**جواب:** درست است. و بعد هم این اقتصاد ان جی اوپی که از آن صحبت می شود وارد می شود. یعنی کم کم این رویه جا می افتد اصلاً لزومی ندارد که شما مهندس، لوله کش، نویسنده و... داشته باشید. شما ان جی او اکتیویست دارید. یعنی جامعه متخصص نیاز ندارد. نیاز به آدم هایی دارد که تخصصشان نوشتن گزارش های خاص برای تمویل کننده است و باید کمی هم انگلیسی بدانند.

**سوال:** در صحبت هایی که قبلاً من و شما با هم داشتیم یادتان هست که من از رئیس دانشکده دانشگاه گرجستان برای شما گفتم که گفت رئیس دانشگاه و وزارت علوم آمدند به ما گفتند که شما هر کدام یک ان جی او هستید و بر پایه امکانات مالی که می توانید تهیه کنید تصمیم بگیرید که برنامه علمی دانشگاه چه باید باشد. یعنی در واقع مرگ تفکر.

**جواب:** درست است. متأسفانه این اتفاق در همه جای این منطقه دارد می افتد که به معنی مرگ سیاست، مرگ ابتکارات و وابستگی هر چه بیشتر و از بین رفتن زیر ساخت هایی مثل دانشگاه، مدرسه، کتابخانه، و... است. نتیجه این می شود که دولت هم از تصدی گری و مسئولیت خودش کم می کند و در نتیجه نسلی که بار می آید، فاقد اندیشه، ابتکار، و تعهد و مسئولیت و عمیقاً غیر انتقادی و وابسته است.

بخش سوم

تجربه فعالین حقوق زن در افغانستان





## اصلاح و تعدیل قوانین تبعیض آمیز اولویت مبارزاتی زنان در افغانستان گفتگو با عادلہ محسنی

سوال: لطفا خودتان را معرفی کنید؟

**جواب:** عادلہ محسنی هستم. در ایران تحصیل کردم و لیسانس حقوق دارم. از سال ۲۰۰۲ وارد فعالیت هایی شدم که از زنان حمایت می کرد. و فعلا در کمیته مشارکت سیاسی زنان عضو هستم که خود نیز یکی از موسسان آن بودم و همچنان عضو و یکی از موسسان کمپاین ۵۰٪ هستم و فعلا نیز برای حمایت از حقوق زنان کار می کنم.

**سوال:** شما از موسسین کمیته مشارکت سیاسی زنان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان هستید، لطفا در مورد چگونگی به وجود آمدن این کمیته و کمپاین توضیح دهید؟

**جواب:** کمیته مشارکت سیاسی زنان که در سال ۲۰۰۴ تشکیل شد و به وجود آمد. این کمیته بر اساس نیازی که زنان احساس می کردند در مورد حمایت سیاسی شان به وجود آمد. در زمان دولت موقت کمتر کسی به فکر مشارکت سیاسی زنان بود و با وجودی که در قانون اساسی در پارلمان برای زنان سهمیه در نظر گرفته شده بود ولی زنان خودشان اکثریت نمی دانستند که چطور از این حق خود استفاده کنند. و همچنان مردان نیز کمتر باور به کار سیاسی زنان داشتند و دولت هم دستخوش مشاورین جنگ سالار خود بود که بویی از حقوق زنان نبرده بودند.

در همین جا بود که فعالین حقوق زنان احساس نیاز کردند که ارگانی باشد تا در سطح جامعه مدنی از حقوق سیاسی زنان حمایت کند و به عنوان اهرم فشار روی دولت

### عادلہ محسنی

لیسانس حقوق از دانشگاه تبریز در ایران، فعال حقوق زنان و از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان.

و نهادهای دولتی کار کند. این گونه بود که کمیته مشارکت سیاسی زنان آغاز به کار کرد. که در دور اول انتخابات پارلمانی نقش خوبی را بازی کرد و همچنان در سهم گرفتن زنان در شوراهای ولایتی فعالیت های ارزنده ای کرد. و همچنان در حضور زنان در کابینه آقای کرزی و گرفتن حداقل یک کرسی برای یک زن در شورای عالی قوه قضاییه افغانستان که هنوز هم ما موفق نشدیم ولی همچنان مطالبه این مهم را خواهیم کرد، نقش بارزی داشت. در شرکت زنان در انتخابات به عنوان رأی دهند ه زیاد کار کردیم . این کمیته یک ان جی او نیست بلکه تجمعی از آرمان گرایان زن افغان هست که به عنوان تعهد و وظیفه ما این کار را می کنیم. برای تثبیت حقوق خودمان.

کمپاین ۵۰٪ هم در زمان انتخابات دوم ریاست جمهوری تشکیل شد. این کمپاین خواست ها و مطالبات زنان را به عنوان رأی دهنده ملموس کرد و به نظر حق رأی مطالبه محور زنان را پر رنگ تر ساخت. یکی از کمیته های این کمپاین ملاقات هایی را همراه کاندیداهای ریاست جمهوری داشت که از آن ها قول گرفت تا در صورت پیروزی، زنان را به عنوان نصفی از پیکر این جامعه فراموش نکنند و تلاش کنند که به زنان پست هایی را در وزارت خانه ها و کابینه و بقیه جاهای دولتی بدهند و فرقی بین زنان و مردان قایل نباشند و مساوات را رعایت کنند. این کمپاین می خواهد که مردم و دولت به قانون اساسی توجه کرده و سعی در از بین بردن تبعیض بین زن و مرد نکنند. و هر دو را به عنوان رأی دهنده یک سان ببینند. در عین حال سعی کرد به زنان جامعه این اعتماد به نفس را بدهد که در مقابل رأی خود حق دارند مطالباتی داشته باشند و باید با حق رأی خود مسئولانه برخورد کنند.

این کمپاین تا حالا به جمع آوری امضا پرداخته و همچنان به آگاهی دهی عامه در مورد خود و مطالبات خود پرداخته است و در مورد مسایل جدید روز نگرانی ها و حمایت های خود را اعلان می کند .

**سوال:** محور عمده و اولویت های مبارزاتی فعالان حقوق زن در افغانستان چیست؟  
یعنی در حال حاضر تمرکز مبارزاتی فعالان بر روی چیست؟

**جواب:** در حال حاضر فشار عمده فعالیت های زنان روی اصلاح قوانین هست و حضورشان در سیاست.

البته باید گفته شود که فعالیت های موسسات یا ان جی اوها مطابق نیازها و میل افغان ها اغلب نیست و کارهای پروژه ای معمولا از پیش تعیین شده وارد افغانستان می شود ولی با این حال هر کاری که شود برای این جا خوب است یعنی بهتر از آن است که

اصلا کاری صورت نگیرد.

به نظر من باید ما زنان فشار عمده‌ی مان بر روی مسأله سواد آموزی باشد ولی متأسفانه این طور نیست. فعلا در چند بخش زنان کار می‌کنند که عمده‌ترین آن اصلاحات قوانین است و تا حالا هم زنان توانستند که بودجه‌ای را برای زنان تخصیص دهند. توانستند قانون منع خشونت علیه زنان را تصویب کنند. توانستند سن رسیدگی به جرایم اطفال را برای دختر و پسر یکسان کنند. توانستند نکاح نامه را رسمی کنند و چیزهای دیگری مانند این‌ها.

**سوال:** فعالیت فعالان حقوق زن در افغانستان و موفقیت‌ها و شکست‌های آن‌ها را به ویژه در ۱۰ سال اخیر چگونه می‌بینید؟

**جواب:** زنان فعال در افغانستان دو دسته‌اند. دسته‌ای را که خارجی‌ها حمایت می‌کنند و بیشتر به زبان انگلیسی تکلم می‌کنند و آن‌ها هم به عنوان کسانی که شهادت به کمک‌های خارجی‌ها می‌دهند سفرهای خارجی می‌روند و جوایز دریافت می‌کنند و پروژه‌ها را اجرا می‌کنند و دسته دوم کسانی هستند که با تعهد کار می‌کنند و دست‌خالی کار می‌کنند و کمتر می‌بینید که پولی از جایی دریافت کنند این زنان خیلی کم رنگ هستند چون بوق‌های تبلیغاتی خارجی آن‌ها را حمایت نمی‌کنند.

مثل عمه سکینه در هرات و خانم شاهده حسین در قندهار و گلالی حبیب در کابل و هزاران زن دیگری که با تعهد کار می‌کنند و واقعا دغدغه حقوق زنان را دارند و می‌خواهند بدون این که پولی از کسی دریافت کنند به صورت خود جوش کار کنند و در بین مردم باشند.

خلطی که شده بین این زنان نگران کننده است چون برای زنانی که واقعا در هر صورتی برای حقوق زنان کار می‌کنند چه رییس خارجی‌شان بگوید و تمویل مالی کند و چی نکند آن‌ها همچنان کار می‌کنند و هدف‌شان برای‌شان مهم است. ولی کسانی که تا پول و بودجه هست کار می‌کنند بعد هم به دلیل نبودن بودجه همه کارها تعطیل می‌شود و از حقوق زنان خبری نیست.

بدی بودجه‌هایی که در افغانستان می‌آید این است که با مفکوره تمویل کننده می‌آید و نه براساس نیازهای این جامعه. مثلا ما در این جا اولویت مان سواد آموزی است و این اولین کاری است که باید برای زنان انجام شود. نه تنها زنان بلکه کل جامعه افغانی به آن نیاز دارد یعنی ما تا سواد آموزی را نهادینه نکردیم و این ملت با سواد نشود مشکلات همچنان ادامه دارد. ولی پروژه‌هایی که از خارج می‌آید این اولویت ما را نمی‌بیند و

خودشان دستور می دهند که روی چی کار شود. این خودش فعالیت های ما را عقب می اندازد و ما را با همان مشکلات قبلی در گیر می ماند. در حالی که نیازهای این ملت باید اولویت بندی شود و کمک ها بر اساس نیازها مصرف شود.

ما باید بینم که تعداد زنانی که فعالیت می کنند آیا وقتی بودجه دوستان مان نباشد هم فعالیت می کنند؟ چون اکثریت این زنان وقتی به خارج می روند پناهنده می شوند و دیگر نمی خواهند در این کشور کار کنند ولی زنانی که همیشه کار می کنند و قصد هم ندارند که پناهندگی بگیرند و سعی می کنند که اوضاع را بهتر کنند و حتی بعضی زنان افغان که زمان جنگ در خارج بوده اند و الان اینجا کار می کنند و خدمت می کنند با وجودی که آمدن در این جا پذیرفتن یک خطر هست ولی همچنان کار می کنند و بعضی زنان دیگر کشورها را می بینم که با معاش اندکی آمده اند دارند کار می کنند. نباید این ها را ندیده بگیریم. این ها دغدغه دارند به خاطر حقوق زن به خاطر بهتر شدن جامعه انسانیت. وگرنه معاش یا حقوق آن ها آن قدر ارزش ندارد که این جا درد سر بکشند.

اگر این پول ها مفکوره های خارجی همراهشان نبود حتما تا حالا زیاد کار می شد ولی متأسفانه کسانی که در مدینه فاضله نشستند نمی دانند که در این جا چه کارهای مفیدی هست و باید انجام شود.

ولی ما همه می دانیم که افغانستان الان هم یک مستعمره است هر وقت دیگران بخواهند این جا جنگ هست هر وقت بخواهند جنگ و تروریسم گسترش پیدا می کند و هر وقت بخواهند آرام می شود

به هر حال حرف اول را استعمار می زند و مفکوره مفکوره استعمار است.

سیستم آموزشی ما یک سیستم خیلی قدیمی است کتاب ها مشکل دارد در حالی که می توانیم از یک سیستم راحت تر استفاده کنیم برای آموزش کودکان وقتی سیستم قدیمی و نا کارا باشد اطفال ما بی سواد کلان می شوند و این مشکل این جامعه را مضاعف می کند. در حالی که می شود از کمک های دوستان استفاده کرد و سیستم را بهتر کرد. و سواد آموزی را نهادینه کرد. بعد توقع داشته باشیم که یک جامعه دموکرات داشته باشیم نه این که بخواهیم دموکراسی را به طور هدیه به این مردم بدهیم این مردم تا خودشان تلاش نکنند و روند را طی نکنند هیچ وقت نمی توانند پاسبان ارزش های دموکراسی باشند. تجربه دیگر کشورها را در این جا آوردن در مدت کم کاری غلط است که دوستان ما مرتکب آن می شوند .

**سوال:** ارزیابی شما از این دوران چیست؟ تا کجا توانستید پیشروی کنید و خواسته های تان را محقق کنید؟

**جواب:** به هرحال مواردی بوده که همراه با شکست یا موفقیت بوده است. چندین مورد را توانستیم که با فشار آوردن روی دولت و پارلمان به دست بیاوریم که اولین آن ها قانون رسیدگی به جرایم اطفال در پارلمان که برای پسران سن ۱۸ سال و برای دختران سن ۱۷ سال را گرفته بودند. ما روی این موضوع کار کردیم و یک هیأت تشکیل دادیم که قوانین نافذه مملکت و همچنان قوانین و کنوانسیون های بین المللی را که افغانستان عضو آن است را بررسی کند و ببیند دختران تا چند سالگی طفل محسوب می شوند. که نتیجه معلوم کرد که ۴۳ قانون نافذه کشور سن طفولیت را برای دختران و پسران یکسان می داند بنا براین ما با مدرک و دلیل درست رفتیم سراغ پارلمان که چطور شما قانونی را پاس می کنید که با قوانین دیگر مغایرت دارد. و توانستیم با مشکلات زیاد این قانون را از پارلمان به سن ۱۸ سالگی برای دختران و پسران پاس کنیم. مورد دیگر قانون احوال شخصیه تشیع بود که ما توانستیم با کمک فشارهای داخلی و بیرونی روی دولت افغانستان روی ۷۲ ماده کار کنیم و بعضی از آن ها را حذف کنیم. در این قانون مثلا سن ازدواج دختران را ۹ سالگی در نظر گرفته بودند در حالی که سن ازدواج در قانون مدنی ۱۶ سالگی هست که با این قانون مغایرت دارد. همچنان در مورد تمکین زنان و ...

گرچه ما نتوانستیم صد در صد به خواسته های خود در تغییر و اصلاح قانون احوال شخصیه اهل تشیع برسیم ولی تا حد زیادی توانستیم کار کنیم و این خودش امیدوار کننده است. مورد دیگر روی نکاح نامه بود که اصل نکاح نامه با کمک دوستان کانادایی مان در موسسه حقوق و دموکراسی درست شده و بعد برای کمپاین آن تمام نهادهای مدنی فعالیت کردند تا قوه قضاییه اجازه داد که از نکاح نامه استفاده شود و رسمی شود و شروط ضمن عقد را توانستیم در آخر نکاح نامه بیاوریم. مورد دیگر قانون منع خشونت علیه زنان بود که آن را هم با فشارهای جامعه مدنی و نهادهای زنان روی دولت خود رییس جمهور در ایام تعطیلی پارلمان با فرمان تقنینی پاس کرد. الان هم که من با شما صحبت می کنم قانون خانواده روی دست است. البته جامعه مدنی به کمک وزارت زنان این مسوده را درست کرده و به وزارت عدلیه تقدیم شده است. ولی فعلا مشکل با آقای غالب یعنی وزیر عدلیه است که می گوید همان قانون قبلی خوب است و نیازی به اصلاحات وجود ندارد. و ما داریم کار می کنیم که فشار بیاوریم روی وزارت

عدلیه تا این قانون پاس شود. یعنی از طریق بخش تقنین وزارت عدلیه باید به پارلمان فرستاده شود و در آن جا روی آن بحث شود و در نهایت این قانون طوری که ما می خواهیم پاس شود.

**سوال:** فعالیت هایی که شما به ویژه در عرصه اصلاح قوانین انجام داده اید، واقعا قابل قدر است با این همه به نظر می رسد هنوز بسیاری از قوانین نابرابر و تبعیض آمیز است. اگر بخواهیم به صورت عمومی وضعیت زنان در قوانین کشور را بررسی کنیم، چگونه است؟

**جواب:** در قانون وضعیت زنان خیلی خوب نیست قانونی که الان در محاکم جریان دارد حق طلاق را مطلق به مرد می دهد. در طلاق رجعی تعداد رجعت معلوم نیست. ثبت نکاح و طلاق اجباری نیست بنابراین طلاق و نکاح ثبت نمی شود وقتی ثبت نشود خوب ثابت هم نمی شود و زنان نمی توانند ثابت کنند مردان علیه آنان شکایت می کنند و بعضا خصمانه از این طریق انتقام می گیرند طلاق شفاهی هست و زنان دچار یک جنجال همیشگی هستند. قوانین در مورد طویانه و خرید و فروش زنان و دختران و مهریه و ارثیه مسکوت است حتی در مورد این که دختر به جای قرض و بدهی پدرش معامله می شود. این مواردی است که برای زنان جنجال برانگیز است.

تعدد زوجات را قانون حمایت می کند گر چه چند شرطی را قانون مدنی عنوان کرده ولی کافی نیست و پی گیری نمی شود. در مورد حضانت مشکل وجود دارد.

**سوال:** خانم محسنی از نظر شما سه اولویت مهم برای تغییر و بهبود زندگی زنان چیست؟

**جواب:** اول از همه سواد آموزی - کم کردن تعداد زایمان ها - کار روی قوانین به نفع زنان. من عرض کردم که اکثریت جامعه افغانستان بی سواد هستند و از بین این بی سوادان بیش از ۹۰٪ را زنان تشکیل می دهند بنابراین شما چه طور توقع دارید که این زنان در ادارات رسمی کار کنند البته در مورد کار غیر رسمی توضیح بدهم که اکثریت زنان بی کار نیستند آنان در خانه های شان قالی و گلیم می بافند، نمد می مالند و ماست و شیر و مسکه و انواع لبنیات درست می کنند و می فروشند ولی متأسفانه سود اقتصادی این کارها به زنان نمی رسد و این مردان هستند که از بهره کارهای زنان استفاده می کنند. چون نظام یک نظام مردسالار است و جامعه یک جامعه بیسواد. زنان به دلیل عدم آگاهی نمی دانند که باید از حقوق خود دفاع کنند و مردان هم به عنوان یک انسان که می تواند صاحب ملک باشد و ملکیت داشته باشد نمی تواند به زنان به عنوان انسان برابر

با خود نگاه کند. که هر دوی این معطل در دراز مدت با سواد آموزی و آگاهی دهی عامه می تواند از بین برود. و زنان خودشان صاحب حقوق خود باشند. حتی در داخل شهرها ما شاهد هستیم که زنان کار می کنند در ادارات بعد معاش و حقوق خود را می دهند به شوهرشان و بعد برای درمان خود وقتی آن را مطالبه می کنند شوهران شان انکار می کنند و پولی بابت درمان زن خود نمی دهند چون به نظر خودشان خرج نکنند بهتر است. وقتی یک مرد خیلی راحت می رود یک زن جوانتر می گیرد و با او زندگی می کند بنابراین به نظر این مردان لازم نیست آدم پولی بابت درمان خانم خود بدهد بعضا آن ها بهانه های مذهبی می آورند و می گویند که چون دکتر مرد است نرود و صبر کند که گناه می شود.

همیشه از مذهب استفاده سو می شود. مردانی که اصلا نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند که نماز ستون دین است و می روند ۴ تا زن می گیرند وقتی اعتراض کردی فوراً با یک جواب مذهبی جواب می دهند که خداوند به ما اجازه داده و زنان هم نمی توانند از خود دفاع کنند و همیشه سر خورده و مریض هستند.

**سوال:** اخیراً شما کمپاینی را برای لایحه حمایت از خانواده به را انداخته اید، لطفاً کمی در مورد این لایحه و لزوم راه اندازی کمپیان برای آن صحبت کنید. از پیشرفت این کمپاین، همکاری سایر نهادهای جامعه مدنی، استقبال و ارتباط فعالان حقوق زن با این کمپاین برای پیشبرد آن و...

**جواب:** قانون خانواده افغانستان تا به حال بخشی از قانون مدنی این کشور را تشکیل می داد این قانون یک قانون حمایتی از کل اعضای خانواده نبوده بلکه بسیار مرد سالارانه است و زنان باید طبق این قانون مطیع شوهران خود باشند و در محاکم هم اصولاً کسی به صدای زنان گوش نمی دهد چون فکر می کنند حق با مرد است. طبق این قانون اختیار مطلق طلاق به عهده مرد است و زن در این مورد هیچ نظری نمی تواند داشته باشد و همچنان بحث حضانت اطفال و ارثیه و مواردی که مربوط به احوال شخصیه افراد جامعه می شود. بنا براین، این قانون جنبه حمایتی نداشته ولی از آن جا که خانواده رکن اصلی جامعه را تشکیل می دهد و اطفال آینده ساز این مملکت هستند احتیاج به یک قانون حمایتی دارند که هم زنان و هم اطفال که اقشار ضربه پذیر این کشور هستند بتوانند در سایه این قانون صحیح زندگی کنند. اولاً که باید فکر شود که قوانین افغانستان به دلیل تغییرات زمانی باید اصلاح شود دوم این که جنبه حمایتی پیدا کند. و سوم این که جنبه عملی و تطبیقی پیدا کند.

کمپاینی را که ما شروع کردیم از ۷ ماه به این سوی بوده و تاکنون ما توانستیم به تعداد زیادی از شهروندان خود این قانون را معرفی کرده و آگاهی لازم را برای فواید و حمایت های شخصی از اطفال و مادران بدهیم.

نهادهای مدنی مثل همیشه حاضر به همکاری با ما هستند. و نهادهای دولتی مثل وزارت زنان و بعضی از وزارت خانه های دیگر همکار ما هستند و همچنان کمیسیون حقوق بشر هم همکار ما می باشد.

**سوال:** در خاتمه اگر سئوالی هست که من مطرح نکرده ام و شما مایلید در این مورد صحبت کنید، بفرمایید.

**جواب:** فکر می کنم که باید یاد آور شویم که زنان تعهد کاری داشته باشند تا بتوانند از حقوق هم نوعان خود دفاع کنند مثلاً زنانی که به پارلمان راه پیدا کردند درست است که کارشان سیاسی است ولی باید به یاد داشته باشند که از سهمیه کلیه زنان افغانستان وارد پارلمان شده اند و باید در پارلمان به یاد داشته باشند که قبل از آن که هر چیزی باشد یک زن هستند و باید از بقیه زنان حمایت کنند.



## انجیو ایزم در مقابل جنبش سیاسی زنان

گفتگو با داکتر عالمه

### داکتر عالمه

دکتری فلسفه (بخش تاریخ و روابط بین‌المللی) از کشور آلمان، تحریر کار تحقیقاتی در مورد افغانستان در فاصله بین دو جنگ جهانی در انسیوت شرق شناسی (شرق مدرن)، از فعالان حقوق زن و از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان.

**سوال:** با وجود سرمایه‌گذاری‌های زیادی که در افغانستان برای مسئله زنان شده، منظور من نه فقط سرمایه‌گذاری‌های مادی، بلکه حداقل به عنوان یکی از رئوس یا اصول کار در افغانستان سر زبان‌ها بوده، چرا ما چیزی به نام جنبش زنان در افغانستان نداریم؟

**جواب:** برای این که این پرسش را جواب گویم می‌خواهم روی گذشته کار زنان در افغانستان برگردم و در حقیقت مکشی روی پیشینه این کار داشته باشم.

دوره امانیه سرآغاز نهضت زن در افغانستان بود. برای بهبود وضعیت زنان درین عصر ریفورم‌ها و اصلاحاتی روی دست گرفته شد که می‌توان از شماری چون منع چند همسری یا پولوگامی، منع ازدواج دختران زیر سن، آموزش ابتدایی جبری برای دختران و تحصیل دختران در خارج از کشور نام برد. چیزهای که خیلی با اهمیت است. درین زمان مکتب مستورات تاسیس شد و زنان صاحب نشریه‌ای به نام ارشادالنسوان شدند.

در واقع این دوره آغاز سهیم ساختن زنان در حیات اجتماعی و سیاسی افغانستان بود. با وجود این که این ریفورم‌ها از بالا آمد و تا حدی منحصر به دربار ماند اما با آن هم برای زنان ذهنیت بخشید تا در این مورد بیاندیشند و زمینه‌های تبارز در حیات سیاسی و اجتماعی را به تمرین بگیرند. در این زمان مساله رفع حجاب نیز مطرح شد و سعی شد به زن منحيث جنسی که مورد خرید

و فروش قرار می گرفت نگریده نشود. در بعضی موارد هنگام تطبیق این ریفورم ها و اصلاحات به وضعیت اجتماعی و اقتصادی شهروندان کمتر توجه صورت می گرفت. مثلا برای تطبیق ریفورم رفع حجاب وضعیت اقتصادی زنان کشور در نظر گرفته نشد و طوری که میر محمد غبار در کتاب خود (افغانستان در مسیر تاریخ) تذکر داده در بعضی از چهارهای های شهر کابل نوشته می شد که «بدون چادری نمی توانید از این محلات عبور کنید» آن طوری که غبار خود انتقاد می کند یک تعداد از زنان غریب در جامعه چیز دیگری برای پوشیدن نداشتند و برای مخفی نمودن لباس های جولیده خود از چادری استفاده می کردند. عمر این ریفورم ها و اصلاحات کوتاه بود. دولت امانی دچار شکست شد و یکی از دلایل شکست هم مساله همین ریفورم ها در قبال مسایل زنان بود. چون جامعه سخت سنتی، قبیله‌ای و مذهبی بود. از طرف دیگر ارتجاع هنوز حاکم بود و افکار جوان و روشن هنوز راه خود را در بین توده ها باز نکرده بود. به خصوص تحصیل زنان در خارج از کشور با عکس العمل بنیادگرا ها مواجه شد.

**سوال:** خانم دکتر شما می فرمایید که سرآغاز این نهضت در دهه بیست بود. آیا سرآغاز نهضت بود یعنی از نهضت صحبت می کنید یا مطرح می کنید که ابتکاراتی بود برای باز کردن دروازه ها به روی زنان در چند زمینه مثل آموزش و پرورش و مشارکت اجتماعی؟

**جواب:** در تاریخ افغانستان از این ابتکارات به عنوان سرآغاز یک نهضت نام برده می شود این که ما این را چه می گویم نهضت، تحرک، ابتکار، اصلاحات و یا ریفورم؛ به نظر من ابتکاری بود در حقیقت خوب اگر ما دقیق بررسی کنیم این ابتکاری بود که در قالب ریفورم از جانب شاه و هم نظران شاه مثل محمود طرزی، ثریا خانم امان الهی، و دیگران راه اندازی شد اما من می خواستم ادامه بدهم که ما فعلا در کجا هستیم و چرا جنبش زنان در افغانستان نداریم؟

بعد از سقوط دوره امانی یک دوره رکود نه ماهه آغاز شد و تمام اصلاحات و ریفورم ها، آن چه به ویژه مربوط به زنان بود متوقف گردید. نادر شاه در دوره حکومت خود کاری برای بهبود وضعیت زنان انجام نداد. زمان حکومت ظاهرشاه در ابتدا دولت در مسایل زنان مداخله نکرد اما در دوره هفت شورا اصلاحات دوره امانی دوباره از سر گرفته شد. اما این دوره کوتاه بود و جایش را دوباره به استبداد سپرد.

در دوره صدارت داود تحت عنوان نهضت نسوان توسط دربار کارهایی صورت گرفت. اما در دهه به اصطلاح دموکراسی بار دیگر اصلاحات در خصوص مسایل زنان

بیشتر شد. که از آن جمله از گسترش مکاتب دخترانه، اشتغال زنان، جذب زنان به دانشگاه به ویژه دانشکده طب به استثنای انجیری و حقوق نام برد. بر علاوه درین برهه از زمان زنان به جنبش‌های سیاسی راه یافتند و سازمان‌های زنان اساس گذاشته شدند. جنبش وسیع زنان اوج گرفت و از کنترل دولت خارج شد و به فعالیت ادامه داد. در همین هنگام دربار خواست با جنبش به رقابت و مقابله پردازد و به این ترتیب میرمن تولنه را ایجاد کرد. جنبش زنان در دانشگاه کابل فعال گردید. در همین دوره زنان به پارلمان را یافتند باز هم مشکل اساسی این بود که جنبش در سطح شهرها باقی ماند و نتوانست در بین توده‌های زن در روستاها نفوذ کند.

بعدا در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق فرمان لغو ازدواج اجباری صادر گردید که خود قدمی در راه رهایی زن بود اما نظر به اوضاع سیاسی آن زمان همه جا تطبیق نگردید و با عکس‌العمل بنیادگرای مذهبی و قبیله‌ی مواجه گردید. از طرف دیگر در این زمینه، کار روشنگری هم به پیمان‌ه وسیع انجام داده نشد. از جمله فرمان‌های این دوره می‌توان از پایین آوردن مهریه نیز یاد کرد. در قوانین از حمایه طفل و مادر تذکر داده شد و تعداد زیادی از زنان به پولیس جذب گردیدند. مرخصی‌های دوران زایمان یکی دیگر از سهولت‌های این دوره به حساب می‌آید. اما باز هم جنبش (اصلاحات) به قرا و قصبات راه پیدا نکرد.

اما زنان در دوره حاکمیت مجاهدین دوره عقب‌گرد را سپری کردند. در همین دوره حجاب اجباری شد. برای زنان دانشگاه و زنان شاغل در ادارات دولتی محدودیت ایجاد شد.

دوره امارت طالبان و عمل کردهای آن در قبال مسایل زنان بر همه آشکار است. در کل می‌توان گفت محروم ساختن زنان از حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شان و حتی حقوق اولیه بشری در دستور کار امارت اسلامی طالبان قرار داشت. بسته شدن در مکاتب بروی زنان، منع کار در بیرون از خانه، به شلاق بستن زنان در ملأعام، منع گشت و گزار زنان بدون محرم، محروم ساختن زنان از خدمات صحی و بهداشتی و منع حضور زنان در تمام عرصه‌های فرهنگی.

بعد از سقوط طالبان و حضور بیش از ۴۰ کشور جهان ما هنوز هم جنبش زن نداریم. روی این نکته می‌خواهم کوتاه مکتبی داشته باشم. زمانی نیروهای بین‌المللی وارد افغانستان شدند مولفه‌هایی چون دموکراسی، حقوق زن، آزادی بیان وغیره روی زبان‌ها افتاد. بعد از تصویب قانون اساسی افغانستان و تثبیت جایگاه زن در چندین ماده این

قانون و قوانین دیگر که به زنان اجازه ی حضور در اجتماع را می دادند؛ زنان ترغیب شدند و شماری از زنان به پارلمان کشور و شوراهای ولایتی راه یافتند. اما دیری نگذشت که حضور گروه های مذهبی در سیاست و تصمیم گیری های بزرگ کشور و توجه دولت افغانستان به معاملات سیاسی با گروه های درگیر توجه دولت را نسبت به زنان کم رنگ ساخت. از شروع مسایل زنان شعاری مطرح شد. در مورد تغییر ساختار جامعه و نظام در قبال زنان توجه صورت نگرفت. به طور سمبولیک چند وزارتخانه و چند زن وزیر به جامعه معرفی شدند. جایگاه زن در قدرت سیاسی کشور روشن نگردید. برای حل مسایل زنان برنامه ریزی دقیق صورت نگرفت. آن چه به جنبش زنان برمیگردد؛ متأسفانه جای جنبش را نهادهایی گرفت که با برنامه های کوتاه و پروژه وار آغاز به کار کردند. طرح های نهادهای مدنی و بین المللی در قبال مسایل زنان بیشتر فرمایشی بوده و ربط اساسی به مشکلات زنان ندارد. زنان افغانستان مصروف مسایلی چون فند دهی و فند گیری شدند. زنان در حقیقت از کار اساسی و بنیادی که باید متمرکز بر تغییر ساختار اجتماعی می بود، دور ساخته شدند. به مواردی چون مدیریت سیاسی زنان، آگاه ساختن زنان از حقوق شان و آموزش زنان در کل کمتر توجه صورت گرفت و می گیرد. می توان گفت مشکل زنان ساختاری است که با شعار نمی توان آن را حل کرد. زن در قدرت سیاسی به حیث عنصر تصمیم گیرنده عرض اندام نکرده است. نقش سیاسی اش فقط بر روی کاغذ باقی مانده است.

من مثال هایی در این رابطه می توانم بگویم که مثلاً بعضی حرکات های نمایی به عنوان مشارکت زنان صورت می گیرد اما در عمق قضیه داخل نمی شوند، مثلاً ما شاهد همین جرگه مشورتی صلح بودیم. در جرگه مشورتی صلح همه تلاش می کردند که زنان بیشترین کرسی را در آن جا داشته باشند از لحاظ کمیت بیشتر حساب می کردند که زنان باید آن جا حضور پیدا کنند اما بالای کیفیت فکر نمی شد هیچ گاه مطرح نمی شد که جایگاه زنان در این جرگه کجاست؟ آیا زنان در متن جرگه هستند، در حاشیه هستند، مطرح هستند، مطرح نیستند و به حیث نصف نفوس جامعه در نظر گرفته می شوند یا نه؟ بعداً نحوه مشارکت زنان را در این جرگه را دیدیم که چگونه با زنان برخورد سمبولیک صورت گرفت. مثلاً تمام روسای کمیته ها به استثنای یک کمیته، از مردان انتخاب شدند، چون چنین تصمیم گرفته شده بود. زنان توانستند در اثر تلاش خود به حیث منشی های کمیته ها انتخاب شوند. زنان آگاه و نخبه توانستند در کمیته ها پیشنهادات و فیصله های مهم ارائه دهند. اما بنابر ماهیت جرگه و خواستی که ازین جرگه وجود داشت این نکات و فیصله ها در نظر گرفته نشد و در متن قصعنامه اساسی

پایانی) جرگه تذکر نیافت.

**سوال:** بین قطعنامه کمیته شما که در آن خیلی هم فعال بودید، و نتایج و بیانه کلی جرگه صلح که رسماً به افکار عمومی اعلام گردید تفاوت فاحشی وجود داشت. یعنی به نظر می‌رسد کمیته‌هایی بودند که به طور خاص مسایل و دغدغه‌های زنان و نیازهای شان را هم به عنوان زن و هم به عنوان شهروند مطرح ساختند، اما در اعلامیه اخیر نیامد؟

**جواب:** بله، ما زنان و مردان آگاه از مسایل حقوق شهروندی و آگاه از مسایل کشوری را در کمیته‌ها داشتیم که نظرات و پیشنهادات جامع و همه‌جانبه‌ارایه کردند که بسیاری از آن‌ها در اعلامیه اخیر نیامد. مثلاً چند نکته‌ای را که ما در کمیته خود مطرح ساختیم مربوط مسایل و مولفه‌های حقوق بشر بود بحث صورت گرفت که در پیشوند این اصطلاح کدام یک از اصطلاحات بکار گرفته شود آیا نوشته شود «پابندی به اصول حقوق بشر» و یا «رعایت حقوق بشر» و یا «حقوق بشراسلامی» اما ما به نتیجه رسیدیم که بنویسیم پابندی به اصول حقوق بشر. در قطعنامه کمیته ما مسئله آزادی بیان به صراحت تذکر یافت اما در قطعنامه عمومی تذکر نیافت، به همین ترتیب بحث ناقضین حقوق بشر یکی از موضوعات جدی بود. مثلاً چیز دیگری که ما حداقل توانستیم در قطعنامه تذکر بدهیم مسئله تساوی حقوق زن و مرد بود که با رعایت ماده ۲۲ قانون اساسی و نه تنها رعایت بلکه پابندی و جدی گرفتن آن مطرح شد چون با کلمات در افغانستان بیشتر بازی می‌شود، مثلاً رعایت یک معنی دارد، پابندی معنی دیگر، تاکید اشد معنی دیگر و الزام هم یک معنای دیگر که با این اصطلاحات بازی می‌شود حتی در جریان کار کمیته‌ها هم معمولاً کوشش می‌کردند که بازی کلمات را راه اندازی کنند که مثلاً این کلمه وزن و فشارش زیاد است و این کلمه معتدل است مثلاً گاه گاهی مسئله رعایت را مطرح می‌کردند. به هر حال خواستیم با این مثال نشان دهیم که دید ما زنان در مورد خود ما و جامعه ما در کجاست و حرکت ما به کدام جهت است. بنا ضرورت آگاهی سیاسی زنان برای ما یکی از مهمترین اولویت‌هاست. و هم نقش سیاسی زن در قدرت برای ما از جمله اولویت‌هاست. ما دقیقاً به خاطر بلند بردن آگاهی سیاسی زنان و تشویق زنان برای داشتن درک قدرت سیاسی در تصمیم‌گیری‌های بزرگ، کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان را در سال ۲۰۰۴ ایجاد نمودیم تا اولین شالوده یک جنبش را بریزیم.

**سوال:** خانم دکتر در مورد فعالیت کمیته مشارکت سیاسی زنان بفرمایید؟

**جواب:** کمیته مشارکت از آغاز فعالیت خویش تاکنون به حیث اهرم فشار بر هر سه قوه دولت عمل نموده و در مراحل گوناگون صدای اعتراض شهروندان زن را به گوش شهروندان و جامعه بین المللی رسانیده است.

به نظر من تحصیل و مشارکت سیاسی زنان با هم رابطه ارگانیک دارند. فقط زمانی که از شعور سیاسی برخوردارند موقف روشن در قبال مشارکت سیاسی زنان در روند تحولات کشور دارند. به باور من تنها سواد به معنی خواندن و نوشتن کافی نیست بلکه درک وسیع از سیاست و قضایای ماحول آن برای مشارکت سیاسی زنان مهم است. ما در کشور خویش عده ای از زنان تحصیل کرده داریم که در حوزه سیاست یا کاملاً بی خبراند و یا هم از درک ضعیف برخوردارند.

یکی از دلایل عدم اشتراک زنان در سیاست نحوه نظام حاکم در افغانستان است. نظام مردسالار است و در جامعه چنین تصور وجود دارد که سیاست کار مردان است. برای این تغییر باید تقسیم قدرت از دید جنسیتی صورت گیرد. بر شالوده همین تفکر زنان سیاسی کشور می کوشند در رده های تصمیم گیرنده کلیدی راه یابند و خواهان سهم شدن زنان در پست های وزارت، معینیت، پست های دیپلماتیک و ریاست های مستقل اند.

تا زمانی که ذهن زنان فقط به کارهای انجیبویی و پالیسی های دونهای بزرگ مصروف است و آنان مجال اندیشیدن به مسایل و اولویت ها را ندارند انتظار کار اساسی را نباید داشت. گاهی واقع می شود که زنان دنباله رو سیاست های زن ستیزانه اهرم های قدرت حاکم می شوند.

**سوال:** خوب این بحثی را که شما می فرمایید خیلی مهم است یعنی که به خاطر مجموع دلایلی که شما گفتید از دهه ۲۰ تا امروز تاریخ افغانستان پر حادثه یا پر از سکتها بوده یعنی تا تجربه خوبی کسب می شد خشت دوم روی آن گذاشته نمی شده؟

**جواب:** بلی

**سوال:** یکی مسئله سکتها گی بوده و مسئله دوم این بوده که نیروها به طور خاص نیروهای اجتماعی و سیاسی خاصی در جامعه روی این مسئله حساس بودند یعنی مسئله زنان اتفاقاً در هر دوره ای که بوده یک مسئله کلیدی و غرق حوادث بوده یعنی موافقت یا مخالفت، هم سویی یا زن ستیزی کاملاً مرکزی بوده؟ برای این که شما از دوره امانیه صحبت می کنید حرکت ها و ابتکارات مشابه در تمام کشورهای همسایه افغانستان در همان دوران صورت گرفته است. در بخش حرکت ها همان اشتباهاتی بوده که مثلاً شما

گفتید که غبار بر آن اشاره کرده. یعنی برداشتن حجاب به زور، شما این را در کشور همسایه تان ایران می بینید، در ترکیه و در تمام آسیای مرکزی هم می بینید، درست است؟ اگرچه در هندوستان به خاطر کثرت جمعیت و به خاطر کثرت مذاهب به این صورت مطرح نشد، ولی در همه کشورهای همسایه افغانستان به اشکال مشابه از همین نوع ابتکارات به خرج داده اند. خوب پرسشی که نزد ما است، چرا با گذشت ۸۰ یا ۹۰ سال بعضی از آن ابتکارات در جاهای دیگر با وجود مخالفت هایی هم که بود - برای این که همه کشورهای روبرو عقب شباهت های زیادی دارند زیرا که مرزهای جغرافیایی وجود ندارد اما مرزهای تمدنی وجود دارد، مرزهای جغرافیایی را سیاست مداران روس و انگلیس تصمیم می گیرند که مرز این جا است یا دو متر آن طرف ولی ما در این جا درباره حوزه های تمدنی صحبت می کنیم - چرا در افغانستان این مسئله مرکزی باقی می ماند یعنی می شود نقطه ثقل جبهه بندی های اجتماعی، این پرسش اول من از شما است. پرسش دوم من برای این که کمی مهربان تر به مسئله زنان فکر کنیم این است که آیا ما اصلاً جنبش های اجتماعی دیگر هم داریم؟ یا فقط تنها انگشت ما به سوی جنبش زنان است که نداریم؟ اگر جنبش های اجتماعی دیگر هم نداریم احتمالاً دلایل مشابه و نزدیک دارد، سؤال این است که چرا ما جنبش های اجتماعی که خواست ها و مطالبات خاصی را دنبال کنند نداریم؟

**جواب:** در مورد مقایسه ای که شما با کشورهای همسایه کردید باید بگویم شما در افغانستان شاهد این هستید که میزان بی سوادی در بین مردم به خصوص زنان بیشتر از کشورهای همسایه است من اصلاً با کشور ایران مقایسه نمی کنم. آماری که داده می شود و من مطمئن هم نیستم که کاملاً این آمار دقیق باشد برای این که ما هنوز سر شماری نفوس نداریم به آن لحاظ نمی توانیم بیشتر بالای آمار حساب کنیم. اما شما می بینید که آخرین آماری که داده شده ۱۲ فیصد زنان افغانستان از نعمت سواد برخوردار هستند و متباقی بی سواداند. مشکل دیگر ما این است که حتی برای من سواد فقط خواندن و نوشتن نیست بلکه درک از قضاها، درک از واقعیت های جامعه، از سیاست جامعه، از زمان، از جهان و از همه چیز، در واقع آگاه به زمان خود بودن برای من سواد است، اما شما ببینید ما زنانی را داریم که با وجود این که از سواد خواندن و نوشتن برخوردار هستند اما بسیاری از این ها سیاسی فکر نمی کنند، این ها هنوز موقف خود را در جامعه درک نکرده اند، در سیاست، در خانواده حتی تبعیض و خشونت از خانواده شروع می شود از طریق مادر و خواهر خانواده فرهنگ خشونت و تبعیض ترویج می شود. متأسفانه زنان تحصیل کرده و باسواد هم کمتر به مسایل سیاسی توجه کرده اند

و همیشه فکر کرده اند که سیاست کار مردها است از آن لحاظ هم است که مردها در افغانستان فکر می کنند سیاست کار آنان است. من اگر کمی از اصل موضوع دور می روم ببخشید، شما آگاهان امور سیاسی، اقتصادی و غیره و غیره را می بینید که در تلویزیون ها ظاهر می شوند همه آن ها مردها هستند. در افغانستان این تفکر وجود دارد که تنها مردان صاحب نظر هستند و توانایی تحلیل مسایل و اوضاع سیاسی را دارند. در افغانستان حتی شماری از زنان پذیرفته اند که جنس دوم هستند. به همین ترتیب به یک پست وزارت قانع می شوند. مثلاً برای شورای عالی قضا که هیچ زنی در آن جا حضور ندارد و عضویت آن را نه نفر مرد دارد و قضایای زنان هم از دید مردانه حل می شود اصلاً توجه به این مسأله مهم صورت نمی گیرد از همین جاست که ما دچار مشکل می شویم، زن افغانستان دچار مشکل می شود و هم چنان گفتم قدرت، قدرت مردانه است در نظام برای زنان کمتر چانس حضور وجود دارد. شما کشورهای همسایه ما را در مقایسه ی خویش شامل کردید در کشور شما ایران میزان زنان با سواد تا جایی که من می دانم ۹۰ درصد است. من یکی از عوامل عمده دیگر برای عدم نسج گرفتن جنبش زنان در افغانستان را پدیده بی سواد می دانم. زنان ما هنوز از چهاردیواری خانه رهایی نیافته اند. بدون توانایی اقتصادی و آموزشی چه طور می توان از حضور واقعی زنان گپ زد. زنی که زندگی برایش فقط سیر کردن شکم اولادهايش است و دیگر هیچ چه طور باید برای رهایی ازین وضعیت آگاه شود؟

**سوال:** یعنی هم زمان از بالا یک سلسله ابتکارات برای گشودن درها برای زنان شده و در جنبه های دیگر اجتماعی فعالیت ها و ابتکارات مشابه صورت گرفت یعنی هم مکتب باز شد، هم با بی سواد مبارزه شد، دولت داری در واقع شکل دادن به امور دولتی یعنی امور عمومی مردم تقویت پیدا کرد. برای همین مجموع این ها شاید دست به دست هم داد تا از نظر کیفی بعد از ۵۰ سال مثلاً آدم بتواند نگاه کند و بسنجد و بگوید که در خلایی که وجود دارد جنبش زنان درست نمی شود، جنبش مردان درست نمی شود، جنبش دفاع از محیط زیست درست نمی شود... بلکه مجموعه اتفاقاتی می افتند که بعد یک بخش از جامعه برای مثال آگاه می شود که باید ما آب آشامیدنی را گرامی بداریم درست؟ این را من از طرف شما فهمیدم، پرسشی که داریم این است که به نظر شما امروز که در حدود ده سال از دوران طالبان می گذرد دورانی که یکی از اصول اساسی سیاسی شان زن ستیزی بود، من سایر اصول آنان را به این قوت نمی بینم به نظر من در برنامه کاری طالبان ستون فقرات حرکت های طالبان در واقع زن ستیزی بود. خوب ده سال گذشت و ده سال وقت بسیار خوبی است، ده سال وقت کمی نیست. در این ده سال



گذشته با تجربه ای که شما دارید و صحبت‌ها و فکرهای زیادی که کردید اگر قرار بود شما سه کار پایه ای و اساسی برای حداقل تضعیف یا کم رنگ کردن تبعیض نسبت به زنان انجام دهید چه می‌کردید؟

**جواب:** سه کار اساسی و پایه ای را من به ترتیب چنین بیان می‌کنم:

در قدم اول بسیج سرتاسری مردم برای مبارزه با بی‌سوادی را در اولویت قرار می‌دادم. همچنان توجه اساسی به آموزش زنان به خاطر درک از موقعیت خویش و توانمندی زنان از لحاظ اقتصادی را برای حضور واقعی در سرخط اولویت‌ها قرار می‌دادم. چون زنان نسبت به حقوق اساسی شان آگاهی کمتر دارند.

تغییر در ساختار جامعه در کل و مبارزه سیاسی برای آوردن این تغییر را در درجه دوم قرار می‌دادم.

بسیج زنان چیز فهم به دور هم و تشکیل یک گروه فشار بالای دولت برای قبولاندن خواسته‌های سیاسی زنان و بلند بردن نقش زنان در تصمیم‌گیری‌های مهم و بزرگ کشور. اولویت دیگری که برای من بسیار مهم است این است که ما یک بار بیاندیشیم که ما در کجا هستیم، چه می‌خواهیم و یک تحلیل کلی از وضعیت زنان افغانستان را در دستور کارهای مهم قرار می‌دادم. تا زمانی که ما یک دید کلی از وضعیت و جایگاه زن نداشته باشیم، آگاهانه یا غیرآگاهانه مصروف کارهای پروژه ای خواهیم بود. من پیشنهاد ایجاد یک بخشی را بنام بخش پژوهشی روی مسایل زنان و یا مطالعات زنان می‌کنم. در غیر آن ما مصروف کارهای سمبولیک و نمایشی خواهیم شد.

**سوال:** من از صحبت‌های شما این جمع بندی را می‌کنم که در واقع ورود سهم‌گین و وحشیانه پروژه‌ها نسبت به زنان با سلیقه‌های مختلف با آجنداهای مختلف و با تجربه‌های مختلف در واقع ضربه زدن به زنان است.

**جواب:** بلی دقیق است؛ ما را از اصل مسئله زن غافل کرده و دور ساخته‌اند. ما به کارهایی مصروف شدیم کارهایی بسیار کوچک یا سمبولیک که عمق قضیه را نمی‌بینیم فقط مصروف کارهای نمایشی شده ایم.

**سوال:** خانم دکتر عالمه ما برای این شماره ویژه با تعدادی از افرادی مصاحبه کردیم که برخی از آنان در رابطه با دوران استعمار و تجربه‌های مختلف دوران استعمار کار کرده‌اند که یکی دو نکته خیلی جالب برای ما گفتند. یکی از نکاتی که گفتند این است که حتی در دوران استعمار آغاز قرن پیش، استعمارگران همواره یکی از مسایلی را که در واقع توجیه‌کننده دخالت و یا حضور مستقیم و یا غیر مستقیم شان در کشورهای

مستعمره بوده، مسئله‌رهایی زنان بوده همیشه. خوب حالا ما شانس این را داریم که بتوانیم این تجربه را نگاه کنیم. ایشان جمع بندی شان این بوده که در همه کشورهایی که در واقع استعمارگران با این شعار وارد شدند بعد از رفتن شان ضربه سهم گین اتفاقاً به حقوق زنان زده اند و در واقع ده، بیست، سی، چهل، پنجاه سال حرکت زنان را برای رفع تبعیض به تعویق انداخته اند. حالا ما در افغانستان در واقع دچار دو مشکل همزمان هستیم. یکی این که جنگ، یک وقفه ای است که همه چیز را به تعویق می اندازد، زندگی و حیات اجتماعی متوقف می شود. یکی هم مسئله دخالت های انسان دوستانه که می خواهند مردم را متمدن بسازند گویا! خوب پس برای مقابله با چنین فنومن های بزرگ باید اندیشید که چه باید کرد؟ شما به نکته خوبی اشاره کردید من می خواهم این را ربط بدهم به حرف اخیرتان، حرف اخیرتان این است که اولویت این می بایست می بود که ما فرصت بیابیم و خود را خوب بسنجیم یعنی یک تحلیل داشته باشیم از شرایط جغرافیایی، بین المللی، شرایط زن و مرد در جامعه، امکانات موجود فقدان چیزها و بر پایه آن بیاندیشیم که ما چه می توانیم انجام دهیم؟ به نظر می رسد در این ۱۰ سال این فرصت پیش نیامده و اتفاقاً سیستم پروژه وی و دخالت بیگانه نه فقط زن ستیز است که فکر زدایی نیز می کند. یعنی از شما خواسته نمی شود بیاندیشید، از شما خواسته می شود که مجری باشید، اجرا کننده باشید، در بهترین حالتش باید یک گزارش ده صفحه ای بسازیم، (نهاد من) حالا این که اسمش سازمان ملل است، اسمش کیرانترنشنال است یا اسمش هر چیز دیگر که است شما بیابید ما یک گزارش ده صفحه ای تهیه کردیم برای شما اولویت هاتان را هم نوشتیم، لطف کنید اگر انگلیسی می دانید این را بخوانید چون لازم هم نیست که به زبان محلی باشد چون به همان زبانی باید باشد که من نوشتم. مشاور هم آمده یک دختر بیست و سه ساله ای که لیسانس گرفته در اوزاباد امریکا برای شما تحریر کرده که نیازهای شما چیست؟ حالا ما می گوئیم نیاز شما چیست شما فکر نکنید، کتاب نخوانید مثلاً صد سال تجربه الجزایر را نگاه نکنید مثلاً فکر نکنید که آتاترک چه کار کرد، چه نکرد، موفقیت هایش چه بوده، شکستش چه بوده، به کشور های همسایه نگاه نکنید، به اندونیزیا بیاندیشید که چه شده، جنبش سیاه پوستان امریکا را نگاه نکنید و... برای این که مبدا اگر نگاه کنید بعد برای من می گوید این گزارش مزخرف را که به من دادید چه است؟ و این تفکر زدایی، فکر زدایی و تحقیق زدایی است. خوب برای این که شما بتوانید آن اولویت سوم تان را کارزاری برایش ایجاد کنید لازم دارید که یک عده اهل فکر و اهل تحقیق باشید، آیا این را شما در افغانستان دارید؟

**جواب:** اگر صادقانه جواب دهم متأسفانه تعداد کسانی که به این شکل می‌اندیشند کم هستند زنانی را داریم که چنین می‌اندیشند، اما تعدادشان کم است البته ما زنانی را داریم که در خارج از افغانستان به سر می‌برند. ما در منطقه ی مان هم چنین زنانی را داریم مشکلات زنان منطقه مشابهت‌های زیادی به همدیگر دارند همچنان تجارب زنان منطقه قابل دید و حساب‌اند، من مثلاً وقتی می‌بینم زنان ایران در جلوی جنبش سبز قرار دارند به این می‌اندیشم که چگونه به این جا رسیدند؟ مثلاً من کمپاین یک میلیون امضا را در ایران نگاه کردم و چیزی که برای من جالب بود حمایت زنان ایران ازین کمپاین بود. زنان در روستاها و خارج از شهرها زنان خانه‌های خود را در اختیار فعالین کمپاین قرار می‌دادند تا آنان آن جا جلسات این کمپاین را برگزار کنند. زنان پاکستان، هند و... هم تجارب خوبی دارند و ما باید از آن‌ها استفاده کنیم. قطعاً این فعالیت‌ها نیازمند کارهای تحقیقی و پژوهشی است که ما در افغانستان باید این کار را آغاز کنیم.

**سوال:** خوب این نکته خیلی خوبی است، البته شما نگاه کنید که خود شما به عنوان آدم فرهیخته‌ای که سال‌ها هم کتاب خوانده‌اید و به مسایل مختلف جهان علاقه‌مند هستید بعد یک کتاب خوب و موجه مثل کتاب غبار دارید که به آن استناد می‌کنید پس این قضیه مسئله کیفی است و نه کمی. لازم نیست که هزارپنجصد محقق راجع به این مسئله کار کنند ممکن است یک گروه خیلی کوچک از محققین یک تحقیق مفصل را انجام دهند و یک سال، دو سال خطوط اساسی ادامه این تحقیق را بریزند و نشانه‌هایش را پایه‌ریزی کنند تا افراد بعدی هم بتوانند این کار را ادامه دهند. منتظر چه هستید چرا این کار را انجام نمی‌دهید؟

**جواب:** ما شروع کردیم حرکت‌هایی را به راه انداختیم یک چیزی را که من در قدم اول می‌گویم در سال ۲۰۰۴ در آستانه انتخابات ریاست جمهوری متوجه شدیم که حضور زنان به عنوان کاندیدا کمرنگ است تنها زنی که به پست ریاست جمهوری ثبت نام کرده بود خانم مسعوده جلال بود و دو خانم دیگر به حیث معاونین کاندیدا ثبت نام کرده بودند که شفیقه حبیبی و نیلاب مبارز بودند. و یا شمار زنانی که در انتخابات شوراهای ولایتی خود را کاندیدا کرده بودند بسیار کم بودند. برای رفع این مشکل ما نشست‌هایی با احزاب سیاسی انجام دادیم وقتی که با احزاب سیاسی نشستیم دیدیم که در سطح رهبری خود هیچ زنی ندارند و نقش سیاسی زنان در خود احزاب سیاسی هم کم رنگ است. ما به همان ارتباط کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان را ایجاد کردیم. هدف ما این بود که این نهاد یک نهاد خود جوش زنان باشد، یک نهاد آگاه باشد و

نهادی باشد که واقعاً قضایا را از دید سیاسی بررسی کند و نقش سیاسی زنان را ارتقا دهد. ما حتی نشست هایی را با کمیسیون انتخابات داشتیم و توانستیم معاهدی را که برای ثبت نام کاندیدان تعیین کرده بودند سه روز دیگر تمدید کنیم تا بتوانیم زنان را به شوراهای ولایتی بسیج سازیم و برای این منظور سفرهای زیادی به ولایات انجام دادیم. در این کمیته ما پروگرام و برنامه های کاندیدان را در قبال زنان به چالش گرفتیم. بعد از آن که کمیته کار خود را آغاز کرد ما هیچ وقت نگذاشتیم که ثبت و راجستر شود چون نمی خواستیم یک انجیو هم به بقیه انجیوها افزوده شود. کمیته به عنوان یک نهاد خود جوش زنان توانسته از بدو تاسیس خود به حیث یک قوه فشار برای هر سه ارگان دولت عمل کند. یکی از دست آورد های این کمیته را در سال ۲۰۰۶ برای تان بازگو می کنم در آن سال قرار شد اداره امر بالمعروف و نهی از منکر دوباره ایجاد شود بر علیه آن ایستادگی کردیم و حتی دامنه اعتراض ما تا پارلمان رفت ما حتی یک بیانیه در داخل محوطه پارلمان ایراد کردیم واعلامیه ای در این مورد صادر کردیم، کنفرانس های مطبوعاتی گرفتیم و به استناد قانون اساسی ایجاد چنین اداره ای را رد کردیم. این اعتراض باعث شد که این اداره ایجاد نشود ما توانستیم در مقابل آن بایستیم.

در مورد پرسش شما در رابطه به گروه تحقیق باید گفت که کارهایی در این زمینه از جانب بعضی افراد به شکل پراکنده و سلیقوی صورت گرفته است، ما روی چنین گروه تحقیقی فکر می کنیم شاید در آینده ی نزدیک چنین گروهی را بسازیم.

**سوال:** خانم دکتر شما راجع به کمیته مشارکت سیاسی صحبت کردید درست است که این کمیته متشکل از افراد تحصیل کرده و آگاه و با هدف افزایش مشارکت سیاسی زنان و تاثیرگذاری بر نیروهای سیاسی قدرتمند به وجود آمده بود اما کمیته مشارکت چقدر برای ارتباط با بدنه اجتماعی تلاش کرده برای این که زمانی چانه زنی ها در بالا تاثیرگذار است که فشاری از پایین وجود داشته باشد یعنی فورموله کردن خواست ها و مطالبات مردم، چقدر بالای این مسئله کار شده؟

**جواب:** درست است، ما در کمیته بیشتر با زنان تحصیل کرده رابطه داشتیم و با زنان ده، قرا و قصبات رابطه خود را مستحکم نساخته بودیم هنوز هم این رابطه ها ایجاد نشده. در واقع ما در یک لایه یا در قشر بالای جامعه باقی مانده ایم ما هنوز هم حرف های دیگران را نشنیده ایم و مشکل ما همین بود که ما در آغاز وقتی که کار را شروع کردیم بیشتر سر و کار ما با زنانی بود که از نهادهای مختلف انجیویی می آمدند و گروه نخبه گانی که در انجیوها نبودند مثلاً در دانشگاه و یا موسسات دولتی کار می کردند، اما باز

هم می‌گویم که ما تا آن لایه‌ها پیش نرفتیم و ما هنوز در بین مردم نرفتیم و این نقص اساسی ما است.

**سوال:** خود ما هم کمی انجیو زده شدیم به این معنی که فکر کردیم مخاطبین ما محدوداند به جهان کوچک انجیوهای شهر برای این که آسان‌ترین افرادی هستند که می‌توان به گونه‌ای حداقل توجه‌شان را جلب کرد نه توجه کیفی حداقل کمی چون وقتی که وارد کیفی می‌شوید بعد می‌بینید که مشکل‌زا است یعنی یک قشر خاصی که موجود بوده در جامعه، مثلاً دختران دانشجو قهرمان‌اند در افغانستان یعنی هر دختر دانشجویی مبارزه کرده برای این که دانشجو باشد، نه تنها که از او قدردانی نکردیم که در واقع او را رها کردیم که به تنهایی و با سن کم خود در محیطی که خیلی هم سازگار با او نیست شخصاً و به تنهایی برای کسب دانش بکوشد. این‌ها قابل دسترس‌ترین اقشاری بوده که ما فعلاً آن‌ها را بسیج نکردیم. حالا اگر استادان را هم کنار بگذاریم اگرچه بعضی از استادان مرد و زن خیلی خوب فعال و زحمت‌کش هستند. قشر دومی که کاملاً برای‌شان بی‌میلی و بی‌توجهی کردیم - چون تمام جامعه برای آن‌ها بی‌میلی می‌کند- معلمین هستند، یعنی شما یک معلم را می‌بینید که روز تا شب از کودک تا بزرگ سال را تربیت می‌کند ما به راحتی می‌توانستیم بسیج کنیم یعنی آسان‌ترین‌ها را ما از دست دادیم. من فکر می‌کنم آن میلی که شما دارید و آن فشاری را که خانم شورانگیز بر آن اشاره می‌کنند ممکن است در دهات دوردست با امکان موجود نیابید، اما یک قشر فعال است در جامعه که کسی سراغش نمی‌رود (فعال خاموش) یعنی قشری که عملاً فعال است، جزء جامعه است، جزء تربیت‌کننده‌ها است، خودش فشارها را با گوشت، پوست و استخوان، چه به عنوان دانشجو و چه به عنوان معلم حس می‌کند.

خانم دکتر همانطور که شما هم موافقید باید ادبیات این کار جمع‌آوری و جمع‌بندی شود ما باید از دوره‌امانی فراتر برویم و باید به این پاسخ بدهیم که چرا نشد مجموعاً باید خوب بفهمیم چرا نشد؟

**جواب:** خوب چرا نشد؟ تنها مسئله زنان نیست که چرا نشد در مجموع باید به این سؤال جواب دهیم که چرا در کل ما نتوانستیم دست‌آوردها را حفظ کنیم از تجارب کشور خودمان و جهان بی‌آموزیم عوامل و فاکت‌های پیروزی و سقوط را ارزیابی کنیم. برای جواب این‌چراها هنوز که مجال تنفس داریم تا دیر نشده این گروه پژوهشی را ایجاد کنیم و در مورد آن نکات ضعف را شناسایی کنیم.

**سوال:** خانم دکتر عالمه من می خواهم بر پایه مطالعاتی که شما انجام دادید این سوال را مطرح کنم که چرا دوره امانیه با شکست مواجه شد؟

**جواب:** در رابطه به دوره امانیه چند مسئله وجود داشت، شما اطلاع دارید که وقتی شاه امان الله به قدرت رسید، آتاترک و رضا شاه را به عنوان الگوی خود قرار داد. شاه امان الله بر خلاف رضاخان و یا آتاترک در ایجاد یک قوای امنیتی منظم توجه نکرد. ریفورم ها با شتاب زده گی بدون بلند بردن سطح آگاهی توده ها تطبیق می شد. این پدیده های نو به دل توده ها هنوز چنگ نزنده بود و آنان را به دنبال خود نمی کشید. در جامعه سخت سنتی و قبیله ای آوردن پدیده ها نو زمان می طلبد. عامل مهم دیگر نقش استعمار انگلیس و منافع انگلیس در منطقه بود.

**سوال:** یعنی به نظر شما استعمار عامل بازدارنده ایجاد قوای مرکزی بود؟

**جواب:** بلی استعمار هم نقش خود را در زمینه ایفا کرد، و از طرف دیگر تبلیغاتی که در آن زمان از جانب اشخاص مذهبی صورت می گرفت تاثیر گزار بود. تقابل سنت و به اصطلاح مدرنیته یکی دیگر از عوامل سقوط بود. شاه امان الهگ وقتی از سفر اروپایی خویش در سال ۱۹۲۸ برگشت با عکس العمل مذهبیین و قبایل مواجه شد. از عقب دست انگلیس نیز کار می کرد و در تشویق مردم بر ضد ریفورم های شاه امان الله فعال بود.

**سوال:** چون در ایران و ترکیه هم این مسایل اتفاق افتاد یعنی نه ایران و نه ترکیه موفق نبودند. مثلاً کشف حجاب نه در ترکیه موفق بوده که تا امروز هم نیست، شما یک ارتش دارید که از لایسته دفاع می کند اما الان یک حزب اسلامی بر سر کار است، در ایران هم که رضا شاه موفق تر بود حجاب را از سر مردم برداشت و چهل سال بعد یک حکومت مذهبی پر حجاب آمد و این هجوم مدرنیته به کشورهای مثل ما می بایست با پیش زمینه هایی همراه می بود که بدون این پیش زمینه ها نه ترکیه موفق بود و نه شاه امان الله و نه رضا شاه.

**جواب:** من با شما موافق هستم که این پیش زمینه ها باید وجود می داشت که نداشت. اما رهایی از حالت نیمه مستعمره برای مردمان سرزمین ما مهم بود. ولی آن چه مربوط به ریفورم ها و اصلاحات آن زمان می شود نظر به سطح پایین جامعه از نو و نوگرایی و عدم پیش زمینه ها برای مدرنیته و سلسله عوامل که در بالا تذکر دادم ناکام شد.

**سوال:** اگر ما بخواهیم حالا برای این جنبش جوانان ترک در آسیای مرکزی قبل از انقلاب بلشویکی زمینه های تحقیق و انقلاب را ایجاد کنیم، خیلی خوب است که صد

سال از یک چیز بگذرد تا آدم بتواند آن را بسنجد مثلاً ممکن بود ده سال پیش ما این تجربه‌ها را موفق ارزیابی کنیم، مثلاً آسیای مرکزی را نگاه کنیم، ترکیه را نگاه کنیم و ایران قبل از انقلاب را نگاه کنیم و بگوییم که خوب درست است که اتوریته بود و این مدرنیسایون ناگهانی بود یک بخش از جامعه هم سرکوب شد مثلاً در ایران سران گروه‌های قبایل و غیره توسط ارتش کشته و سرکوب شدند و یک سلسله ریفورم‌ها از بالا آمد، این امرچهل سال پیش می‌توانست موفقیت‌آمیز به نظر بیاید درست؟ اما امروز که نگاه می‌کنیم آن ریفورم‌ها در ایران شکست خوردند، امروز یک حکومت مذهبی داریم و مثلاً لایحه‌ای مانند لایحه حمایت از خانواده مطرح می‌شود که در واقع به قول فعالان حقوق زن لایحه دفاع از مردان خانواده است یا در ترکیه خود دختران می‌روند محجبه می‌شوند و از هر دو مغازه‌ی یکی مغازه فروش لباس حجاب است. در تاجیکستان حالا جنبش سلفی درست شده و یکی از احزاب مدرن احزاب اسلامی است. در واقع وقتی به کل منطقه نگاه کنیم می‌توانیم بگوییم فقط افغانستان نیست که موفق نشده. اما اتفاقی که در این کشورها افتاده و در افغانستان نیفتاده، این است که تعداد کسانی که از نظر ایدولوژیکی و فکری تمایل به ایجاد تغییر در آن کشورها دارند بخاطر شصف یا هفتاد سال تجربه بیشتر از افغانستان، بیشتر است.

**جواب:** درست است و یک چیز دیگری که من گفتم استعمار هم از عقب کار می‌کرد یعنی از عقب ماندگی مردم سوء استفاده می‌کرد. به طور مثال وقتی ملکه ثریا به سفر اروپا رفت و دوباره به افغانستان برگشت در افغانستانی که هنوز چاپ و منتاژ عکس مروج نبود، عکس‌های برهنه ملکه ثریا در جامعه پخش گردید طبعاً افغان‌ها قادر به این کار نبودند. پس این کار توسط اعمال ارتجاع و پشتیبانی عاملین استعمار صورت می‌گرفت.

**سوال:** خانم دکتر من می‌خواهم یک مطلب را بگویم اما شاید شما موافق نباشید می‌شود من را راهنمایی کنید. من فکر نمی‌کنم هیچ کدام از این نهضت‌های که اتفاق افتاد مدرنیته بود، این‌ها نهضت‌هایی بود که غرب به خصوص انگلیس در مقابل رسوخ کمونیزم که در شوروی پا گرفته بود، ایجاد کرد. برای این که کماکان بتواند این کشورها را به عنوان بازار مصرف و مواد خام خود داشته باشد در واقع یک دستورالعمل بود ترکیه، در ایران و افغانستان. این مدرنیته اصلاً مدرنیته نبود برای این که مدرنیته باید از دل مردم بجوشد، در مقابل نهضت‌هایی که همراه با سوسیالیزم و کمونیزم تا شمال اروپا پیدا شد دولت انگلیس به عنوان استعمار آن زمان تشخیص داد که بهتر است این کشورها را مثل بره تسلیم آن‌ها نکریم باید این‌ها را مقداری تغییر بدهیم

تا این ها ملی باشند که نیروی نظامی داشته باشند، ارتش داشته باشند و جلو شوروی و نفوذ کمونیزم ایستاده شوند، ژاندارم داشته باشند و...، فقط این بوده و من فکر نمی کنم مدرنیته بوده باشد.

**جواب:** من فکر می کنم برای تحقیق روی این نکات که شما بیان می دارید، باید وقت صرف کنیم. این مسأله نیاز به ریسرچ و تحقیق دارد باید این موضوع را با یک گروه از محققین در میان بگذاریم تا آن ها در زمینه تحقیق کنند. شاید تر شما در رابطه دقیق باشد. آن چه من برای خود می گویم این است که همین حالا اظهار نظر در زمینه هنوز پخته نیست.

**سوال:** رضا شاه، شاه ایران مدرن نبود ولی دولت سازی کرد اما این اتفاق در افغانستان نیفتاد.

**جواب:** این زمان؛ زمان عصیان جنبش های آزادی خواهانه بود. مردم افغانستان نیمه مستعمره، هم با الهام از مبارزات آزادی خواهانه در جهان و منطقه برای آزادی به پا خاستند و در نتیجه به استقلال سیاسی خویش نایل آمدند. خواست مردم رهایی از یوغ استعمار بود. این درست است که امان الله بعداً نتوانست دولت سازی کند.

**سوال:** پس یک قسم دیگر هم می توانیم به افغانستان نگاه کنیم و آن این است که اگر افغانستان را بگذاریم جزء کشورهای نیمه مستعمره که بعد بتوانیم مقایسه کنیم با تجربه های تلخی که امروز کشورهای استعمارزده دیروز با آن در گلاویز هستند. مثلاً تقریباً تمام افریقا، من جمله افریقای شمالی مثلاً حتی هندوستان و یا پاکستان که می بینیم این جدایی که در هند اتفاق افتاد چه تاثیراتی داشته، و این جامعه نظامی این حکومت نظامی مستعمره از آن سالی که استمرار یافته همواره در حکومت نظامی به سر می برد. اگر ما می توانستیم این تجربه ها را نگاه کنیم که لازم است نگاه کنیم، بحران هویتی که شما در الجزایر، تونس و مراکش دارید و حالا مراکش هم در واقع مستعمره نبود، تونس هم مستعمره نبود و تنها الجزایر جز خاک فرانسه بود، اما بحران های روزمره هویتی که این ها با آن گلاویز هستند، بهتر می توانیم هم از داخل و هم از بیرون خود افغانستان را نگاه کنیم. ما هنوز آن امکان مساوی از درون و بیرون خود را نگاه کردن را نداشتیم و تا روزی که آن کار را انجام ندادیم، نباید شگفت زده شویم که چرا مثلاً جنبش زنان نداریم. و باز برمی گردد به آن بحث اول که چرا اصلاً هیچ جنبش دیگری هم نداریم، این همه دانشجوی معترض است ولی چرا جنبش نداریم این به نظر من برمی گردد به این میراث.



**جواب:** مثلاً در یکی از بحث‌هایی که شما در ارتباط سواد راه انداخته بودید، در آن‌جا، یک جوانی سوال کرد و گفت که مثلاً چرا در دانشگاه اجازه نمی‌دهند جنبش دانشجویی داشته باشیم یا دانشجویان فعالیت سیاسی بکنند که استاد فرهمند مخالف این نظر بود من دلم بسیار می‌خواهد که این بحث را داشته باشیم که مثلاً چرا جنبش دانشجویی وجود ندارد؟ چرا اجازه نمی‌دهند که جوانان سیاسی بیاندیشند؟ چرا سیاست در دانشگاه ممنوع است؟

**سوال:** اگر این اتفاقات در ایران، افغانستان و در ترکیه نمی‌افتاد و اجازه داده می‌شد که این ملت روند طبیعی خودشان به طرف مدرنیته را طی کنند شاید اوضاع الان متفاوت می‌بود. اگر چه نمی‌توانیم بگوییم که اگر شاه امان‌الله، رضا شاه پهلوی و آتاترک نمی‌بودند امروز وضع ما چی می‌بود؟ اما فکر می‌کنم که این موارد قابل مطالعه است. امروز نزدیک به یک قرن از این تغییرات می‌گذرد اما ببینید مجموع حرکتی که در ایران، افغانستان و ترکیه شد سزارین بود سزارین یعنی طفل نارس و این نارس را باید بگذارند در داخل دستگاه تا این که تکمیل شود، عین اتفاق افتاده منتها این دستگاه ۸۰ سال طول کشیده و حالا ما برگشته ایم به همان زمان که دو مرتبه در ایران کودک مرا مجبور می‌کنند که حجاب بپوشد، مجامع دانشجویی تهدید می‌شود، مجامع زنان تهدید می‌شوند در افغانستان پدیده‌ها به مراتب طور دیگری رشد می‌کند قوماندانان بالا می‌آیند، مکاتب سوزنده می‌شود و در ترکیه اتفاقات دیگری که در کردستان آن می‌افتد باید گفت که اتفاقات نا بهنجاری است. بنابراین من نمی‌دانم که اگر این اتفاقات نمی‌افتاد و ما در این ۸۹ سال روال طبیعی خودمان را طی می‌کردیم، چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر چه می‌توان گفت که در جهانی که روز به روز اطلاعات و تجربه‌هایش به هم منتقل می‌شود، چیزی به نام روال طبیعی وجود ندارد، بلکه منظور حرکت تدریجی و بیداری و آگاهی تدریجی مردم است.

**جواب:** اگر این همه اتفاقات در منطقه رخ نمی‌داد و به قول شما ما به حال خود رها می‌شدیم و روال طبیعی خود را می‌پیمودیم نمی‌دانم اکنون در کجا می‌بودیم. یک قرن از این حوادث می‌گذرد باید از تجارب و درس‌های تاریخ بیاموزیم. اما در نظر داشته باشیم که متأسفانه منطقه ما به شکل مجزا از جغرافیای جهانی که با منافع گوناگونش برای ما نقشه طرح می‌کنند نتوانسته سر جایش استوار باقی بماند. منافع و علایق این کشورها بر اوضاع عمومی منطقه ما همیشه خوب و یا بد اثر گذاراند.

**سوال:** در واقع اگر بخواهیم صحبت‌ها را جمع بندی کنیم به نظر می‌رسد که صحبت

کردن راجع به زنان و عمل کردن نسبت به آن‌ها در خلا امکان ناپذیر است. یعنی نمی توان بدون در نظر داشت شرایط عمومی و کلی جامعه تنها و تنها به مساله زنان اندیشید. اگرچه به قول خانم جهانگیری وقتی جامعه راجع به آن نطفه ای که در بطن شما است، دستورالعمل برای شما می دهد یعنی وارد خصوصی ترین حوزه زندگی شما می شود و دستورالعمل می دهد، من فرصت نمی کنم درباره چیز دیگری صحبت کنم باید از خصوصی ترین حوزه زندگی شروع کنی تا بعد بررسی به وضعیت جامعه. با این همه در بررسی کوتاهی که از ۳ کشور منطقه داشتیم، بدون پرداختن به روندهای کلی جامعه نمی توان به طور انفرادی در مورد وضعیت زنان عمل نمود؟

**جواب:** بلی. واقعاً همین طور است. اما مشکلی که ما در افغانستان داریم این است که ما بیشتر متوجه همین نکته زن بودن خود می شویم جامعه ما را به آن طرف می کشاند هر لحظه هشدار خطر دوباره در بند کشیدن ما را به ما می دهند که فقط به این نکته فکر کنیم و از مسایل سرنوشت ساز و مهم کشور دور شویم. ما خوب می دانیم که بدون پرداختن به روند کلی جامعه نمی توانیم به طور انفرادی در مورد بهبود وضعیت زنان عمل کنیم. نظام و ساختار موجود در هر کشور به طور کل بر وضعیت زنان آن کشور تاثیر گذار است. امارت طالبان در افغانستان براین گفته ما مهر صحه می گذارد.

**سوال:** البته بسته گی دارد چگونه مسایل خود را بدانیم، اگر پروژه وی بدانیم، درست است نمی توانیم مسائل را حل کنیم. اگر ما بفهمیم که مساله زنان یک پرسش، یک دخالت و یک مسئله کاملاً سیاسی است که از طریق انجیویزم سعی در سیاست زدایی و غیر سیاسی کردن آن دارند، شیوه برخورد ما متفاوت خواهد بود. این (millennium goals) بحثی که آن روز داشتیم غیر سیاسی کردن سیدا (CEDAW) است که یکی از سیاسی ترین مطالب است که در این بیست سال گذشته روی مسئله زنان نوشته شده و وقتی مسئله زن را غیر سیاسی کنیم، نمی توانیم راه حل های خوبی پیدا کنیم. دفاع کردن از حق من آگاهی سیاسی را هم نشر می کند در جامعه و همه این ها فقط حق انتخاب من است. اگر آدم بتواند بگوید درست نیست تو من را بزنی تو حق نداری من را بزنی این جا مسئله سیاسی است نه مسئله ای که حالا بروید با مادر طالبان صحبت کنید و برای شان بگویید که پسرهای شان کمی پسرهای بهتری باشند.

**سوال:** اگر شما کدام بحث و یا نظری به عنوان جمع بندی دارید لطفاً بفرمایید.

**جواب:** بحث های خیلی جالبی اند. من فکر می کنم که این یک نوع دیالوگ خیلی ارزنده بود که ما را به نکات نظر مشترک برای کار آینده ما در قبال زنان رسانید. ما

ازین نوع دیالوگ‌ها استفاده بیشتر می‌بریم. من در اخیر می‌خواهم تذکر دهم که مسأله زن مسأله‌ای کاملاً سیاسی است و با نظر خانم گیسو در زمینه موافق هستم. نباید گذاشت آن را غیر سیاسی سازند مسایل زنان با شعارها و پروژه‌های کوتاه مدت حل نمی‌شود. تغییر ساختار جامعه، شالوده و اساس است. آگاهی‌دهی و آموزش برای زنان و توانا سازی زنان از لحاظ اقتصادی پیش شرطی است برای توانمند ساختن آنان برای بلند کردن صدای حق خواهی شان و گرفتن حق مدیریت سیاسی.



## مساله زنان، مساله حاشيه اى براى جامعه

### بين المللى است

گفتگو با ناجيه حنيفى

#### ناجيه حنيفى

ليسانس مهندسى از دانشگاه بلخ و دانشجوى رشته توسعه بين المللى و مطالعات جهاني شدن در دانشگاه اتاوا-كانادا، از بنيانگذاران كميته مشاركت سياسى زنان و انجمن آزادى بيان و مؤسس انجمن جوانان (برنامه انكشافى اطفال و جوانان).

**سوال:** خانم ناجيه حنيفى لطفا خودتان را معرفى كنيد و از سابقه ي فعاليت هاى تان به ما بگويد؟

**جواب:** در دانشكده انجينيرى دانشگاه بلخ درس خواندم و فعلا در دانشگاه اتاوا- كانادا دانشجو دانشكده توسعه بين المللى و مطالعات جهاني شدن هستم؟ اولين كار خود را با يك رسانه ي محلى در مزار شريف ولايت بلخ آغاز كردم و بعداً در ۱۹۹۷ يك انجمن جوانان (برنامه انكشافى اطفال و جوانان) را تشكيل دادم كه هنوز هم در شمال افغانستان فعال است و در دوره حاكميت طالبان در افغانستان مبارزه مخفيانه خود را در چوكات همان برنامه انكشافى انجام مى دادم و هم زمان با دفتر هيئات در برنامه هاى توسعه اجتماعى كار مى كردم. پس از سقوط حاكميت طالبان با كميسارى عالى سازمان ملل متحد در امور مهاجرين در بخش امور خدمات اجتماعى و جنسيت اجرائى وظيفه كردم. بعد آدمم كابل و سمت مشاور بخش جنسيت را با وزارت امور مهاجرين داشتم. از اعضاى بنيانگذارى كميته مشاركت سياسى زنان و انجمن آزادى بيان هستم، مديريت اجرائى سازمان زنانه اى به نام (مرکز تعليمى زنان افغان) را براى مدت ۲ سال به عهده داشتم.

**سوال:** همان طورى كه خودتان هم اشاره اى داشتيد شما بيشتر روى مسأله زنان كار كرده ايد، ارزيابى شما از وضعيت فعلى زنان در افغانستان چيست؟

**جواب:** اين يك سوال كلي است و دشوار، ارزيابى من از وضعيت زنان در افغانستان اين است كه ما يك مقدار

دست آوردهای نه چندان قابل ملاحظه را در قسمت حقوق زنان در شهرهای بزرگ افغانستان مثل کابل، مزارشریف و هرات داشتیم اما به خاطر محدودیت های سنتی و کمبود منابع نتوانستیم همین تحولات ناچیز را به سطح روستاها و نقاط دور دست افغانستان ببریم. وضعیت زنان افغانستان مثل خود وضعیت سیاسی افغانستان یک حالت تعریف ناشدنی دارد به دلیل این که ما در پهلوی یک سلسله دست آوردها یک دست عقب گردهای تاسف باری نیز داشتیم مانند تلاش ها برای به رسمیت بخشیدن قوانین عرفی و تصویب قوانین پر از تناقض مانند قانون اساسی افغانستان که از یک سو حقوق شهروندی زنان با مردان را در برابر قانون مساوی می شناسد و از سوی دیگر در ماده سوم این قانون شریعت اسلامی را اساس قانون گذاری مقرر می کند و این در حالیست که ما تعریف مشخص و روشنی از شریعت اسلامی در افغانستان نداریم که خوانش طالبان از این شریعت نمونه روشنی از این مسأله در کشور ماست. علی رغم این همه، حضور و مدیریت زنان در رسانه ها و به ویژه رادیوهای محلی مانند رابعه بلخی و رادیو سحر، در عرصه خدمات اجتماعی ایجاد و رشد نهادهای غیر دولتی زنانه در پهلوی نهادهای غیر دولتی مردانه و در عرصه سیاسی ۲۵ درصد سهمیه زنان در پارلمان را از جمله دستاوردها می توان حساب کرد.

**سوال:** خانم حنیفی شما از مدیریت رسانه ها توسط زنان، به وجود آمدن انجیوها و اختصاص ۲۵ درصد از کرسی های پارلمان به زنان، به عنوان دستاوردهای زنان در این دهه اخیر یاد می کنید، شما چگونه ارزیابی می کنید یعنی اتفاقاتی که افتاده ماحصل تحولاتی بود که در سطح جامعه به وجود آمده بود یا تغییراتی بود که از بیرون به جامعه تحمیل شد و دولت یا حکومت افغانستان مجبور شد که با این خواست های بین المللی از این تحولات حمایت کند.

**جواب:** من فکر می کنم که این دستاوردها ماحصل تلاش هایی از هر دو جانب بود. هم ماحصل تلاش های زنان داخل افغانستان و زنان آگاه افغانستان که در بیرون از کشور در دوره طالبان زندگی می کردند و با جنبش های مدنی بین المللی آشنایی و از خواسته های حق طلبانه زنان آگاهی داشتند، مانند نسرین گروس که در روند قانونی ساختن حق برابری زنان با پراه انداختن همه پرسشی هایی در سرتاسر افغانستان نقش مهمی را ایفا کرد و هم جدا تا ۳۰ درصد حمایت جامعه جهانی بود. به عبارت دیگر جامعه جهانی به خواست زنان افغان لیبیک گفت و شرایط و پیش شرط های ساختن یک حاکمیت مبتنی بر مشارکت برابر زنان را به وجود آورد. یعنی این دست آورد حاصل صدای یک گروه از زنان افغان و حمایت بین المللی است.

**سوال:** زنانی که عمدتاً شما نقش سواد و تحصیل را در آن‌ها متمایز از دیگر گروه‌های جامعه می‌بینید، درست است؟

**جواب:** بی‌شک

**سوال:** خانم حنیفی شما به مسئله خوبی اشاره کردید یعنی این صدای صدای زنانی بود که در واقع تحصیل کرده و با سواد بودند آیا با توجه به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم که طبق آمارهای غیر رسمی بیش از ۹۰ درصد زنان بی‌سواد هستند، این زن‌ها چقدر می‌توانند از قسمت عظیم زنان افغانستان که دسترسی به سواد و امکانات آموزشی ندارند نماینده‌گی کنند؟ منظور من پیشرو بودن زنان تحصیل کرده از خود جامعه است؟

**جواب:** ببینید مسأله این که یک گروه بسیار کوچک نمایندگی از یک قشر بزرگ یا نیمی از جمعیت جامعه را می‌کند مسأله‌ای مختص به افغانستان نیست. تجربه کاری من در جنبش فمینیستی کانادا این را به من نشان داد که همیشه دادخواست زنان از گدای نخبه‌های زن بیرون می‌شود نخبه‌هایی که اقلیت زنان کشورها و جوامع را تشکیل می‌دهند. این واقعیت را می‌پذیریم که بین زندگی شهری و روستایی ما بی‌نهایت تفاوت وجود دارد به خاطر این که ما یک کشور در حال توسعه هستیم و محدودیت‌های امنیتی و اقتصادی باعث شده که به توسعه متوازن مثل گسترش و توسعه تعلیم و تربیه در روستاها کمتر پرداخته شود و درصد پائین بی‌سوادی در روستاها شکاف بین زنان نخبه شهری و زنان روستائی را عمیق‌تر ساخته ولی با وجود این هم باوردارم که جنبش‌های مدنی از شهرها شروع می‌شوند.

**سوال:** در این که آموزش و پرورش نقش آگاهی دهنده دارد هیچ شکی وجود ندارد. اما به نظر می‌رسد که این امر خیلی هم در صدر اولویت‌های فعالان حقوق زن و فعالان مدنی نیست؟

**جواب:** به نظر من اگر جنبش زنان افغانستان ۳ اولویت برای رهایی زنان از بند اسارت پدرسالاری داشته باشد صدر این اولویت را گسترش و توسعه تعلیم و تربیه تشکیل می‌دهد. به خاطر این که دانش قوی‌ترین وسیله قدرتمند ساختن زنان است. دادخواهی و کازار اصلاح و تصویب قوانین که متضمن حقوق انسانی زنان باشد و ایجاد میکانیزم‌های اجرای این قوانین نیز در صدر اولویت‌های ما قرار دارد.

**سوال:** شما که از موسسین کمیته مشارکت سیاسی هستید لطفاً بیشتر در رابطه با این کمیته برای ما توضیح بدهید از چه تاریخی آغاز شد؟ چگونه آغاز شد؟ اعضایش و

فعالیت هایش چگونه بود؟

**جواب:** ما در بهار ۲۰۰۴ بعد از این که دومین نشست جامعه جهانی برای کمک اقتصادی در افغانستان در برلین برگزار شد که احساس کردیم نیاز داریم منسجم تر کار کنیم و نیاز داریم به بسیج نیروهای سیاسی زنان. بنابراین نیاز وقتی که دوباره از کنفرانس برلین برگشتیم تعدادی از اشتراک کننده گان آن کنفرانس جمع زنان سیاسی در کابل دور هم نشستیم و در اپریل سال ۲۰۰۴ کمیته مشارکت سیاسی زنان را به قصد تشویق زنان در مشارکت سیاسی و به قصد این که بتوانم دولت را از تبعیضاتی که در روند سیاسی افغانستان علیه زنان صورت می گیرد آگاه بسازیم، این کمیته را ایجاد کردیم.

**سوال:** اعضای موسس این کمیته چه تعداد بودند؟ ساختارش چگونه بود؟

**جواب:** در قدم اول وقتی که ما کمیته را ایجاد کردیم یک ساختار مشخص نداشت و تقریباً شش ماه روی ساختار بحث می کردیم که آیا ما بگذاریم که قوه اجرایی داشته باشد و امور پیش برد و یا بگذاریم که یک نهاد مستقل باشد یک هماهنگ کننده داشته باشد. در قدم اول ساختار قسمی شد که به همین نتیجه رسیدیم ما اصول و پرسنیل های خود را ساختیم و طبق اصول و پرسنیل های خود اسانامه خود را نوشتیم و بعد از آن فقط دو نفر هماهنگ کننده وجود داشت که من و دکتر عالمه بودیم و ما نشست های ماهوار داشتیم که روی موضوعات مختلف خصوصاً روی موضوعات داغ روز بحث می کردیم و بیشتر مثلاً کارگاه آموزشی می گذاشتیم روی بلند بردن ظرفیت سیاسی زنان و در مرحله انتخابات اول پارلمانی کمیته بسیار نقش فعال خود را در تشویق زنان در کاندید کردن و تشویق زنان به رفتن به سوی صندوق های رأی داشته، درانتخابات اول ریاست جمهوری همچنان ما تعداد زیادی از زنان را با دست خالی خود تشویق کردیم که رأی بدهند و آگاه ساختیم که رأی دادن چه نقشی را در زندگی شان دارد. ما لابی کردیم با دولت که در شورای عالی ستره محکمه یک نفر زن باشد تا در مسایل بزرگ سیاسی خصوصاً قضایی نماینده زنان را داشته باشیم که متأسفانه آن کار زار ما موفق نبود و دولت کسی را قبول نکرد بنابراین همان تفسیری که آن ها از قضاوت و نقش زنان در قضاوت در دین دارند این کار زار ما به جایی نرسید. کمیته مشارکت با اداره اصلاحات اداری روی این که مدیریت های اصلی وزارت خانه ها به دست زنان باشد لابی کرد و تعهد آن هارا برای این که زنان را در رأس مدیریت های کلیدی جابجا بسازند داشت. یک کار زار عمده ما توقف دادن همین ایجاد دوباره اداره امر بالمعروف بود که یک



کار زار بسیار خطرناک بود و من به یاد دارم که روزی که من در فراه نهادهای جامعه مدنی افغانستان را می‌خواندم هیچ یک از مردم حاضر نبودند که با ما هم سویی کنند می‌گفتند این کار خطرناک است چرا که امر بالمعروف یکی از اصول اساسی اسلامی است و اگر ما در برابر این ایستاده شویم باعث می‌شود که تمام انجیوهای ما بسته شود. روز اول که من یک کنفرانس مطبوعاتی در همین زمینه برگزار کردم هیچ کس حتماً حاضر نبود که در همان پرس کنفرانس حضور یابد وقتی که ما نامه را نوشتیم تنها من و دکتر عالمه بودیم که با آن توافق داشتیم، وقتی که رسانه‌ها بر آن کمی توجه کردند، دیگر نهادهای جامعه مدنی آمدند برای من زنگ زدند و گفتند که خوب ما می‌توانیم اشتراک کنیم. باور می‌کنید ما یک نفر از همین ملاها و آخوند‌ها را پیدا نکردیم که در این مورد بیاید حرف بزند حتماً به نفع اداره امر بالمعروف حرف بزند یعنی در همان زمان خفقانی وجود داشت که هیچ کس حاضر نبود حرف بزند. ولی کمیته مشارکت سیاسی زنان علی‌رغم این که به دو دسته تقسیم شد ولی این کمپاین به حدی موفق شد که توانستیم بدون این که در مورد مرحله دوم ایجاد آن اداره بحث شود، آن را توقف دهیم. یعنی از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ کارهای بی‌نهایت چشم‌گیری را کمیته انجام داد تا به حدی که (AWN) نمی‌توانست با کمیته رقابت کند ولی متأسفانه بعد از ۲۰۰۷ اعضاً پراکنده شدند و کارها کمرنگ شد.

**سوال:** خانم حنیفی شما در این خلاصه‌ای که از فعالیت‌های کمیته مشارکت گفتید در واقع من می‌توانم فعالیت کمیته را به سه بخش دسته‌بندی کنم یکی تلاش‌های کمیته در راستای به دست آوردن سهمیه زنان در پارلمان و جابه‌جا کردن زنان در پست‌های کلیدی. مسأله بعدی کمپاینی که در راستای توقف دادن تشکیل اداره امر بالمعروف و نهی از منکر به راه انداختید چرا که باور داشتید این ادراک بیشتر حقوق زنان را محدود خواهد کرد و موقعیت نابرابر زنان را تقویت خواهد کرد و دسته سوم همان طوری که خودتان اشاره کردید پاسخگویی به مسایل داغ و روزمره بود. اما آن چیزی که من می‌خواهم بدانم این است که کمیته چه دور‌نمایی را برای فعالیت‌های خود و در راستای احقاق حقوق زنان انتخاب کرده بود، خواست کمیته چه بود؟

**جواب:** البته من بند بند نرفتم و اصول کمیته را برای شما توضیح ندادم. دورنمای ما این است که در فردایی که افغانستان دارای یک حاکمیت قانونی می‌باشد البته حاکمیت دموکراتیک که احزاب دموکراتیک تشکیل می‌دهند در همین احزاب سیاسی پتانسیل‌هایی برای زنان قوی وجود داشته باشد که بتوانند رهبری احزاب را به عهده بگیرند تا بتوانند رهبری دولت را هم به عهده داشته باشند. بخاطری که ما هیچ وقتی نمی‌توانیم

قوانین عادلانه را در کشور تطبیق کنیم تا وقتی که قانون گذار زن نباشد، ما هیچ وقتی نمی توانیم حاکمیت دموکراتیک داشته باشیم تا در آن حضور زن ها وجود نداشته باشد، برای ما دموکراسی بدون زن دموکراسی نیست، مرد کراسی است. بناءً دورنمای ما این است که اگر افغانستان فردا دارای یک حاکمیت دموکراتیک می باشد حضور برابر سیاسی زنان وجود داشته باشد. به همین لحاظ ما رفتیم با تک تک احزاب سیاسی چپ و راست حرف زدیم روسای آن ها را دیدیم و در مورد این که چه تعداد اعضای زن دارند؟ نقش این زنان در احزاب سیاسی چیست؟ نیازهای شان چیست؟ آیا این ها می خواهند که در احزاب شان زنان وجود داشته باشد؟ ما بخواهیم یا نخواهیم این احزاب ایجاد شده بودند و ما فکر کردیم کاری را که کرده می توانیم این است که با این احزاب کار کنیم و زنانی که در این احزاب کار می کنند را آموزش بدهیم و آن ها را از نقش شان در این احزاب آگاه بسازیم. به خاطری که اگر این ها به خاطر علاقه قومی شان داخل این حزب شده اند یا به خاطر علاقه خویشاوندی در این حزب داخل شده اند من حیث زن نقش خود را باید دریابند یعنی تمرکز بیشتر ما روی آگاهی سیاسی زن هایی بود که علاقه یی به سیاست دارند و ساختن یک حاکمیت دموکراتیک در افغانستان که در آن نقش زنان برابر باشد.

**سوال:** نحوه فعالیت کمیته مشارکت چطور بود؟

**جواب:** چون ما یک کمیته تازه بنیاد بودیم در یک کشوری که همه چیز انجیویی است همه چیز فاند گیری و پروژه یی است بسیار دشوار بود که حتا زنان متعهد وقت بگذارند و سیستماتیک کار کنند. بناءً همان حلقه کوچکی که فعالیت داشتیم مثل من و داکتر عالمه بعد از ساعات کاری وقت خود را برای این کارها می گذاشتیم با هم به طور خصوصی می رفتیم و به این کارها می پرداختیم بسیار سخت است که آدم بتواند این جا سیستماتیک کار کند و یا این که ما کمیته هایی ایجاد کرده بودیم برای دیدن احزاب سیاسی، مثلاً اعضای خود را وظیفه داده بودیم که شما می روید با احزاب راست ملاقات می کنید، اعضای چپ خود را وظیفه داده بودیم که شما می روید با احزاب چپ می بینید گویا ترکیب از راست ها و چپ ها ساختیم که با احزاب چپ و راست ببینند.

**سوال:** بعد آن ها گزارش شان را به کمیته می دادند و کمیته تصمیم گیری می کرد؟

**جواب:** این احزاب سیاسی، مثلاً اعضای زن خود را به ما معرفی کردند باز ما بعد از آن وقتی که آموزش هایی داشتیم از این زن ها دعوت می کردیم که بیایند، کنفرانس

هایی برگزار می‌کردیم و روی مسایل سیاسی، آگاهی‌های سیاسی از تمام احزاب نماینده‌های شان را دعوت می‌کردیم نماینده‌های زن را دعوت می‌کردیم که حضور داشته باشند و از همین آگاهی مستفید شود و این آگاهی را انتقال بدهند به دیگر اعضای حزب شان.

**سوال:** خانم حنیفی کمیته مشارکت یک استراتژی پلان سه ساله برای فعالیت‌های خود تهیه کرده بود. لطفاً در مورد اهداف این استراتژی و ضرورت آن برای ما توضیح بدهید؟ و این که آیا شما موفق شدید طبق همان استراتژی که طرح ریزی کرده بودید، پیش بروید؟

**جواب:** علاقه شخصی من بود که یک استراتژی ایجاد کنیم تا باشد که در یک سیستم کاری کمیته پیش برود چون (volunteer basis) یک کار رضا کارانه است بسیار دشوار است که ما از افراد بخواهیم که تمام روز خود را برای ما بگذارند به همان خاطر خواستیم که اگر ما یک استراتژی پلان سه ساله داشته باشیم می‌توانیم که این کارها را کمی نظم بدهیم و مسولیت را از دوش چهار نفر به یک حلقه بزرگتر انتقال بدهیم یعنی هدف بیشتر همه گیر شود و همه بتوانند در مسولیت‌ها شریک باشند و در عدم موجودیت این دو سه نفر دیگر اعضا توانایی این را داشته باشند که این کمیته را به تنهایی اداره کنند و در ضمن یک بار دیگر اعضای را متوجه بسازیم که پایبند باشند و فکر تمام اعضا را داشته باشیم یعنی اندیشه تمام اعضا را داشته باشیم که این‌ها چه می‌خواهند؟ به طور خلاصه خط مان را مشخص بسازیم. هرچند خط خود را از اول مشخص ساخته بودیم بعد از دو سه سال تجربه خواستیم ارزیابی کنیم که آیا در مسیر درستی گام برداشته ایم یا نه؟ آیا ما ضرورت داریم که همین شیوه کاری را متفاوت بسازیم یا نسازیم؟ اگر بسازیم چه نوع تفاوت را خواهان هستیم؟ ما در آن جا دورنمای خود را، ماموریت خود را، اهداف خود را و برنامه سه ساله کاری خود را نظم و نسق دادیم تا کارها را برای اعضای کمیته ساده‌تر بسازیم و در ساختار خود یک کمیته اجرایی تشکیل داده بودیم تا کنگره سالانه بیابند و کمیته اجرایی را انتخاب کنند، کنگره اول صورت گرفت انتخابات صورت گرفت. متأسفانه نتوانستند که این ساختار خوب کار کند. من فکر نمی‌کنم مشکل در ساختار بود مشکل در افرادی بود که در همان ساختار کار می‌کردند.

**سوال:** خانم حنیفی شما راجع به کمیته مشارکت و استراتژی کمیته مشارکت صحبت کردید، چه مشکلاتی باعث شد که استراتژی کمیته مشارکت سیاسی خیلی

محقق نشود؟

**جواب:** فکر می کنم مصروفیت اعضای کمیته اجرایی. چون یک تجربه نو بود به یادتان باشد که خود کمیته در افغانستان یک تجربه نو بود ما هیچ وقت نهادی به این اهمیت یا مهمی که کاملاً رضا کار باشد یعنی بدون هیچ معاشی باشد نداشتیم به همین خاطر یک تجربه نو بود و خود استراتژی یک تجربه نو بود، کسانی که آمدند در کمیته اجرای وظیفه کنند برای شان سخت بود که زندگی کاری شان و زندگی رضا کارانه شان را تنظیم کنند. شاید یکی از دلایل این که این ساختار نتوانست کارا باشد تازه گی این ساختار در افغانستان بود.

**سوال:** فکر نمی کنید استراتژی کمیته مشارکت یک مقدار بلند پروازانه بود؟ برای این که شما در صحبت های تان اشاره کردید که تعداد محدودی از افراد واقعاً در کمیته کار می کردند مثل شما و داکتر عالمه و بدنه کمیته خیلی هم مشارکت فعالانه نداشت خوب وقتی که بدنه خیلی فعال نباشد و فقط چند نفر بخواهند استراتژی را پیاده کند، داشتن استراتژی بلند پروازانه نبود؟

**جواب:** خوب کسانی که در رهبری بودیم و کسانی که در بدنه بودند به اندازه ما فعالیت نمی کردند برای همه ما کار کمیته یک تجربه نو بود یک دوره تجربه است که دوره رشد ما است ما داریم دوره تکامل خود را طی می کنیم وقت یکی از مشکلات عمده سد راه افرادی بود که میخواستند مشارکت کنند برای همه ما یک دوره آموزشی بود. بناءً ما می خواستیم آن ها بیشتر تشویق شوند ولو اگر ما یک چنین استراتژی بلند پروازانه ای را طرح نمی کردیم سخت بود به اهداف بزرگ خود می رسیدیم چون هدف ما بزرگ است ما نمی توانیم از این هدف بزرگ خود برگردیم بلی ما می فهمیم که وقت ما کم است ما ظرفیت کافی برای اجرای بسیاری از کار ها نداریم ولی ما باید یک چنین بلند پروازی را داشته باشیم.

**سوال:** خوب اگر این استراتژی در آن مدت زمانی که تعیین کردید محقق نشود این منجر به دل سردی اعضا از کمیته نمی شود؟

**جواب:** این بسته گی به ظرفیت و دیدشان دارد و اگر آن ها مثلاً تجربه سازماندهی یک چنین کاری را داشته باشند نه به هیچ عنوان دل سرد نمی شوند ادامه می دهند روی یک استراتژی نو کار می کنند، ولی کار باید کرد. در مبارزه چیزی را به راحتی نمی توان به دست آورد.

**سوال:** رابطه کمیته با سایر نهادهای هم نوع خودش چگونه بود وهست؟ همان

نهادهایی که در سطح جامعه و جامعه مدنی وجود داشتند نهادهایی که به صورت ویژه روی مسأله زنان کار می‌کردند نهادهای دیگری که بر روی مسأله زنان فعالیت می‌کنند. رابطه کمیته مشارکت سیاسی با نهادهای جامعه مدنی به ویژه زنان و نیز رابطه آن با دولت و حکومت افغانستان چطور بوده و هست؟

**جواب:** من چیزی را که می‌خواهم مشخص بسازم کمیته یک نهاد منحصر به خودش است. ما هیچ نهاد موازی با کمیته فعلاً نداریم و مشخصه هایش را می‌توانم برای تان بگویم که صد در صد همه کارهایش (داوطلبانه) یا رضا کارانه است. مشخصه دومش این است که ما داد خواهی روی مشارکت سیاسی زنان می‌کنیم و ما چنین نهادی را در افغانستان نداریم اگر منظور تان (AWN) باشد و یا نهادهایی که روی مسایل زنان کار می‌کنند ما همیشه در هماهنگی با نهادهای جامعه جهانی کارهای خود را خصوصاً کارزارهای خود را انجام داده ایم. و اعضای کمیته تقریباً ۵۰ درصد اعضای کمیته روسای سازمان‌های اجتماعی بودند یعنی کسانی که عضویت (AWN) را هم داشتند و هم از فعالان سیاسی بودند بناءً یک رابطه بی‌نهایت تنگاتنگ با دیگر بازیگرهای عرصه حقوق زن داشتیم.

**سوال:** شما از تجربه‌های خوب تان در زمینه کارزاری که برای محدود کردن اداره امربالمعروف و نهی از منکر گفتید و تجربه‌ای که در کمیته در رابطه با قانون احوال شخصیه داشتید این‌ها تجربه‌های خوبی هستند و نشان می‌دهند که کمیته علی‌رغم کاستی‌ها و ضعف‌هایی که داشته یعنی علی‌رغم مشکلاتی که به هر حال یک تجربه نو همواره با آن روبه‌روست، تاثیر گذار هم بوده و خیلی خوب هم از این عهده برآمده یعنی در سطح تصمیمات حکومتی تاثیر گذاری کرده اما آن چیزی که سؤال من از شماست این است که کمیته چه قدر توانست سایر زنان را با خودش هم سو کند یعنی کمیته در تاثیر گذاری روی دولت بد نبوده و خوب عمل کرده اما در تاثیر گذاری روی نهادهای زنان چقدر فعال عمل کرده است؟

**جواب:** باز هم می‌خواهم بروم سر این مسأله که کمیته یک نهاد نو پا است و ما تجربه این چنین نهادی را در افغانستان نداشتیم ما در دوره آموزش هستیم تلاش‌هایی خود را برای شناسایی افرادی که با اهداف ما هم سو هستند انجام دادیم. فراخوان نوشتیم به تمام نهادها فرستادیم به احزاب سیاسی فرستادیم یعنی ما تلاش خود را انجام دادیم تا حدی که در سطح فکری ما بود تا چیزی که ما توانایی و ظرفیتش را داشتیم و هنوز هم ما این تلاش‌های خود را ادامه می‌دهیم بلی یک دوره رکود داشت و آن هم به خاطر این بود

که در دوره ای که هماهنگی کارهای کمیته را من انجام می دادم شاید بیشترین مسولیت را من گرفته بودم. عدم حضور من باعث به وجود آمدن یک خلا شده، این خلا موجود زمان گرفته تا کسی دیگر بیاید و این به یک رکود مواجه شد ولی به هیچ عنوان آن را از فعالیت باز نداشت واما همان طور که گفتم فعلا دوره آموزش است و فراخوان های خود را ممتد داریم و برای همه می فرستیم.

**سوال:** فعلاً کمیته مشارکت سیاسی به همراه یکی دو نهاد دیگر کمپاین ۵۰ درصد را در سطح جامعه راه انداخته اند، رابطه کمیته و کمپاین ۵۰ درصد را چگونه ارزیابی می کنید؟ به ویژه این که کمپاین ۵۰ درصد در آستانه دومین انتخابات ریاست جمهوری شکل گرفت و فعلاً انتخابات پارلمانی را در پیشرو داریم.

**جواب:** کمپاین همیشه کار یک نهاد نیست یک نهاد می تواند رهبری یک کمپاین را کند ولی هیچ وقتی کار یک نهاد نیست همیشه ما در کارزارهای قبلی خود هم همکاری دیگر نهادهای جامعه را داشتیم و تجربه کمپاین ۵۰ درصد هم یک چنین تجربه ای است با تفاوت این که فکر هماهنگی بیشتر باشد و ما به پخته گی رسیده باشیم و نهاد پخته ای را برای کمپاین ۵۰ درصد انتخاب کردیم، به همان خاطر فکر می کنم حداقل در کارهای دادخواهی اش فعال تر عمل می کنند من این رابطه را خوب و دوستانه یافتم به خاطری که فکر می کنم نکات اشتراک بین نهاد هایی که کمپاین ۵۰ درصد را به راه انداخته اند بیشتر است تا نکات اشتراکی که ما قبلاً با نهادهای جامعه داشتیم به همین خاطر من این را یک تجربه خوب حساب می کنم.

**سوال:** خوب اگر بخواهیم یک کمی بحث خود را از کمیته فراتر ببریم و در سطح جامعه صحبت کنیم. فعالیت های زنان همیشه دارای موانع بسیاری هست، یک سری از این موانع مربوط می شود به محیط بیرونی زنان مثل حکومت، جامعه، سیاست و فرهنگ مرد سالاری و... اما یک سری از موانع، موانع ذهنیتی و در درون خود زن ها وجود دارد؟ شما میزان تاثیرگذاری این موانع بر روی فعالیت های زنان را چگونه ارزیابی می کنید؟

**جواب:** به یادتان باشد که افغانستان یک کشور جنگ زده است، در جریان این سه دهه جنگ مرد و زن افغانستان متضرر شدند ولی فکر می کنم زنان بیشتر از مردها آسیب دیدند. زمینه بسیار کمتر تحصیل برای شان مساعد بود، زمینه بسیار کمتر مطالعه فردی مساعد شده زمینه بسیار کمی این که برای اکسپوژر (آشنایی پیدا بکنند) داشته باشند به دنیای دیگر، از مسایل جهانی روز آگاه باشند این جنگ این مشکلات فراره

زنان افغانستان را به وجود آورد و بعد از آن چون روند جنگ را مردها رهبری می کردند وقتی که جنگ تا حدی خاموش شد دوباره رهبری به دست مردها افتاد و یک سهم بسیار کوچک برای زنان داده شد، در یک جامعه ای که نصف نفوس آن زن است و نصف دیگر آن مرد وقتی که شما کمترین منبع را برای زنان می دهید یک چیز بسیار واضح است که بین زنان اختلاف به وجود می آید روی تقسیم همین قدرت، روی تقسیم همین منبع مانند این که ما فقط یک وزارت زنان داریم که برای زنان داده می شود و گاه ناگاه اگر دل شان خواست وزارت صحت را هم برای زنان می دهند. به همین خاطر شما می بینید که اختلاف سیاسی در میان نخبه گان زن بیشتر است که دلیل آن سهم کمتر و محدودیت منابع اختصاص داده شده برای زنان است. هرچند این رقابت در بین مردها هم وجود دارد ولی در آن ها کمی خاموش تر است ولی چون سهم زنان کم تر است اختلاف شان بیشتر است. اگر برسیم در سطح نهادهای غیر دولتی باز به نوپایی این نهادها اشاره می کنم که این ها نهادهای تازه ایجادند متأسفانه پروژه هایی که تصامیم چگونگی اجرا شدن آن ها در بیرون از افغانستان ریخته می شود این یکی از موانع برای رشد طبیعی جنبش زنان بوده است. به خاطری که زنان افغانستان خصوصاً نهادهای غیر دولتی هیچ وقت خودشان را زحمت نمی دهند تا در مورد مشکلات زنان تحقیق کنند بعد از آن طرح ریزی نمایند که چه باید شود همیشه منتظراند که کجا فراخوان پیشنهاد پروژه را دارند تا آن ها بروند همان نهادهای خود را ایجاد کنند. نهادها به صورت طبیعی در افغانستان ایجاد نمی شود به همان خاطر روند رشدشان طبیعی نیست وقتی که شما مدیریت نهادی را می کنید که روند رشد طبیعی ندارد این خود به خود شما را هم از رشد طبیعی تان باز می دارد هرچند این تنها مختص به نهادهای زنان نیست. اتفاقاً ما این مشکل را در نهادهای غیر دولتی مردانه هم داریم من فکر می کنم که یکی از دلایل عقب ماندگی جامعه مدنی افغانستان همین خواهد بود. ولی باز هم من فکر می کنم یکی از دلایل این که زنان نمی توانند حداقل مثل خواهران پاکستانی شان در منطقه و یا خواهران ایرانی شان در منطقه یک جنبش سازماندهی شده با اهداف مشخص و با خط مشخص داشته باشند این است که نهاد این ها و یا بنیاد همین حرکت زنانه یک بنیاد زیاد پخته و آگاهانه نبوده است.

**سوال:** ناجیه جان شما چندین بار در صحبت های تان از جنبش زنان یاد کردید آیا واقعاً ما در افغانستان جنبش زنان داریم؟

**جواب:** با توجه به زمینه که افغانستان دارد و تمام جنبش هایش جنبش های ناپخته اند ما می توانیم برای همین دو سه نهادی که فعالیت های حقوق زنان را هماهنگی می

کنند بگوییم که خمیر مایه جنبش زنان در افغانستان باشند (یعنی این ها ممکن است منجر به ایجاد یک جنبش در آینده شوند) ولی به هیچ عنوان ما نمی توانیم بگوییم که مثل جنبش زنان ایران که یک جنبش هم دست و هم سواست و حتی در پاکستان، فقط مطابق زمینه افغانستان یک جنبش است.

**سوال:** بنابراین شما این حرکت ها را در بستری که در افغانستان وجود دارد یک جنبش ارزیابی می کنید؟

**جواب:** بلی

**سوال:** یکی از مشخص های جنبش های واقع استراتژی فشار از پایین و چانه زنی در بالا است، در این جا می خواهم دو سؤال را مطرح کنم: چه قدر زنان جامعه توانستند خواست ها و مطالبات خود را فرموله کنند و آن ها را به گوش مقامات بالا و یا تصمیم ساز برسانند؟ از سوی دیگر با توجه به همه زمینه هایی که برای زنان به ویژه زنان نخبه در افغانستان ایجاد شد، چه قدر این گروه از زنان توانستند از این فرصت ها استفاده کنند هم به لحاظ برقراری ارتباط دو سویه با بدنه جامعه و هم از نظر رایزنی کردن برای این خواست ها و مطالبات در سطوح بالای قدرت؟ می خواهم این طور مسأله را مطرح کنم که در افغانستان در مقایسه با کشورهای که در منطقه قرار دارد به ویژه ایران یک سری فرصت های خوب برای زنان افغانستان ایجاد شد از جمله مثلاً ۲۵ درصد کرسی های پارلمانی یا حتی کاندیدا شدن برای ریاست جمهوری و سایر فرصت ها. اگر ما قایل به وجود یک جنبش باشیم طبیعتاً باید این ارتباط چند سویه (بین زنان نخبه - جامعه - دولت) وجود داشته باشد. می خواهم از خود شما بپرسم با توجه به این فرصت هایی که برای زنان افغانستان ایجاد شد آیا از این فرصت ها خوب استفاده شد؟ برای نمونه آیا از این ۲۵ درصد کرسی های پارلمان زنان در حد اعلی استفاده کردند که شما گفتید ما خواهان بیشتر از ۲۵ درصد هستیم؟

**جواب:** به نظر من بنابر ظرفیت های موجود در افغانستان، بلی. وقتی که شما همین فرصت ها را با ظرفیت، با سطح دانش مردم، با مشکلات موجود در افغانستان مطالعه می کنید، بلی یعنی به نظر من استفاده کردند هرچند از کمبود ظرفیت و محدود بودن دانش زنان هم در افغانستان این روند مورد سو استفاده دولتی قرار گرفت مثلاً دولت افراد مشخص و وابسته به خودش را زیر نام همین سهمیه توانست شخصیت ببخشد، در قدرت جابجا کند و به جامعه بین المللی نشان بدهد یا نمایش بدهد که بلی ما یک چنین رفتارهای دمکراتیکی را در دولت خود نهادینه ساختیم و این هم نمونه هایش است اما



زنان هم استفاده خود را کردند ولی متأسفانه بدبختی‌های ما و مشکلات ما به حدی زیاد است که در بعضی مواقع در برابر همین کار نمایشی دولت هم به خاطر داشتن یک نقش سمبولیک، زنان خاموش نشسته‌اند گفتند مبادا که همین فرصت را از دست بدهیم به خاطر این که ۲۵ درصد هیچ وقت نمی‌تواند ۷۵ درصد دیگر را قناعت بدهد و در برابرشان ایستادگی کند.

**سوال:** به هر حال هر جای جهان هم که شما فعال باشید قسمت اعظم فعالیت و مشارکت سیاسی یا وارد شدن در قدرت سیاسی قدرت داد خواهی، رایزنی و لابی کردن است چه قدر این ۲۵ درصد توانست با آن ۷۵ درصد وارد گفتگو و دیالوگ شود و بر روی آن‌ها تاثیر گذاری کند و در واقع از آن‌ها برای خودش یارگیری کند؟

**جواب:** به یاد تان باشد که نه مرد افغانستان و نه زن افغانستان به آن پخته‌گی سیاسی رسیده که دیالوگ کند. همیشه خصوصاً موضع زنان در پارلمان یک موضع دفاعی بوده تا موضع فکری یا خطی. همیشه در برابر قانونی که در آن تبعیض علیه زنان بوده، زنان بلند شده‌اند اما هیچ وقت خودشان ابتکار به خرج نداده‌اند تا از همین فرصت استفاده کنند و روی طرح قوانینی کار کنند که به نفع زن باشد یعنی یا فرصتش را پیدا نکردند یا آن پخته‌گی سیاسی را نداشتند و یا این که این قدر دچار روزمره‌گی هستیم که این کار را نکردیم. در کل سیاست ما دچار روزمره‌گی است که زنان فرصت این را هم نیافتند که فکر کنند چون این پارلمان یک پارلمان نو بود فکر می‌کنم زنان هم بیشتر مصروف سفرهای خارجی بودند تا از تجارب زنان در کشورهای دیگر بیاموزند اما این‌ها بیشتر سفر می‌کردند تا بیایند و همان تجاربی را که آموخته‌اند عملی کنند. بناءً یکی در موضع دفاعی قرار داشتند و ابتکار و پخته‌گی سیاسی نداشتند بیشتر مصروف سفرهای تجربوی بودند که آدم نمی‌تواند آن‌ها را ملامت کند و یاد تان باشد همانطوری که گفتم از ۲۵ درصد کرسی سو استفاده دولتی شده بسیاری از این افراد تنها شکل فیزیکی زن داشتند نه روحیه زن یعنی زنانه نمی‌اندیشیدند.

**سوال:** همان سوالی که داشتم در مورد موانع ذهنیتی که روی خود فعالیت زن‌ها تاثیر گزار هست. پس یکی از این موانع را زنانه‌نپنداشیدن زنان و گرفتار فرهنگ مرد سالاری بودن آن‌ها می‌دانید؟

**جواب:** یک چیز یاد ما باشد یکی از مواردی که زنان را در داخل پارلمان به چالش کشیده خط‌های قومی در اختلافات قومی در افغانستان است این را ما نباید نادیده بگیریم

من به صراحت در چند قضیه شاهد بودم که مثلاً به یک کاندید ازبک رأی داده نشده بخاطری که اقلیت ازبک ها در آن جا بوده یا به کاندید هزاره رأی داده نشده یک هزاره زن رأی نگرفته بخاطری که آن ۲۵ درصد روی این توافق نداشته اند.

**سوال:** یعنی زنان هم قومی حرکت کرده اند، قومی می اندیشیدند و قومی عمل می کردند. سوال دیگر این است که نهادهایی که در افغانستان کار می کنند مثل (AWN)، کمیته مشارکت سیاسی زنان و سایر نهادهای اجتماعی، مدنی و سیاسی چقدر با فعالان زن و زنان منطقه رابطه دارند برای این که ما در منطقه ای زندگی می کنیم که از نظر فرهنگی، از نظر مذهبی، دینی و زبانی اشتراکات زیادی داریم چقدر از این تجارب استفاده می شود؟

**جواب:** ما چهار سال قبل خواستیم از تجارب همین اشتراکات خود استفاده ببریم ولی در دومین نشست خود دریافتیم که ما بیشتر از اشتراکات خود اختلافات داریم مثلاً ما یک شبکه زنان کشورهای فارسی زبان را ایجاد کردیم که در آن تاجیکستان، ایران و افغانستان بود ما در آن جا متوجه شدیم که جامعه تاجیکستان همیشه از یک لیبرالیزم؟ برخوردار بوده زنان نقش خود را در فعالیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند آن ها آزاد اند و مشکلات مذهبی و سنتی را که ما دچارش هستیم ندارند، زنان ایران با مشکلات مثلاً مذهبی ای مواجه بودند که ما از یک اکثریت مذهبی برخوردار نیستیم و با آن نوع مشکل دچار نیستیم ما یک جمهوری اسلامی داریم که متفاوت از جمهوری اسلامی ایران است. در عین حال ما افغان ها هم درگیر جنگ با بنیادگرایان مذهبی هستیم هم درگیر جنگ با سنت های افغانستان هستیم. بناءً ما هم اختلاف داشتیم و اشتراکات داشتیم. ما می توانستیم از تجارب کمپین یک میلیون امضاء ایرانیان خوب بیاموزیم ولی متأسفانه برای کسانی که رهبری کمپین یک میلیون امضاء در ایران را پیش می بردند اجازه ورود به این شبکه داده نشد یعنی اجازه خروج از ایران داده نشد بناءً ما کمتر توانستیم از تجارب خوب ایرانی ها استفاده کنیم یا از تجارب خوب تاجیک ها استفاده کنیم و باز هم به خاطر همین اختلافات قومی در افغانستان متأسفانه از نشست سوم و چهارم برای این چنین نشست و شبکه ای مخالفت صورت گرفت.

**سوال:** یعنی میخواهید بگویید در داخل افغانستان برخوردهای قومی با این شبکه صورت گرفت؟

**جواب:** بله

**سوال:** شما در صحبت های تان گفتید که نه در دوران جنگ و نه در دوران پس از

جنگ زنان به رسمیت شناخته نشده اند، فعلاً در افغانستان به خاطر چندین دهه جنگ قربانیان زیادی داریم که طبیعتاً بیشتر این‌ها زنان هستند، زنان بیوه ای که همسر و فرزندان خود را از دست داده اند، این گروه وسیع از زنان در تصمیم‌گیری‌های کلان در جامعه به ویژه مذاکره با مخالفان مسلح دولت از چه جایگاهی برخوردارند نهادهای زنان به این مسأله چگونه می‌اندیشند، رویکرد شان با این مسأله چیست؟ چگونه می‌خواهند که زنان به عنوان بازیگران رسمی از سوی حکومت پذیرفته شوند به ویژه در مسایلی همچون جنگ، صلح و مذاکره؟

**جواب:** همان طوری که در اول تذکر دادم این که در روند جنگ مردها رهبری می‌کردند و وقتی که جنگ پایان یافت مردها فکر می‌کردند چون این‌ها در صحنه جنگ بودند حق دارند که قدرت را در دست داشته باشند وقتی که آن‌ها به قدرت می‌رسند حاضر نیستند به قربانی‌های خود بپردازند چون پرداختن به قربانی‌ها جنایات جنگی آن‌ها را بر ملا می‌سازد. اما چرا جنبش زنانه افغانستان به قربانیان نپرداخته، به خاطر این که پرداختن به این قربانی‌ها از جانب هیچ‌کس تمویل‌کننده‌ای حمایت نشده یا هیچ فراخوان پیشنهاد پروژه‌ای مسأله قربانیان را عنوان نکرده به خاطر این که همیشه موضع جامعه بین‌المللی بی‌نهایت دولتی و به موضع دولت‌ها شبیه است. آن‌ها این‌گونه مسایل زنان را یک مسأله حاشیه‌ای در کمک‌های بین‌المللی می‌بینند، من فکر می‌کنم در این زمینه مبالغه نکرده‌ام.

**سوال:** شما در یک قسمت از صحبت‌های تان گفتید که این دست آوردهایی که در این دهه به دست آمده حاصل و همکاری جامعه افغانستان و حمایت خارجی‌ها بوده یعنی ۵۰ درصد جامعه افغانستان و ۵۰ درصد خواست جامعه بین‌المللی بود، اما در این قضیه آیا واقعاً جامعه افغانستان خواسته که این فشار را وارد کند و بین‌المللی‌ها حمایت نکرده‌اند؟

**جواب:** وقتی که اول جامعه بین‌المللی وارد افغانستان شد برای اذهان عامه خود گفت که ما برای کمک به زنان افغانستان می‌رویم، در اوایل از زنان افغانستان بسیار خوب حمایت می‌کردند ولی وقتی که این‌ها وارد قضیه شدند بعد از کنفرانس بن وقتی روند بن پایان نیافت گفتند حالا شما خود افغان‌ها تصمیم بگیرید. من بیاد دارم که وقتی که ما برای کمپاین توقف اداره امر به معرف به سفارت امریکا مراجعه کردیم گفتند شما حالا پارلمان دارید ما به هیچ‌کس تصمیمی از تصمیم‌های شما کاری کرده‌ایم و نمی‌توانیم از خواست شما حمایت کنیم به همین صراحت به ما جواب دادند، وقتی که این

ها آمدند باید آمدن خود را به افغانستان توجیه می کردند بناءً توجیه شان رهایی زنان افغانستان بود. یادتان باشد که نماینده های جامعه جهانی هم مرد ها هستند و این ها همیشه حاضران با مردها مذاکره کنند طرف شان مرد است مذاکره شان یک مذاکره مردانه است. بناءً به همان خاطر، حقوق زن یک چیز حاشیه ای است در این مذاکرات ولی اول چرا عملکردی متفاوت داشتند؟ چون می خواستند به اذهان عامه خود بگویند که ما به همین خاطر می روییم به افغانستان.

**سوال:** شما خودتان هم خوب می دانید که بودن در شرایط جنگی و زندگی در شرایط جنگی همیشه اولین آسایش به زنان و کودکان وارد می شود، فعلاً به راحتی می شود گفت که شاید در این یک دهه اخیر، افغانستان واقعاً در حالت جنگی بوده و حقوق بسیاری از زنان به ویژه در جنوب افغانستان پایمال شده، زنان به دلیل بودن در شرایط جنگی امکان دسترسی به آموزش و صحت و... را نداشتند. موضع زنان افغانستان در مقابل این جنگ بی پایان و در عین حال مذاکرات غیر شفاف و غیر دموکراتیک چیست؟

**جواب:** من در دو ماه اخیر متوجه شدم که زنان همیشه در این باره حرف می زنند ولی متأسفانه بعضی اوقات مواضع زنان موضع قومی می شود. از آغاز زیاد به مسأله قربانیان پرداخته نشد که مسأله تفاهم ملی در میان بود. این ها نمی خواستند که مسأله قربانیان را عنوان کنند چرا که آن جنایت کارانی که این افراد را قربانی کرده بودند در دولت بودند. احساسات آن ها را خدشه دار نساژند آن ها را از خود عصبی نساژند. فکر می کنم که ما یک سلسه مشکلات از ساختن بدو همین حاکمیت داشتیم. بناءً به مسأله قربانیان جنگ کمتر پرداختند و به ویژه قربانیان زن ریشه در تفاهم ملی افغانستان داشت و به خاطر این که وحدت ملی را حفظ کنیم به این مسایل کمتر پرداخته شد. زنان چرا امروز عنوان نمی کنند، چون بیشتر این نهادهای غیر دولتی در پاکستان ساخته شده اند بیشتر این افراد، (رهبرهایی از این ها) قومی می اندیشند یعنی رهبر همین نهادهای غیر دولتی من متوجه شدم که قومی می اندیشند، خوب صلح در صورتی ایجاد می شود که تمام اقوام بیابند مثلاً طالبان جزئی از این اقوام هستند باید در همین مشارکت داشته باشند، خوب جنایت کاران جنگی دیگر مثل مجاهدین هم جنایت کرده اند و طالبان هم مثل همین ها هستند باید در همین کشور، وقتی که آدم ها قومی می اندیشند دیگر در آن تفکر عاقلانه وجود ندارد نفع و زیان خود را عقلانی نمی تواند تفکیک کند، امیدوار هستم روشن ساخته باشم.

**سوال:** پس اگر تفکر قومی این قدر در جامعه ریشه دارد بنابراین نمی شود از وحدت و تفاهم ملی صحبت کرد یعنی آیا واقعاً در این کشور و جامعه وحدت و تفاهم ملی وجود دارد که صحبت از قربانیان به آن خدشه وارد کند؟

**جواب:** ظاهراً بله ولی در واقع نخیر، وحدت ملی وجود ندارد.

**سوال:** خانم حنیفی بعد از جرگه مشورتی صلح و کنفرانس کابل یکی از داغ‌ترین موضوعات مسأله مذاکره با طالبان است نظر شما راجع به مذاکره با طالبان چیست؟

**جواب:** من من حیث زنی که سه سال عمر خود را تحت حاکمیت طالبان گذراندم به هیچ عنوان جانب دار مذاکره با طالبان نیستم چه طالب افغان باشد و چه طالب پاکستانی. به نظر من این یک نظر پاکستانی بود از پاکستان آغاز شد و من به هیچ‌نوکر پاکستان حق نمی‌دهم که جزء رهبری این کشور باشد من از روی نعلش عزیزترین هم‌صنفی‌های خود گذشتم که آن‌ها به جرم هیچ چیزی کشته شدند بناءً من من حیث یک زن کسی که شش ماه پروژۀ های خود را فقط به شنیدن درد دل زنانی که شوهران خود را در صحن حویلی خود دفن کرده بودند، گذراندم نمی‌توانم از طالبان بگذرم. هر زن دیگری که اگر در افغانستان فراموش کرده باشد که طالبان به حق زنان این ملت چه کرده‌اند من من حیث یک زنی که در شمال افغانستان شاهد کشتن هزاران انسان بی‌گناه بودم نمی‌توانم از گناه طالبان بگذرم.

**سوال:** خانم حنیفی سعی می‌کنم که مصاحبه را تمام کنم تا شما هم خسته نشوید اما اگر به سوژه اصلی خود که در واقع نقش آموزش و پرورش در رفع تبعیض علیه زنان و مشارکت سیاسی است برگردیم شما رابطه بین تحصیل، سواد و مشارکت سیاسی زنان را چگونه می‌بینید؟

**جواب:** من قبلاً هم اشاره کردم که هیچ حرکت ناآگاهانه‌ای نمی‌تواند مثر واقع شود، اگر در کل زنان در افغانستان از نعمت سواد برخوردار شوند در آن صورت ما قادر خواهیم بود که به بسیاری از مشکلاتی که امروز زنان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و درگیر هستند از آن‌ها بیاییم به نظر من کلید رهایی از اسارت سنت و بنیادگرایی مذهبی زنان، دانش است.

**سوال:** این سوال را به عنوان آخرین سوال مطرح می‌کنم، شما انجیویزم را به عنوان یکی از آفت‌های فعالیت زنان عنوان کردید به این معنی که متأسفانه فعالیت‌های اجتماعی پولی شده و همه منتظر فاند، پروژه و مسایل مالی هستند، کمیته مشارکت سیاسی زنان که در تعهد آن شکی نیست چگونه با این مسأله مبارزه می‌کند با آن که

در افغانستان به عنوان کشوری که خیلی از این ساختارها و بسترها وجود ندارد و بار عمده بستر سازی های اجتماعی و فرهنگی به دوش دولت است اما چنین به نظر می رسد که انجیوها در حال انجام دادن وظایف دولت هستند و دولت سبک دوش شده ما می دانیم که امر تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش و معارف کاری نیست که یک یا دو انجیو بتواند آن را انجام بدهد. آیا کمیته مشارکت یا زنان دیگری کدام طرح و برنامه ی مشخص برای دولت برای این که دولت را مجبور بسازند تا به این نیازها پاسخ بدهد، دارند؟

**جواب:** چیزی که من می خواستم بگویم این است که متاسفانه بودجه حکومت در دست حکومت نیست بسیاری چیزها انجیویی شده من فکر نمی کنم باید دولت را سبک دوش کند اگر دولت استر تیژی خوب داشته باشد در اولویت خود تعلیم و تربیت جامعه خود را مد نظر می گیرد بدون این که فکر کند که کی در کجا چی کاری را انجام می دهد. متاسفانه ما یک حلقه رهبری خود خواهی را داریم که تنها به منفعت های خودشان اندیشیده اند و روی مسأله کلیدی که مسأله تعلیم و تربیت در افغانستان بوده کمتر مکث کرده اند، ملیون ها دالر روی ساختن یک نصاب تعلیمی مصرف شد تا در آخر روز دشمنان افغانستان را دوست افغانستان برای نسل آینده افغانستان تعریف کند حتی در همین قسمت هم علایق قومی افرادی که تعلیم و تربیت افغانستان را رهبری می کردند مدنظر گرفته شد. مثلاً ما لابی کردیم که در نصاب تعلیمی مسایل جنسیت مد نظر گرفته شود هر چند بسیار کوچک بودیم ما تلاش های خود را از جانب خود انجام دادیم اما متاسفانه این نتوانست زیاد عملی شود مثلاً همین نصاب تعلیمی با کیفیت بسیار پایین در پاکستان به چاپ رسید یعنی بودجه بسیار گزاف به تعلیم و تربیت در افغانستان پرداخته شده این هم این طور نیست که تمام بودجه به انجیوها داده شده و برای دولت نه، ولی دولت هم از این سو استفاده کرده فساد اداری مانع همین خواسته بسیار برحق جامعه افغانستان که تعلیم و تربیه است شده است. شما در امن ترین جای کشور که شمال افغانستان است و من بارها در پلخمري شاهد بودم که بچه ها در زیر خیمه ها درس می خوانند در جایی که می شود مکتب را به راحتی ایجاد کرد ولی چون حکومت افغانستان از ظرفیت لازم حکومت داری برخوردار نیست نتوانسته از بودجه دست داشته خود برای رشد تعلیم و تربیت در افغانستان استفاده کند. مکاتب را در جایی می سازند که هر روز شاهد به آتش کشیده شدن آن ها هستیم. بنابر فساد اداری، ظرفیت کم در وزارت تعلیم و تربیه، علایق قومی و فرقه ای که با وجود مصرف شدن ملیون ها دالر این ها نتوانستند هیچ کاری را انجام دهند.

## سیاست ورزشی یا رقابت با مردان

گفتگو با خانم عدرا جعفری

### عدرا جعفری

فعال حقوق زنان و اولین شهردار زن در افغانستان، از اعضای کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان و کمپاین ۷۵۰ زنان افغانستان

**سوال:** خانم عدرا جعفری لطفا خودتان را برای ما بیشتر معرفی کنید و از سابقه فعالیت های خود بگویید؟

**جواب:** نام من عدرا جعفری است. نزدیک به ۱۵ سال است که وارد فعالیت های اجتماعی و فرهنگی شده ام. در این مدت شاید بیش از ۵۰ درصد فعالیت های من در رابطه با حقوق زنان در جامعه بوده است.

**سوال:** الان به چه کاری مشغول هستید.

**جواب:** من در حال حاضر شهردار شهر نیلی در ولایت دایکندی هستم.

**سوال:** شما اولین شهردار زن در تاریخ افغانستان هستید، ممکن است در مورد این تجربه برای ما کمی صحبت کنید؟

**جواب:** شهردار شدن در کشوری مثل افغانستان فکر می کنم کار ساده ای نیست و زمانی که من برای اولین بار تصمیم گرفتم که شهردار باشم برای خود من هم یک مقداری این مساله نامانوس بود که آیا می توانم شهردار باشم؟ اما با توجه به این که من بیش از ۱۰-۱۲ سال سابقه کار در عرصه خدمات اجتماعی و کار با مردم داشتم و با توجه به شناختی که از کار شهرداری ها داشتم به عنوان نهادی که بسیار با مردم در ارتباط هست، با مشکلات مردم آشنایی دارد و با کمک مردم پیش می رود، حتی بودجه ای که در شهرداری ها به مصرف می رسد هم با کمک و همکاری مردم است که تمویل می شود و سپس برای رفاه

عمومی مردم شهر به مصرف می رسد، بنابراین فکر کردم که شهردار بودن چندان هم نمی تواند سخت باشد برای من که ۱۲ سال با مردم کار کرده ام و تا جایی که من خودم را می شناسم به هر حال در کار با مردم موفق بوده ام بنا قبول کردم. از طرفی سئوالی که برای من همیشه وجود داشت این بود که چرا در طول تاریخ در افغانستان شهردار زن نداشتیم و وقتی بحث از شهردار می شود همه ذهنیت ها روی مردها می رود به گونه ای که گویا تنها مردها می توانند شهردار باشند. بنا تصور کردم که اگر من خودم را برای شهردار شدن کاندید کنم و کار را شروع کنم به عنوان یک زن، چه قدر موفق خواهم بود؟ آیا ما زن ها که بیشتر در عرصه های اجتماعی فرهنگی و در حوزه مطالعه و زنان فعالیت داشته ایم می توانیم در عرصه هایی که نیازمند ارتباط مستقیم با مردم است هم موفق شویم یا نه؟ همه این سئوالات باعث شد که من خودم را آماده کنم و این کار را بپذیرم. خوب در جامعه افغانستان هم مردسالاری نهادینه شده است و این امر مشکلات خودش را دارد.

**سوال:** در طی این ۲ سال که شما به عنوان شهردار فعالیت کرده اید، چه دستاوردهایی داشتید و با چه چالش هایی رو به رو بوده اید؟

**جواب:** از دستاوردهای خود به عنوان یک شهردار راضی هستم اگرچه من به صورت خیلی قابل لمس و یا خیلی محسوس نتوانستم کارهایی را که مردم انتظار داشتند، انجام دهم. معمولاً مردم در افغانستان و مخصوصاً در مناطق محروم تر، توانایی و کار فرد را در کارهای عملی و قابل لمس فرد ارزیابی می کنند کاری مثل ساختن یک مکتب اما من در این زمینه کارهای قابل لمسی که مردم عامی به صورتی که با چشم ببینند انجام نداده ام البته بوده ولی خیلی کم. ولی در عوض کارهای اساسی تری برای این شهر انجام داده ام. شهر نیلی به عنوان یک شهر، اساس شهری ندارد. کاری که من انجام دادم این بود که برای اولین بار در افغانستان برای یک شهر نقشه پایه درست کردم این نقشه حداقل ۵۰ سال آینده این شهر را تضمین می کند. مستر پلان این شهر آماده بود اما تکمیل نبود و مشکلات تکنیکی زیادی داشت. ۴ سال بود که هر شهرداری که آمده بود نتوانسته بود این مشکلات را حل کند. خوشبختانه من توانستم این مشکلات را تمام و کمال رفع نمایم. الان این پلان کاملاً آماده تطبیق شدن است و بعضی زیربناهای شهری را سعی کردم طرح ریزی کنم که این ها جزو موفقیت های من به عنوان یک شهردار بوده است. و همچنین ولایت دایکندی را که یک ولایت تازه تاسیس و ناشناخته بود چه از طرف نهادهای بین المللی و چه از طرف نهادهای داخلی حتی از سوی دولت مرکزی توجه خاصی به آن نمی شد. من در این دو سال سعی کردم دایکندی را به



سطحی از توجهات این نهادها برسانم که اکثر نهادها و ارگان‌های داخلی و خارجی که در افغانستان فعال هستند حالا دیگر نمی‌توانند دایکندی را ندیده بگیرند. و جزو یکی از ولایت‌هایی است که باید در آن فعالیت شود. و این هم یکی از دستاوردهای من است که در این مدت ۲ سال من داشتم.

**سوال:** در واقع دایکندی را به یکی از اولویت‌های دولت افغانستان و جامعه بین‌المللی تبدیل کردید؟

**جواب:** دقیقا امروز دایکندی دارای موقعیتی است که هر دوستی که می‌خواهد در افغانستان فعالیت کند باید به این ولایت هم توجه کند.

**سوال:** خانم جعفری من مطلع هستم که شما به عنوان یک شهردار در دایکندی با مشکلات زیادی روبه‌رو هستید، از جمله تامین مالی بسیاری از مصارف شهرداری که باید خود شما آن را تامین کنید. شما چگونه این کارها را تنظیم می‌کنید؟

**جواب:** همانطور که شما می‌دانید شهرداری‌ها از لحاظ بودجه‌ای مستقل هستند و هر شهرداری باید از طریق عوایدی که به دست می‌آورد تمام مصارف داخلی و انکشافی خودش را بپردازد. از جانب دولت مرکزی هیچ نوع حمایت مالی هیچ شهرداری نمی‌شود. شهرداری شهر نیلی هم یک شهرداری تازه تاسیس در یک ولایت کاملا دور افتاده و محروم با مردمانی که کاملا اقتصاد ضعیفی دارند، هست. بنا زمانی که من آن‌جا رفتم شهرداری بودجه‌اش صفر بود و طبیعتا بدون بودجه نمی‌شد کار کرد و بعد با توجه به قوانین شهرداری‌ها نمی‌توانیم از دولت مرکزی انتظار بودجه داشته باشیم. بنا من تلاش کردم که از طریق نهادها، انجی‌او‌ها، ارگان‌ها و تمویل‌کننده‌های داخلی و بین‌المللی و مخصوصا خارجی‌ها پیش‌بروم و تمام احتیاجات یک شهرداری را از این طریق پوشش بدهم که خوب تا یک حدی موفق شدیم منتها رضایت بخش نبود به این دلیل که من تمام برنامه‌هایی را که به عنوان یک شهردار داشتم به دلیل کمبود بودجه نتوانستم تطبیق کنم. بسیاری از پروژه‌های عمرانی مورد نظر من نیاز به بودجه‌های کلان تری دارد که این بودجه‌های کلان تر بدون همکاری دولت مرکزی و تمویل‌کننده‌های خارجی امکان‌پذیر نیست. و من امروز بعد از ۲ سال نتایجی را دارم می‌گیرم که امیدوارم بعد از این دو سال کارهای زیربنایی عمرانی بیشتری انجام بدهم. حتی دو سال قبل بیشتر کارهای زیربنایی را به صورت اداری مشکلاتش را رفع کردم و ۲ سال طول کشید تا مشکلات اداری را حل کنم و الان آماده این هستیم و تلاش می‌کنم از بعد عمرانی و ساخت و ساز شهری پیش‌برویم.

**سوال:** همان طور که شما هم در ابتدای صحبت خودتان اشاره کردید که جامعه افغانستان یک جامعه مردسالار است، شما به عنوان یک شهردار زن با چه چالش هایی رو به رو بوده اید؟

**جواب:** مشکل این جاست که در افغانستان یک زمان است که ما شعار می دهیم و یک زمان است که ما واقعیت را می پذیریم. در مورد مساله زن تا آن جایی که من خودم در ارتباط بوده ام بیشتر مسایل به صورت شعاری مطرح بوده است. به عنوان مثال همیشه مطرح شده که خوب است زن در جامعه حضور داشته باشد، خوب است در مسایل سیاسی شرکت کند، زن خوب است که در پست های عالی کار کند اما تا زمانی که این زن تنها یک سمبل باشد و خیلی در تصمیم گیری های مردان دخالت نکند اما زمانی که شما به حیث یک زن از خود توانایی و خلاقیتی نشان دهی و پیشرفت کنی، در واقع تو مانند یک مرد به نقش اجتماعی خودت عمل می کنی و مساوی با مرد می شوی آن زمان دیگر یادشان می رود که شما یک زن هستی و شروع می کنند به مقابله کردن. انتظارات بیشتری از شما دارند، ما در افغانستان ۳۴ شهردار در مرکز ولایات داریم و بیش از ۱۵۳ شهردار در ولسوالی ها داریم. همه این ها مرد هستند و من تنها شهردار زن در افغانستان هستم اما وقتی که در زیر ذره بین رسانه ها قرار می گیریم فارغ از این که مشکلات و چالش های تو را به عنوان یک شهردار بررسی کنند (من هرگز نخواستم ام که من را به عنوان یک زن ببینند بلکه انتظار دارم در حیظه و مسایل شغلی باید صادقانه و کار من را بررسی کنند به عنوان یک شهردار نه به عنوان یک زن) اما رسانه ها همیشه من را سوال پیچ می کنند که تو برای مردم چه کردی؟ من هرگز ندیده ام که از دیگر شهرداران بپرسند که شما برای مردم چه کردید با این بودجه های هنگفتی که در شهرهای مزار شریف و قندهار و هرات و کابل داریم. اگر من شهردار می بودم در این مناطق شاید این مشکلاتی را که الان شهردارها دارند می داشتم اما به هر حال همان قدر می توانم بگویم که شاید موفق تر از امروز می بودم. من با دست خالی دو سال برای مردم کار کردم، رایگان هم به مردم خدمات دادیم و نتایجی را که شاید دوستان ما در ولایت دایکندی حضور دارند اگر یک شهردار مرد می بود شاید به دست نمی آورد. اما من با اراده و تلاش سعی کردم واقعا برای مردم کار کنم. این یک مساله که شما تا زمانی که نقش سمبلیک داری خوب هستی اما به محض این که به عنوان یک رقیب مطرح می شوی از هر راهی که ممکن باشد برای ضربه زدن به شما و خارج ساختن شما از صحنه انجام می دهند و هیچ ابایی از هیچ کاری ندارند. مشکل دیگری که دارم این است که معمولا وقتی دوستان رقبایی در مقابل شما پیدا می شود چون شما یک زن هستی یکی

از بزرگترین حربه‌هایی که خیلی خوب استفاده می‌کنند فلائی چون یک زن است نمی‌تواند کار کند و باید این طور، این طور و این طور باشد ولی هیچ وقت نمی‌آیند در مقابل کاستی‌ها از خدماتی که انجام داده‌اید صحبت کنند. معمولاً به صورت یک ابزار از زنان استفاده می‌کنند برای رسیدن به اهداف خودشان. به هر حال سعی می‌کنند در جامعه از لحاظ مبارزات رقابت‌هایی که بین زنان و مردان در هر پوزیشنی وجود دارد امروز می‌بینیم که متأسفانه یکی از رقابت‌های منفی که وجود دارد این است که در سطوح بالاتر و در جایی که مردان حضور دارند رو در رو با آن‌ها کار کنی! بنا بودن یک شهردار مرد بهتر از شهردار زن است. البته این دیدگاه عمومیت ندارد و بیشتر از سوی رقبا مطرح می‌شود. متأسفانه در افغانستان رقابت‌ها رقابت‌های منفی است. من به شخصه رقابت‌های مثبت را که باعث بلند رفتن ظرفیت‌ها و بهبود در توانایی‌ها و کیفیت کاری افراد و منابعی که می‌تواند به رشد شهر بیانجامد می‌شود، دوست دارم و هیچ ترس و هراسی هم از این نوع رقابت‌ها ندارم. ناراحتی من از این جهت است که چرا ما همیشه از راه رقابت‌های منفی به رقابت با یکدیگر می‌پردازیم.

**سوال:** شما حضور زنان و دختران را در شهری مثل نیلی چطور دید؟ چقدر زنان و دختران در عرصه‌ها و فضاهای اجتماعی و فرهنگی حضور دارند؟

**جواب:** در دایکندی جای خوشبختی است این که حضور زنان در نهادهای اجتماعی پذیرفته شده است منتها مشکلی که زنان در دایکندی دارند کم سواد و یا بی سواد است اما به خاطر شمار زیادی از دختران ولایت دایکندی همین اکنون محصل هستند و در دانشگاه‌های کابل یا ولایات دیگر در حال تحصیل هستند که این نکته خوبی برای آینده این ولایات و زنان است منتها چیزی که من به عنوان شهردار می‌بینم این است که کمبود مکاتب، نبود سیستم آموزشی مشخص و روش آموزشی درست برای تحصیل، کمبود امکانات تحصیلی و نبود معلمین مسلکی باعث شده سطح سواد اگرچه از لحاظ کمی بالا رفته باشد اما از لحاظ کیفی بسیار پایین باشد. و زمانی که ما از این مکاتب فرضاً حتی دخترانی را که فارغ‌التحصیل می‌شوند از صنف ۱۲ یا حتی دانشگاه، کیفیت سواد را که ما از یک فرد تحصیل کرده انتظار داریم نیست و این بزرگترین مشکل ماست.

**سوال:** یعنی عدم دسترسی به خدمات و امکانات آموزشی هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی عمده‌ترین مشکل زنان و دختران در این ولایت است؟

**جواب:** امکانات آموزشی در این ولایت وجود دارد اما هم دسترسی به خدمات ناکافی

است و هم از لحاظ کیفیت آموزشی در سطح پایین است.

**سوال:** آیا شما آماری از تعداد باسوادان در شهر دایکندی دارید؟

**جواب:** دقیقا نه متاسفانه نداریم.

**سوال:** خانم جعفری قبلا که با هم دیگر صحبت کرده بودیم شما از تجربه ها و فعالیت های خودتان در دوران مهاجرت در ایران گفته بودید و اشاره کرده بودید به یکی از مدارس خودگران که برای مهاجرین افغان ایجاد نموده بودید و خودتان هم آن را اداره می کردید. لطفا کمی از این تجربه خود با ما بگویید.

**جواب:** البته آن زمان من خیلی جوان بودم. من زمانی که مدرسه خودگردان را ایجاد کردم تقریباً صنف ۱۱ مکتب بودم. یکی از انگیزه هایی که باعث شد من این مکتب را باز کنم و صادقانه برای کودکان مهاجر افغانستان کار کنم این بود که می دیدم شمار زیادی از هم وطنان من هر روز به خاطر نداشتن کارت شناسایی یا هویت که سازمان ملل به مهاجرین می داد از تحصیل باز می ماند و از مدرسه محروم می شوند و شمار روز افزون اضافه شدن به کودکان کوچه و کودکانی که به سمت کار می رفتند و سرگردان در کوچه ها بودند زیادتر می شوند. با تعدادی از دوستان دور هم جمع شدیم و فکر کردیم درست است که ما نمی توانیم کیفیتی را که در مدارس ایرانی وجود دارد برای آن ها ایجاد کنیم اما به حیث فردی که تا صنف ۱۱ مکتب درس خوانده ایم پس واقعا نتیجه این ۱۱ سال مکتب چه بوده است؟ آیا من می توانم حداقل چند نفر از هموطنان خودم را باسواد بسازم و برای آن ها امکانات هر چند کوچک تحصیلی ایجاد نمایم؟ بنابراین، این مسأله باعث شد که ما تعدادی از دختران و پسرانی که برخی تا صنف ۱۱ درس خوانده بودند و برخی نیز فارغ التحصیل صنف ۱۲ بودند شروع کردیم به این که خوب ما این مدرسه را ایجاد می کنیم و فکر می کنیم از هیچ بهتر خواهد بود. بنا شروع کردیم و خوشبختانه با تقاضایی که مردم داشتند و استقبالی که از این مدرسه کردند ما تقریباً سالانه بطور متوسط ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ دانش آموز داشتیم و در مدت ۷ سالی که من مسئول این مدرسه بودم ما بیش از ۱۰ هزار شاگرد را تا صنف ۹ مکتب با بهترین معدل فارغ دادیم که امروز شمار زیادی از شاگردانی که از این مدرسه فارغ شده اند یا دانشجو هستند در کشورهای مختلف و افغانستان و یا تعداد زیادی از آن ها که فارغ التحصیل شده اند وارد عرصه کار شده اند. من این را زمانی مطلع شدم که نام من به عنوان اولین شهردار زن بر روی سایت ها آمد و در نشرات و جراید مطرح شد من پیام های تبریک زیادی را از سراسر دنیا گرفتم که بیشتر آن ها از همان دانش آموزانی بودند که مدتی را

در آن مدرسه درس خوانده بودند این پیام‌ها نشان داد کاری که من در آن زمان انجام داده بودم نتیجه اش بعد از چندین سال آشکار می‌شد و به جرات می‌توانم بگویم که این بزرگترین ارزش، دستاورد و خبر خوش در زندگی من بوده که شاگردان من حتی در سطح دکتری دارند به تحصیلات خودشان ادامه می‌دهند.

**سوال:** خانم جعفری مهاجرین در هر کشوری که باشند به هر حال با مشکلات عدیده‌ای مواجه‌اند به ویژه مهاجرینی که فاقد کارت هویت باشند، چگونه شما امر آموزش را در اولویت نیازهای کودکان مهاجر تشخیص دادید؟

**جواب:** به خاطر این که من فکر می‌کردم که اگر جامعه‌ای از لحاظ آموزشی و تحصیل رشد یابد، اساس و زیربنای آن جامعه به صورت درست پیش می‌رود. جنگ‌هایی را که در افغانستان اتفاق می‌افتاد، مشکلاتی را که امروز می‌بینیم، در آن زمان به این نتیجه رسیده بودم. اگر چه از لحاظ سنی و کم‌تجربگی نمی‌توانستم مسایل سیاسی را تحلیل کنم اما مسایل سیاسی را دنبال می‌کردم. به این نتیجه رسیدم که اگر ما یک جامعه‌ی تحصیل کرده و آگاه می‌داشتیم شاید هرگز به این مسیرها نمی‌افتاد. اما علی‌رغم فرهنگ و پیشینه قوی که ما داشتیم چون جامعه‌ی ما دچار چند دستگی بود، فرهنگ، هویت و هر آن چه ما از گذشته داشتیم از بین رفت. در طول این سال‌ها یک نوع بی‌هویتی در ما به وجود آمد. و این بی‌هویتی اساس هرج و مرج و جنگ است. وقتی که به این چیزها فکر می‌کردم، به این نتیجه رسیدم که تنها چیزی که می‌تواند آینده‌ی کشورمان را از چند دستگی و مشکلاتی که در طول دوران جنگ داشتیم، رهایی بخشد یکی از عوامل آن با سواد بودن افراد جامعه‌ی ما است. اولین مشکلی که در آن زمان برای ما ایجاد شد این بود که دولت ایران این مدرسه‌ها را به هیچ‌عنوان به صورت قانونی نمی‌پذیرفت. هر روز ما پرسش‌های زیادی را پاسخ می‌دادیم. با توجه به تمام مشکلاتی که داشت برای من لذت بخش‌تر این بود که وقتی که یک صنف سه در چهار داشتیم در داخل آن ۵۰ نفر بود. در حالی که در مدرسه‌های ایران در داخل یک صنف ۲۰-۲۵ نفر بود ولی ما ۵۰- تا ۶۰ نفر را مجبور بودیم بنشانیم به خاطر این که با سواد شوند. در مدت شش ماه برنامه‌ای داشتیم که بعضی شاگردانی که استعداد خوب دارند، این‌ها را به صورت خصوصی‌تر تدریس کنیم. بعضی این‌ها در طول یک سال دو صنف را می‌خواندند. زمینه‌ای پیش آمد که مدرسه‌ی ما با یکی از مدارس ایرانی وقتی مسابقه دادیم از لحاظ علمی، اول شدیم. با توجه به این که من معلم لیسانس نداشتم، امکانات تحصیلی برای شاگردان مهیا نبود. ما آن چه را که در مکتب آموخته بودیم همان‌ها را برای شاگردان آموختانیم. حتا ما کتاب از انبار مدرسه‌هایی که یک مقدار

در ارتباط بودیم می آوردیم، کتاب های کهنه ای که بوی نم می داد توزیع می کردیم و با آن ها درس می دادیم. وقتی نتیجه را می دیدیم، که شاگرد با این وضعیت نمره ی بهتر می گیرد، نقطه ی امید برای ما بود. شما می بینید که همه شاگردهایی که با کتاب های نمناک کتاب خواندند، الآن دکتر می شوند. این دکتر شدن ارزش دارد.

**سوال:** به نظر من آشکار است که اداره کردن مدرسه ای که دولت آن را غیرقانونی می داند کار ساده ی نبوده، هم از لحاظ مالی، هم از لحاظ اداری،... می خواهم ببینم که خود مردمی که فرزندان شان نزد شما درس می خواندند با شما چه همکاری هایی داشتند؟

**جواب:** ما از لحاظ مالی وابسته به مردم بودیم. کاری که صادقانه باشد خدا هم کمک می کند من وقتی که این مدرسه را شروع کردم هیچ پولی نداشتم، شاگرد صنف ۱۱ بودم و از یک خانواده ی متوسط. فکر نمی کردم خانواده ی من بتواند یک هزینه ی دیگر را تحمل کند. وقتی که با ۱۰ نفر شاگردان مکتب، فارغ صنف دوازده و ... قرار شد جایی را اجاره کنیم، بعد هزینه ها را از خود مردم بگیریم. اما شرایط را به مردم بگوئیم. آیا شما دوست دارید که فرزندان شما بی سواد بمانند و یا حداقل باسواد شوند. در اوایل سخت بود از جیب خود پول می پرداختیم. اما بعد ما با ایجاد انجمن های خانواده، مکتب و والدین کاری کردیم که بخش کلانی از کارهای مکتب به دوش خود والدین افتاد. و خود والدین بودند که حاضر می شدند یک سلسله کارها را انجام دهند. یک گوشه از دیوار مکتب ما فروریخته بود. ما پولی برای ترمیم آن نداشتم. اما مردم خودشان جمع آوری کردند. این ها خودشان هزینه و مصارف را متقبل می شدند. مثلاً چوکی کهنه ی که در مدارس دیگر شکسته بود می آوردیم، به طور مثال پدر یکی از شاگردان ما جوش کار بود می آمد از صبح تا بیگاه چوکی های شکسته را ترمیم می کرد. بعد از این که ما هم یک مقدار کار کردیم و یک سری نقطه ضعف های خود را پیدا کردیم. نه تنها این که با فرزندان کار کنیم. تلاش کردیم با خانواده ها هم کار کنیم. در جامعه ی ایران ما استادانی را پیدا کردیم که دکتر بودند، جامعه شناس بودند همه کسانی که در یک زمانی در افغانستان برای خود کسی بودند. آن جا یک آدم بیکاری بود که هیچ کاری نداشت. از آن ها دعوت می کردیم به حیث کارشناس و استاد که می آمدند یک ساعت، دو ساعت برای پدرها و مادرها صحبت می کردند، روش تعلیم و تربیه و روش های مختلف را صحبت می کردند. این استادان استقبال هم می کردند که وقتی می آیند در جمع ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفری صحبت کنند. این طور شخصیت ها هم به ما کمک می کرد که بتوانیم جامعه ی خودمان را از این خلأ که در ایران به وجود آمده بود رها

سازیم و هم افرادی را که داشتند گوشه نشین می شدند یک بار دیگر پیش چشم مردم عرض اندام کنند.

**سوال:** فکر می‌کنم از این مدارس خود گردان زیاد بوده در ایران؟

**جواب:** فقط در مشهد حدود ۱۴ مکتب بود.

**سوال:** این‌ها نقش اساسی در باسواد ساختن افغانستانی‌هایی که در ایران مهاجر بودند، داشتند؟

**جواب:** دقیق شاید هر مدرسه‌ی خود گردانی که در ایران بود سالانه حدود ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ شاگرد داشتند که در باسواد سازی نقش اساسی داشتند.

**سوال:** برای من سوال این است که مردمی که در مهاجرت با سختی‌های زیادی روبرو هستند و زندگی سختی را می‌گذارند خودشان علاقمند می‌شوند که در امر سواد فرزندان خود سهم بگیرند، قطعاً برای خانواده‌ها پرداختن این هزینه‌ها مشکل بوده اما هر کس با هر کاری که داشته سعی می‌کرده گوشه‌ای از این کار را بگیرد چرا که به نظرش این امر مهم بوده است. اما چرا آموزش از طرف همین مردم به عنوان خواست مردم مطرح نشد؟

**جواب:** البته آموزش به عنوان یک خواست مطرح بوده و مطرح شده است این را نمی‌توانم بگویم که این مساله در تمام افغانستان موجود بوده است. این مساله بر می‌گردد به میزان امنیت در یک کشور. در ایران امنیت موجود بود مردم ما کار می‌کردند و یک مقدار پول هم داشتند برای مصرف خود. یک تعداد از دوستان ما حتا تجارت می‌کردند و وضعیت خوب داشتند. این مساله برای ما خیلی کمک کرد. به خصوص در پرداخت شهریه‌ی کسانی که نداشتند. ما بچه‌های یتیمی داشتیم که نمی‌توانستند هزینه‌ها را پرداخت کنند. اما از این طریق می‌توانستند کمک دریافت کنند. حتا به خانواده‌های فقیر کمک می‌کردند.

اما در افغانستان مشکلی که وجود دارد امنیت است. در بسیاری از مناطق افغانستان متأسفانه ما امنیت نداریم اگر شما می‌بینید که در جنوب مردم تمایل به رفتن فرزندان شان به مکاتب ندارند، عدم امنیت است. یک خانواده ترجیح می‌دهد که فرزندش به مکتب نرود اما کشته نشود. در مناطقی که امنیت وجود دارد، مردم شدیداً تشنه‌ی فراگرفتن دانش هستند. در دایکندی ما مکتب نداریم. در زیر خیمه‌های تکه پاره و زیر درخت بچه‌ها درس می‌خوانند. و هر روز عطش شان به یادگیری بیشتر می‌شود. ما چیزی در حدود شاید صد و پنجاه هزار نفر، ما دانش آموز ابتدایی و لیسه داریم. و

در سال گذشته ولایت دایکندی در امتحان‌های کانکور سراسری افغانستان اول شد. این نشان می‌دهد که علاقه به تحصیل زیاد است. اما زمینه‌های آن نیست. نه در دانشگاه‌های دولتی افغانستان، دانشگاه ظرفیت پذیرش دانشجوی زیاد را ندارد. استادانی که تدریس می‌کنند آن علم و دانش لازم که یک دانشجو را اقناع کند ندارند دانشجو کسی است که دنبال دانش است و می‌خواهد فراتر از آن چه که دارد بیاموزد. متأسفانه تعداد زیادی از استادان ما روش تدریس شان با سی یا چهل سال پیش هیچ فرقی نمی‌کند و هیچ گاهی به خود فرصت نمی‌دهند که خود را با وضعیت امروزی بروز دهند. جزوه‌هایی را که ما می‌بینیم در دست دانشجویان همان جزوه‌هایی است که مال ۵۰ سال پیش است. حد اقل سی سال پیش. منی که نسل نو هستم یک قدم پیش تر از استاد خود هستم. وقتی در یک دانشگاه چیزی برای من عرضه نمی‌شود. یک روز، دو روز، روز سوم خسته می‌شوم. فقط چیزی که برای ما مهم است مدرک است که از دانشگاه به دست بیاوریم. چرا که ما بیشتر مدرک گرا شدیم تا این که بخواهیم از لحاظ تحصیلی و با سواد کردن افراد تلاش کنیم. متأسفانه دانشگاه‌های افغانستان باسواد نمی‌کنند فقط برای آن‌ها مدرک می‌دهند. این مشکل اساسی است که هر روز مردم اهمیتی را که سواد و دانش و آموزش دارد برای مردم از بین می‌رود.

**سوال:** در افغانستان اصولاً خانواده‌ها اگر امکان این را نداشته باشند که همه فرزندان شان را به مکتب بفرستند، ترجیح می‌دهند که پسران خود را به مکتب بفرستند، با چنین پدیده‌ای در میان مهاجرین هم شما رو به رو بودید وقتی که مدرسه داشتید؟

**جواب:** بلی این برمی‌گشت به خانواده‌هایی که از لحاظ اقتصادی مشکل داشتند. خانواده‌هایی که نمی‌توانستند از لحاظ اقتصادی شهریه‌ی تمام فرزندان خود را بپردازند، می‌دیدند که چون دو پسر و سه دختر دارند سعی می‌کردند اولویت را به پسر بدهند. به خاطر این که ذهنیت در افغانستان به گونه‌ای دیگر است: پسر وقتی بزرگ می‌شود مسوولیت خانواده، پدر و مادر به دوش پسر می‌افتد ولو این که ازدواج کرده باشد. بنابراین، اگر پسر باسواد باشد فردا شغل بهتری می‌تواند به دست بیاورد. و این شغل بهتر باعث آمدن درآمد بهتر به خانواده می‌شود. اما دختر بعد از بیست تا بیست و پنج سال ازدواج می‌کند وقتی که ازدواج کرد تمام تعلق‌هایی که دختر دارد مربوط به خانواده‌ی شوهرش می‌شود. چه باسواد باشد چه بی‌سواد باشد. به این خاطر است که تمایل بیشتر به بچه‌های ذکور است.

**سوال:** شما خودتان وقتی که به این چنین مشکل‌ها رو به رو می‌شدید چه راه



## کارهایی داشتید؟

**جواب:** ما مطالعه می کردیم اگر می دیدیم خانواده ای به خاطر مسایل اقتصادی چنین کاری می کند با کسانی که در سطح اقتصادی بالاتری بودند صحبت می کردیم و آن ها را متقاعد می کردیم. علاوه بر این که شهریه ی فرزند خود را می پردازند. یک یا دو کودکی را که خانواده اش به خاطر عدم استطاعت مالی فرزند خود را به مدرسه نمی فرستد آن ها را پوشش بدهیم. که این موفقیت آمیز بود ما افرادی داشتیم که تا ده نفر را پوشش می دادند. حتا ما بعضی وقت ها همین افراد را می دیدیم که در طول یک سال هم نمی توانند شهریه ی یک فرد را بپردازند. می گفتم دفعتاً برای ده نفر یا پانزده یا بیست نفر شاگرد لباس مکتب و لوازم مکتب تهیه کنند. و این کار را با کمال میل می کردند. بعد یک مورد دیگر این بود که با خانواده ها صحبت می کردیم و آن ها را متقاعد می کردیم. علاوه بر این که شهریه ی فرزند خود را می پرداختند یک یا دو تا از کودکانی را که خانواده اش به خاطر عدم توانایی مالی فرزند خود را به مدرسه نمی فرستد آن ها را پوشش بدهند. که این بسیار موفقیت آمیز بود.

**سوال:** شما بعد از این که به افغانستان برگشتید فعالیت های عیدیه ای داشتید، به ویژه در زمینه ی سیاسی فعالیت کردید. وضعیت در افغانستان را چگونه ارزیابی می کنید؟

**جواب:** من در افغانستان فعالیت های خود را به حیث نماینده ی لویه جرگه (مجلس بزرگ) اضطراری شروع کردم. نماینده ی مهاجرین در این جرگه بودم. نخستین تجربه ی من در افغانستان بود. تجربه ی خیلی خوبی بود به خاطر این که من یک باره در مکانی مثل لویه جرگه ی اضطراری بیش از یک هزار و پنج صد نفر را در یک جا دیدم و این ها کسانی بودند که مثلاً تا دیروز با هم جنگ داشتند، با هم مشکلات داشتند. احزاب مختلف، گروه های مختلف با سیاست های مختلف، زبان های مختلف و مردم از اقوام مختلف برای من خیلی جالب بود ما افغانستانی هایی که تا دیروز همه ی ما دست به سلاح گرفته بودیم و با هم می جنگیدیم امروز همه با هم نمی دانستم چرا سلام می کردیم و همدیگر را به آغوش می پذیرفتیم. و این برای من عجیب بود. ولی خیلی تجربه ی قشنگی بود. از این جا بود که من کم کم اگرچه دوران مهاجرت یک مقدار مرا ساخته بود. مشکلاتی که من در دوران مهاجرت دیدم من آن دختر بیست و دو ساله نبودم. شاید فراتر از سن خود یک چیزهایی را درک می کردم. اما وارد شدن در این جرگه مرا خیلی ساخت. در واقع از حوزه ی اجتماعی وارد حوزه ی سیاسی شدم. این جا بود که من با مطالعه ی گروه ها، اقوام و سیاست های شان و این که چه خواسته هایی

دارند. به جایگاه‌های آن‌ها پرداختم و کم کم به هر حال آغشته ی سیاست شدم.  
**سوال:** شما در کدام سال در جرگه اشتراک کردید؟ می‌خواهم ببینم آن زمان چه چشم اندازی برای زنان تصور کردید وقتی که وارد لویه جرگه شدید و الان آن را چگونه می‌بینید؟

**جواب:** سال ۱۳۸۰ بود. من واقعاً امیدوار شدم. مسلماً من پیش از این از افغانستان می‌شنیدم، مطالعه هم کرده بودم، اما می‌گویند آن چه را دیدن کند ادراک آن سال‌ها نتوان نمودن با بیان. من آن‌جا دقیقاً شنیده‌ام، گفته‌ام، و بیان‌های خود را لمس کردم در لویه جرگه و کم کم برخوردی را که در لویه جرگه ی اضطراری با زن‌ها شد مرا واقعاً امیدوار ساخت که ما زن‌ها اگر یک مقداری خودمان توانایی داشته باشیم و بخوایم می‌توانیم از همین جوی که به وجود آمده به نفع خود استفاده کنیم. اگرچه در آن‌جا طیف‌های مختلفی بودند. یک تعداد بودند که حتا نمی‌خواستند مستقیم به او نگاه کنند. و با او صحبت کنند. اما یک تعدادی بودند که چادر داشتن زن یا نداشتن زن برای شان اهمیتی نداشت. یعنی ما این‌طور طیف‌های متضادی در مجلس اضطراری داشتیم. وجود نیروهای خارجی خودش پشتوانه‌ای بود برای زن‌ها که بتوانند از این مساله استفاده کنند، (نه سوء استفاده) به نفع رشد و توان مندی خودشان.

**سوال:** الان بعد از ۹ سال که از آن مجلس می‌گذرد شما فکر می‌کنید که چه قدر به آن جایگاهی که در ابتدا تصور می‌کردید زنان افغانستان نزدیک شدند. چه قدر در آن مسیر گام برداشته شد؟

**جواب:** متأسفانه من این‌جا فکر می‌کنم ما نمی‌توانیم دیگران را مقصر بدانیم. مقصر اصلی در این دوران خود ما زن‌ها بودیم. نتوانستیم آن‌طوری که باید از فضای موجود استفاده کنیم در جهت توان‌مند سازی خودمان. ما می‌توانستیم از این جو به نفع خودمان استفاده کنیم. حالا به طرفندهای مختلفی که به هر حال زن‌ها باید به یک‌جا می‌رسیدند. چون ما یک نیروی عظیمی از جامعه ی بین‌الملل را همراه خود داشتیم که پشتوانه ی ما زن‌ها بود. شما می‌دانید که هیچ برنامه‌ای در افغانستان تصویب نشد، هیچ کمکی به افغانستان وارد نشد، مگر این که زن‌ها بخشی از این کمک‌ها باشند. اما متأسفانه ما در طول این مدت فقط یک سمبول بودیم و از ما به عنوان یک ابزار استفاده شد که بلی ما زن‌ها را قبول داریم و ما زن‌ها را جایگاه می‌دهیم، موقعیت برای شان می‌دهیم، وضعیت سیاسی را برای شان می‌دهیم، اما هیچ‌گاهی خود ما آن‌طور که باید نخواستیم. می‌دانید که همه چیز را به آدم‌ها هدیه نمی‌دهند یک مقدار آدم‌ها هم

باید تلاش کنند. بنابراین، اگر دیگران حاضر بودند که برای ما یک تحفه ی بدهند ما خودمان نتوانستیم بگیریم. این مشکل از خود ما زن‌ها تا حدی است. اما یک مقدار این‌ها هم بر می‌گردد برای این که از لحاظ تفکر، جامعه ی ما نزدیک بر این شده که زن‌ها باید به این وظیفه برسند؟ زن‌ها لیاقت و توان را دارند؟ متأسفانه از لحاظ فکری چه در بین دوستانی که در عرصه ی سیاسی کار می‌کنند و چه آن‌هایی که در مسایل فرهنگی کار می‌کنند هنوز این باور وجود ندارد که زن‌ها هم بخشی از این جامعه هستند و باید هم باشند. همه حرف‌ها در شعار است. گفته می‌شود ما زن‌ها را قبول داریم، زن‌ها باید باشند، ما برای شان این وظیفه‌ها یا موقف‌ها را می‌دهیم. ولی همین مرد اگر در داخل خانه اش بروید می‌بینید که با خواهر یا همسر خودش آن طوری که شأن یک انسان باشد رفتار نمی‌کند. به هر حال یک جایی این حس وجود دارد که تو زن هستی و من فردی هستم که در جامعه مطرح هستم چند نفر مرا می‌شناسد پس وقتی شما می‌روید نباید این کار را بکنید. نباید این طور باشید، نباید شما را در فلان جا ببینند. در عرصه ی اجتماعی هم همین گونه است. یک مقدار خود زنان مقصر بودند، یک مقدار جو مرد سالارانه و جوی که در افغانستان حاکم است ما نمی‌توانیم انکار کنیم که دموکرات‌ترین مردان ما در پس منظر ذهن شان این است که تو زن هستی و زن یعنی یک عنصری که نمی‌تواند کاملاً از توان مندی‌های خودش استفاده کند. مساله ی سوم این بود که زنان ما از لحاظ تحصیل به آن حد از توانایی نرسیده‌اند. ما زنان تحصیل کرده ی زیادی داریم که حتا دکترا هم دارند اما تا جایی که من مطالعه دارم متأسفانه بیشتر مدرک داریم تا سواد ما سواد سیاسی نداریم در بین زنان ما بسیار کم است، سواد اقتصادی ما کم است، زن اقتصاد دان نداریم و بیشتر زنان ما سعی کردند که ان جی او دار باشند. تا این که سیاست بکنند و سیاست بیاموزند. این در بین جامعه ی ما وجود دارد. ما زنان یک مقدار ریسک کم تر می‌پذیریم. در جامعه ای مثل افغانستان سعی می‌کنیم که از کنار خطر آهسته تیر شویم که این خطر به ما آسیب نرساند. بنا وقتی که هر کدام از ما زن‌ها به فکر این باشیم که باید از بیخ گوش خطر آهسته گذشت تا آسیبی به من و خانواده ی من نرسد. مسلماً ما به جایی نخواهیم رسید و آن انتظاری که از جامعه ی زنان در طول ۹ سال داشتیم دیگر نداریم. و روز به روز هم ناامنی‌ها بیشتر شده و حضور زنان کم رنگ تر می‌شود به جای آن که پر رنگ تر ببینیم.

**سوال:** همان طور که شما هم در صحبت‌های خود اشاره کردید، تجارب دیگری هم زنان در داخل افغانستان داشتند مثلاً مدارس زیر زمینی درست کردند، فعالیت‌های داوطلبانه به هر حال وجود داشته است. و حرکت زنان برای رسیدن به حقوق برابر چیزی

نیست که از سال ۲۰۰۱ شروع شده باشد، قبل از آن نیز وجود داشته. اما اتفاقی که می افتد در سال ۲۰۰۱ به این طرف سرریز شدن بودجه های خارجی به این کشور است. که باعث شده فعالیت های داوطلبانه کم تر شود. به قول شما زنان به ان جی او داری مشغول شدند. شما این را چه گونه ارزیابی می کنید؟ یعنی اگر قرار باشد که نخبگان یک جامعه در ان جی او ها و به صورت پروژه هایی روی مسایل کار کنند و بدنه ی اجتماعی جامعه هم از این ها جدا بماند طبعاً جامعه آسیب می بیند؟

**جواب:** البته از سال ۲۰۰۱ به این طرف یک سلسله نکات مثبت و یا فضاهایی باز شد که زنان بتوانند بازتر کار کنند و یک مقدار بهتر بتوانند فعالیت کنند. اما از طرف دیگر یک سلسله ضررهایی هم داشت. سرازیر شدن پول ها به نام ظرفیت سازی زنان، به نام توان مند سازی زنان و به نام هایی دیگر که از لحاظ اقتصادی زنان را توان مند بسازند این ها باعث شد که یک تعداد از زن هایی که حداقل نخبه تر بودند نسبت به دیگر زنان یک مقدار چیزهای بیشتری را درک می کردند از مشکلات زنان بیشتر هدایت به سمت این که چه گونه بودجه ها را از طریق پروژه ها دریافت کنند، شوند. این جا دیگر مطرح نبود که واقعاً نیاز جامعه چیست؟ مهم این بود که این پول ها باید مصرف شود و این که در کجا و چه گونه و باز دهی آن چه گونه است؟ مهم نیست. این باعث شد که در بین تعداد زیادی فرهنگ از خود گذری و فرهنگ داوطلبانه کار کردن از بین برود. و این که فرهنگ فکر کردن به این که چه نیازی وجود دارد. این پول ها پشت سرشان برنامه ریزی شده است یعنی شما را دریک چارچوبی قرار می دهد که شما نمی توانید فراتر از این بروید و یا فکر کنید. اگر از این چارچوب فراتر فکر کنید این پول به دست شما نمی افتد. بنابراین، من که به عنوان یک فعال حقوق زن کار می کنم بیشتر فکر می کنم که در این چارچوب باید برنامه بریزم و کار کنم که این پول را بگیریم. در صورتی که ممکن است در یک ولایت نیازش چیزی دیگری باشد. پول برای تحصیلات است، اما آن شهر نیاز دارد به امکانات صحی، تحصیلات صحی ولی چون این جا گفتند باید تحصیلات باشد پس بنابراین، من خود را می کشم به خاطر این که ده تا پانزده کورس سواد آموزی در این شهر داشته باشم بدون این که باز دهی داشته باشد. اما در مقابل آن یک شهر دیگر نیاز به چیزی دیگری دارد. اما خواست چیز دیگری است. این ها باعث شد که متأسفانه به این ضربه زد که زن ها نیازشان را بیشتر بشناسند و بتوانند بیشتر از این فضای موجود استفاده کنند. اگر این جو ادامه پیدا کند و زنان ما فقط فکر کنند که ما برای رسیدن به حقوق برابر چه باید بکنیم؟ اگر فقط بر اساس این پروژه ها باشد ما به هیچ جایی نمی رسیم. و یک روزی می رسد که متأسفانه

این فضای فعلی هم از دست ما می‌رود. و بیشتر به یک تعداد زنان دلال تبدیل می‌شویم تا مدافع حقوق زنان باشیم و بخواهیم برای زنان کار کنیم. بیرون رفت از مشکلات زنان و رسیدن به حقوق برابر همیشه به قربانی نیاز دارد، نیاز به از خود گذشتن دارد، نیاز به کار خیلی زیاد دارد این روند را با این پول‌ها نمی‌شود به جای برسانید. ممکن است مشکل آنی و لحظه‌ای را برای زنان حل کنید که هنوز هم می‌بینیم که هیچ مشکلی را زنان حل نکردند. ما از لحاظ سواد روز به روز بی‌سواد تر می‌شویم، به خصوص زنان. همان‌های که تحصیل کردند بی‌انگیزه تر می‌شوند. ما همین حالا بسیار زنان با سواد را داریم که تحصیل کرده‌اند و مدرک کارشناسی ارشد دارند ولی در خانه نشستند وقتی می‌گویید چرا می‌گویند کار نیست. یا این که می‌گویند چه کار کنیم. دیگر یک تعداد خانم‌هایی که فرضاً یک مقداری از لحاظ تفکر بهتر می‌اندیشند این‌ها چسبیدند به آن جی او داری. و دارند آن جی او می‌چرخانند و این آن جی او داری هیچ مشکلی را حل نمی‌کند بلکه زن‌ها را تنبل تر می‌کند و مفت خورتر می‌سازد. ما همیشه در این مدت نه سال یاد گرفتیم همه چیز را برای ما آماده برای ما بگذارند و بعد ما بیاییم بگوییم خوب است یا بد است. هیچ وقت خودمان نگفتیم که فلان آن جی او یا کشوری که شما برای زن‌ها بخشی را اختصاص داده‌اید. برنامه بدهیم برای شان. مثلاً مشکل زن‌ها در فلان ولایت این است. ما نیاز به این رقم برنامه‌ها داریم. این برنامه‌ها را شما باید در این ولایت پیاده کنید. این برنامه‌ها باید در این ولایت پیاده شود. لازم نیست که در تمام ولایت‌های افغانستان به صورت هم‌زمان یک برنامه پیش برود اگر به این حالت می‌رسیدیم شاید امروز اوضاع این‌گونه نبود. اما امروز متأسفانه من روز به روز وضعیت را به ضرر زن‌ها می‌بینم تا به نفع زن‌ها.

**سوال:** با چند نفر از خانم‌هایی که صحبت می‌کردم آن‌ها معتقد بودند که ما در افغانستان جنبش زنان داریم. آیا شما فکر می‌کنید که ما در افغانستان واقعاً جنبش زنان داریم؟

**جواب:** متأسفانه نداریم. چون جنبش زنان جنبشی است خود جوش باشد بدون این که پروژه‌ای فکر کند، بدون این که فکر کند از کجا باید پول را تامین کرد تعدادی باید داو طلب باشند، مشکلات را باید بررسی کنند، هدف مشترک داشته باشند، خواست مشترک داشته باشند. و واقعاً برای رسیدن به آن اهداف مشترک و رهایی زنان از آن مشکلات باید مبارزه کنند که ما چنین چیزی متأسفانه نداریم. ما شاید موسساتی داشته باشیم که به گونه‌ای در این زمینه‌ها کار می‌کنند اما این‌ها جنبش نیستند. جنبش فعالیت غیر وابسته به پروژه است و غیر وابسته به کدام آن جی او یا نهاد دیگر. جنبش

ها معمولاً خود جوش است. و بیشتر دواطلبانه صورت می گیرد که ما در افغانستان نداریم.

**سوال:** شما در شهرداری چقدر روی مسایل اجتماعی و مدنی کار کرده اید؟

**جواب:** شهرداری ها می دانید که وظایف مختلفی دارند و شهرداری در یک شهر وقتی که ایجاد می شود تمام فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، و مدنی که در یک جامعه برگزار می شود به نوعی شهرداری در آن دخیل است و باید در آن کار کند. البته در افغانستان مردم چنین فکر نمی کنند. فکر می کنند شهرداری ها باید فقط جاده بسازند، زمین توزیع کنند، همیشه باید ساخت و ساز داشته باشند. کاری به مسایل فرهنگی و اجتماعی و یا فعالیت های مدنی نباید داشته باشند در صورتی که یکی از اساسات و وظایف اصلی شهرداری ها در تمام دنیا رسیدگی به مسایل فرهنگی، اجتماعی و فعالیت های مدنی است. من زمانی که شهردار شدم دیدم که در ولایت دایکندی باید یک کاری کرد و باید زن ها از لحاظ تفکر با وجودی که فضا باز است اما فکرها همه بسته و منجمد شدند. و همه فکر می کنند که همه دنبال آن باشند که کدام پروژه را از کجا بگیرند و چگونه مصرف کنند. فکر کردم که این شهر یک مقدار تکان بخورد و یک مقدار زن ها و مردها به فکر بیفتند که چه باید کرد. نزدیک کمپاین منع خشونت علیه زنان بودیم و هر سال مخصوصاً در تمام ولایت ها سعی می کنند این مناسبت ها را به صورت سمبولیک هم که شده انجام دهند. یکی از وظایف ریاست زنان این است که مناسبت هایی که در رابطه با زنان است برگزار کنند. من فکر کردم این برنامه امسال از یک جای متفاوت تر و صدای متفاوت تر بیرون بیاید. بعد از فکر زیاد و مشوره با دوستان تصمیم گرفتیم که امسال ما منع خشونت علیه زنان را از طرف شهرداری برگزار می کنیم که هیچ کس انتظار آن را ندارد. و دوم این که ما باید کاری بکنیم که حداقل جامعه ی جهانی بداند که در این سر افغانستان، در قلب افغانستان هم زنانی هستند که حرفی برای گفتن دارند. و فکر کردیم که چه گونه این برنامه را به یاد ماندنی بسازیم که حداقل یاد همه افراد باشد که ما زنان دایکندی هم زن هستیم و انسان هستیم. مشکل داریم. همین باعث شد که ما یک مراسمی برگزار کنیم و طبق معمول یک مقدار سخنرانی ها را کم تر گرفتیم. یک کار جالب دیگر این بود که ما برای نخستین بار در مراسم خودمان موسیقی اجرا کردیم. توسط کودکان خورد سال یک ترانه ی خیلی جالبی در رابطه با منع خشونت علیه زنان به حالت رقص به این ها نمایش دادیم. در آغاز می ترسیدیم که با واکنش مردم مواجه شویم. چون مردمان سنتی تری هستند. اما دیدیم که خیلی خوشحال بودند و همه استقبال کردند. در حدود ۲۰۰۰ خانم در آن اشتراک

کردند. قسمت آخر برنامه دلچسب تر برای همه بود. حتا مردها آمدند. به این گونه بود که ما یک پارچه ی سی متری روی دیوار شهرداری نصب کردیم و دو رنگ آبی و قرمز آماده کردیم و بر روی آن نوشتیم خشونت علیه زنان را متوقف کنید. هم با انگلیسی و هم به فارسی. اولین دست را من خودم زدم و خانم ها را گفتم اگر به این شعار اعتقاد دارید و می خواهید که خشونت تمام شود، برای این که شما به صورت عملی این کار را کرده باشید هر کسی دوست دارد به هر رنگی فقط دست خود را بزند که بلی بس است دیگر. این جا دیدم که همه ی خانم ها با اشتیاق آمدند و دست های خود را زدند و با یک شعف خاص مثلی که دارند یک کار خارق العاده انجام می دهند. حتا دیدیم مردها هم آمدند و گفتند چه فرق می کند. ما هم مردهایی هستیم که مدافع حقوق زن هستیم و می گوییم که خشونت بس است. این جالب ترین قسمت برنامه ما بود. از خانم ها خواستم که به بخش حقوق بشر یوناما که چهار کیلو متر با ما فاصله داشت پارچه را روی دست های خود بگیریم و می خواهیم به صورت نمادین هم نشان دهیم به مردها که ما زن ها هم هستیم و صدای ما را هم بشنوند. و ما این اهداف را داریم بنابراین، چهار صد نفر همراه من آمدیم به دروازه ی یوناما که استقبال خوبی هم شد. و به ما قول دادند که این تومار را تانیو یورک که مقر سازمان ملل است ببرند که بردند. و ما یک قطع نامه در آن جا داشتیم و در آن قطع نامه خواست زنان دای کنندی در هشت ماده بیان شده بود که از آن جمله تحصیل، رفع مشکل های صحتی و توجه بیشتر به کودکان و منع حملات غیر مسوولانه و منع کشتار غیر نظامی ها از بحث های اساسی آن بود. ما زن های دایکنندی علاوه بر این که خوشحال هستیم که نیروهای بین المللی در افغانستان حضور دارند اما از آن ها می خواهیم که در حملات هوایی که دارند بیشتر دقت کنند و از کشتار غیر نظامی ها خود داری کنند. به هر حال قطع نامه ی هشت ماده ای که خوانده شد. شاید یکی از بی نظیر ترین مراسم چه در دایکنندی و حتا در سطح افغانستان چنین کاری نشده بود. که باز تاب آن را بعد از رسانه ها و دوستان خارجی و داخلی شنیدیم و دیدیم. و پیامد این کار ما این بود که نه نفر زن از افغانستان به کنگره امریکا دعوت شدند که یکی از آن ها خودم بودم اما رفته نتوانستم. و در آن جا در رابطه با همین قطع نامه بحث و بررسی شد که واقعا چرا زن ها این قطع نامه را نوشتند و هدف شان از نوشتن این قطع نامه چه بود و می خواهند به کجا برسند. این یکی از کارهای خوبی بود که هیچ وقت از یادم نمی رود.

سوال: برای من خیلی جالب بود که زنان دایکنندی در بیانیه ی خودشان به کشتار غیر نظامی ها هم اشاره می کنند؟

**جواب:** من فکر می‌کنم که زن و مرد هر دو انسان هستند. وقتی که فرضاً در یک حمله‌ی هوایی چه اشتباهی یا چه قصدی اگر فردی کشته می‌شود اگر مرد است یا زن، اگر کودک است یا جوان. به هر حال آن کودک مادر یا خواهری دارد، آن کودک پدری دارد. اگر مرد است خواهر و مادری و خانمی دارد. این جا هم زن‌ها آسیب می‌بینند. مردها کشته می‌شوند و می‌روند. کی به جای آن‌ها می‌ماند. اگر او خانواده داشته باشد زن با چهار فرزند، مادر با برادرها و خواهرها. به هر حال از هر طرفی که شما ببینید بیشترین آسیب را خانم‌ها می‌بینند.

وضعیت دنیا به جایی رسیده است که ما گفتگوی تمدن‌ها را داریم. صحبت از طریق انترنیت شما در دایکندی هستید و می‌توانید در عمق امریکا و اروپا صحبت کنید. و تمام مسایل روز را با هم تبادل نظر کنید. پس دنیا کوچک شده است. بنابراین، همه چیز در این دنیا به ما ارتباط می‌گیرد چه در داخل کشور چه در خارج کشور. حتی شما می‌دانید مسایل سیاسی اجتماعی کشورها هم با هم ارتباط دارد. یعنی نمی‌توانم چشمم را ببوشانم که مثلاً من در افغانستان هستم و یک زن هستم و کشور همسایه من این مشکل‌ها را دارد، این‌ها به من ارتباط ندارد. چرا این‌ها به من مستقیم ارتباط دارد؟ نمی‌توانیم بگوییم مشکلات زنی که در افریقا دچار تجاوز جنسی می‌شود به من ارتباط ندارد. در واقع آن زن من هستم. به این مساله باید توجه کنیم. درد آن زن درد من است. اگر ما این گونه فکر کنیم می‌توانیم جهانی فکر کنیم. اگر دقت کرده باشید اکثر مناطق جهان دارند برنامه‌های جهانی می‌سازند. ما حالا یونایتد وومن داشتیم که یک اتحادیه‌ی جهانی دارند می‌سازند. چون مشکلات ما با هم ارتباط دارد. این مشکلات را نه تنها زنان بلکه مسایل فرهنگی اجتماعی تمام ما به هم ارتباط دارد. الان شما مساله‌ی خشک‌سالی را می‌توانید ببینید. وضعیتی پیش آمده است که در شوروی خشک‌سالی بیش از حد دارد بیداد می‌کند. امسال شوروی یکی از کشورهایی است که صدور گندم به دیگر کشورها را منع کرده است. پس وقتی آن‌جا منع می‌شود چه کشورهایی از شوروی گندم وارد می‌کردند؟ بنابراین، این مسایل در اقتصاد کشورها هم تاثیر می‌گذارد. این خشک‌سالی در تمام دنیا حدوداً پنج در صد قیمت مواد غذایی را افزایش داده است. و برای منی که در دایکندی زندگی می‌کنم و با فقر به سر می‌برم این خبر فاجعه‌آور است و نمی‌توانم به سادگی از آن بگذرم. بنابراین، آگاهی از مسایل جهان و واکنش نشان دادن به این مسایل جزئی از وظیفه‌ی هر فردی است چه در افغانستان و چه در هر جای دیگر دنیا.

**سوال:** شما در صحبت‌های تان اشاره کردید که بودجه‌هایی که به زنان داده شده



تا آن جایی برای شان اجازه می دهند فعالیت کنند که نقش سمبولیک داشته باشند و خیلی وارد قدرت نشوند و خیلی آن توازن قدرت را که بین مردها وجود دارد را به هم نزنند. برای همین است که زنان مشغول به یک سلسله کورس های خیاطی، گل دوزی و کارگاه های دیگر می شوند ولی وضعیت شان بهتر نمی شود. زنان چگونه می توانند این توازن قدرت را به هم بزنند؟

**جواب:** چون وارد مشکلات اساسی نشدند این ها مشکلات حاشیه ی هستند. اما مشکلات اساسی ما آن جایی است که مردها دارند تصمیم می گیرند. مردها دارند فکر می کنند و پیاده می کنند. بنابراین، اگر من به عنوان زن این جرأت را به خود ندهم و این قابلیت را به دست نیاورم که در این عرصه هم حضور داشته باشم مسلماً آن چهار کورس سواد آموزی و چهار کورس خیاطی دردی از من دوا نمی کند و به هیچ جایی نمی رسد. یکی از مسایلی که در روز هشتم مارچ عنوان کردم این بود که من خواستم به عنوان اولین زن شهردار افغانستان پیام خود را به مردم برسانم به خاطر این که همیشه ما گفتیم ما زن ها ما زن ها. اما امروز من به عنوان اولین زن شهردار به چه مسایلی می خواستم و به چه جایگاهی می خواستم که نرسیدم و چرا نرسیدم. این را من عنوان کردم که هدفم از بیان این موضوع این بود که بگویم به هر حال ما زن ها در هر جایی که هستیم می توانیم یک مقدار متفاوت تر هم بینیم و باید عمیق تر به مسایل و قضایا نگاه کنیم. یکی از حرف هایی که همیشه من گفتم این بود که وزارت امور زنان تا امروز نا موفق بوده به خاطری که وزارت امور زنان همیشه گفته است که ما یک وزارت پالیسی ساز هستیم اما تا هنوز یک پالیسی مشخص حتا برای زنان نداشتیم. پالیسی سازی واقعاً وظیفه ی کمی نیست. اول پالیسی ساخته می شود بعد به اساس پالیسی است که اجرا می شود. وقتی پالیسی نباشد، اجرا کننده هیچ کاری نمی تواند انجام دهد. ما نباید وزارت امور زنان را دست کم بگیریم. وزارت امور زنان یکی از مهم ترین وزارت خانه هایی است که باید قوی ترین باشد. اما متأسفانه ضعیف عمل کرده و خواست زنان را آن طوری که باید نتوانسته فورموله کند. ما در ۸ مارچ از وزارت امور زنان خواستیم که یک پلان مشخص، استراتژی کوتا مدت و دراز مدت برای زنان داشته باشد. شمایی که به حیث متولی زنان هستید. چه قدر به عمق مشکلات زنان رفته اید. و چه قدر با وزارت خانه های مربوطه پالیسی ساخته و پالیسی ارایه کردید. و گفته اید که من وزیر امور زنان یا وزارت امور زنان به اساس این پالیسی در رابطه با صحت زنان کار کند. بر اساس این پالیسی باید کار شود و بر اساس این پالیسی باید در وزارت عدلیه برای گرفتن حقوق زنان کار شود که متأسفانه ما نمی بینیم. اگر پالیسی هم ساخته می شود در حد

روی کاغذ است که پی گیری نمی شود. الان می بینیم که وزارت امور زنان یک برنامه عمل ساخته است فکر می کنم برنامه ی عملی که ده ساله است. اما این که چه قدر این برنامه ی عمل را مردم خبر دارند؟ هیچ کس خبر ندارد غیر از این که یک تعداد زنانی که در ان جی او ها هستند و زنانی که در اجتماع یک مقدار برو بیایی دارند. اما زنانی که در ولایت ها هستند و زنانی که در خانه های خود نشستند حتا در وزارت خانه ها هیچ کس از این برنامه ی عمل تا آن حدی که باید خبر ندارد. و نمی داند که چه کار کند. مساله ی زنان یک مساله ی بسیار گنگ و بسیار بغرنج در داخل افغانستان است که حتا آن هایی که می خواهند کاری برای زنان بکنند چون یک راهکار و یک سیستم خاص وجود ندارد نمی دانند چه کار بکنند. بنابراین، به بی راهه می روند.

## تجربه دهه هفتاد زنان افغانستان

گفتگو با ثریا پرلیکا

### ثریا پرلیکا

فوق لیسانس اقتصاد و روابط بین الملل از دانشگاه مسکو، بنیانگذار و رییس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، از بنیانگذاران کمیته مشارکت سیاسی زنان و کمپاین ۵۰٪ زنان افغانستان و رییس اتحادیه سراسری زنان افغانستان.

**سوال:** اگر نخواهیم که تنها بر گردیم به دهه‌ی ۱۹۲۰ و دوران امانی و بگوئیم دیگر حرکت‌هایی نیز برای ایجاد تغییرات اساسی در وضعیت زنان در جامعه صورت گرفت. از طرف دیگر ما نخواهیم مرعوب بحث‌های ایدیولوژیک امروز شویم که گویا می‌توان بر روی یک تجربه‌ی جمعی خط بطلان کشید. ما می‌خواهیم ببینیم در آن سال‌ها چه دیدی وجود داشت؟ چه حرکت‌هایی انجام شد؟ چه گونه زن‌ها بسیج شدند؟ چه گونه سیاست‌گذاری‌ها امکان بسیج زنان را داد؟ چه‌طور شد که نتیجه این شد که بخشی زیادی از کارمندان دولت زنان شدند؟ و چرا امروز با وجود لااقل سرمایه‌گذاری‌های عاطفی و مالی که روی مساله‌ی زنان شده، وضعیت تغییر محسوسی نکرده است؟ در واقع می‌خواهیم روی تجربه‌ی چپ افغانستان تا قبل از جنگ‌های داخلی صحبت کنیم.

**جواب:** من ثریا پرلیکا و یکی از فعالین بسیار جدی حقوق زن بوده و هستم. من به همکاری تعدادی از دوستان در سال ۱۳۶۵ یعنی دهه‌ی دموکراسی، سازمانی را ایجاد کردیم به نام سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و با استفاده از قانون اساسی همان زمان که فعالیت احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی مجاز بود و اجازه‌ی فعالیت داشتیم این سازمان تشکیل شد. در واقع هدف این بود که زنان روشنفکر گرد هم جمع شوند و علیه نابرابری‌ها، بی‌حقوقی‌ها و تعصب‌هایی که در باره‌ی زنان بود و در ارتباط به مشارکت زنان، فعالیت‌هایی را انجام دهند.

البته با استفاده از تجارب کشورهای دیگر که متأسفانه در افغانستان به مواد لازم دسترسی نداشتیم و از آثار و نوشته‌هایی از حزب توده‌ی ایران، ترجمه‌ی آثاری از هند، کتاب نامه‌های پدر به دخترش و امثال آن و بعضی ترجمه‌ها استفاده می‌کردیم. بعد با توجه به تجارب این کشورها، که چه‌طور جنبش زنان در کشورهای مختلف ایجاد می‌شود و چه‌طور نظم می‌گیرد و چه‌طور فعالیت انجام می‌دهد و مبارزات‌شان چه‌دست‌آوردهایی دارد، مبارزات خود را ادامه دادیم. در عمل ما ۶ نفر از روشنفکران داخل دانشگاه بودیم که این سازمان را ایجاد کردیم و آن زمان من صنف سوم دانشکده‌ی اقتصاد کابل بودم. در آن زمان احزاب سیاسی چپ هم عرض وجود کردند و فعالیت‌های خود را آغاز کردند. در همان زمان بود که انتخابات پارلمانی دوره‌ی دوازدهم زمان ظاهر شاه هم آغاز شد و برای نخستین بار زن بر اساس قانون اساسی حق نامزد شدن و انتخاب کردن را به دست آورد. که با یک مشارکت عمومی زنان و مردان مساویانه می‌توانستند خود را نامزد کنند و هم‌چنان بر سر صندوق‌های رای بروند و از حق رای خود به صورت آزاد، مستقیم و سری استفاده کنند.

در همین زمان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که متشکل از شش نفر بود، تازه ایجاد شده بود که من یکی از بنیان‌گذاران اساسی آن بودم، توانست تعدادی از خانم‌ها را طوری تشویق کند که خود را نامزد کنند که از آن جمله نامزد ما داکتر اناهیتا راتب‌زاد بود. در همین فاصله‌ی میان کمپاین و انتخابات همین شش نفر آن‌چنان کار کردند که هر روز تعدادشان چند برابر می‌شد. در بین زنان خوش‌فکر دانشگاه، مکتب‌ها، کارمندان حکومت و زنان کارمند و حتی یک تعداد زنان خانه‌طوری شب و روز کار و فعالیت صورت گرفت که توانستیم یک تعداد زیادی از زنان را به طرف خود بکشانیم و این‌ها را از هر ناحیه‌ی کابل که در آن زمان ۱۲ ناحیه‌ی جداگانه بود، بسیج کنیم. در آن زمان نواحی کابل کاندیدای جداگانه داشت. ما داکتر اناهیتا را از ناحیه‌ی سوم کابل نامزد دادیم و از چپی‌های ناحیه‌ی نهم کابل، ببرک کارمل بود و همین‌طور کاندیداهای دیگر. در همین انتخابات، یک زن از کابل موفق شد به پارلمان راه پیدا کند، یک زن از قندهار که معصومه عصمتی وردک بود، خانمی به نام احراری از هرات و خانم سلجوقی که اگر اشتباه نکنم از کابل نامزد شده بودند که این چهار زن از جمله زنان واقعاً سرشناس و با دانش بودند و در کل زنانی با تحصیلات عالی خوشبختانه در ولایت‌ها و کابل موفق شدند و به پارلمان آمدند. در طول مبارزات انتخاباتی سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، در نواحی مختلف کابل چنان‌که مردم در زمینه استفاده از حق رای خود آگاهی داد که در هر ناحیه تعدادی از زنان رفتند و از حق خود استفاده

کردند و به کاندیدای مورد نظر خود رأی دادند. اگرچه ما در همه نواحی کار می‌کردیم اما نقطه‌ی تمرکز اصلی ما ناحیه‌ی سه و نه بود که خانم آناهیتا راطب زاد و ببرک کارمل از این دو ناحیه کاندیدا شده بودند. برای اولین بار ما پلاکارد نوشتیم و برای نخستین بار کمپاین‌های دسته‌جمعی دو هزار نفری، سه هزار نفری، چهار هزار نفری مرد و زن را به پا کردیم. البته ما به تنهایی نه بلکه مشترکاً با مردها. این جدایی زن و مرد نبود چون در یک ناحیه کار می‌کردیم. مسوولین هر کس هم زن بود و هم مرد. با ارتباطات خانوادگی، دوستی، قومی و آشنایی خود در استان هرات و قندهار هم دوستان ما چه مرد و چه زن برای پیروزی خانم احراری و خانم عصمتی وردک و سلجوقی هم کار می‌کردند. اما کار ما به خاطر راضی ساختن نامزدان زن نبود، بلکه ما هدف داشتیم که زنان حتماً باید به مجلس بروند تا صدای زنان را بلند کنند و این زنان از شایسته‌ترین زنان بودند که در آن سن و سال به پارلمان رفتند و خدمات بسیار بزرگی را انجام دادند. اگر من بگویم کار این‌ها و دست آوردهای شان به مراتب قوی‌تر از دوره‌ی فعلی پارلمان بود، شاید اغراق نباشد. من دو مثال برای شما می‌گویم: وقتی که این‌ها به پارلمان رفتند، در همین زمان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان خوب رشد کرد، تعداد زنان آن زیاد شد و در بین روشنفکران جای پای قوی ایجاد کرد و سخنان این‌ها شنونده پیدا کرد.

**سوال:** در کل کشور یا در شهرهای مهم؟

**جواب:** فقط در شهرهای مهم. برای این که فاصله بین اجازه قانون اساسی برای فعالیت احزاب و انتخابات پارلمانی بسیار کوتاه بود. در آن زمان تلفون درست نبود، ارتباطات نبود و نمی‌شد به آسانی امروز با همه ولایات و شهرها ارتباط برقرار کرد. اما در شهرها به صورت عموم و شهر کابل به خصوص ما فعالیت داشتیم و مرکز تجمع زنان هم شهر کابل بود. دانشگاه در شهر کابل بود، مکتب‌ها در شهر کابل بود. کارمندان حکومتی یا دولتی در شهر کابل بودند.

**سوال:** این سازمان چه تعداد عضو داشت؟

**جواب:** در شهر کابل وقتی که ما مردم را به سوی انتخابات کشانیم در نه ناحیه شاید بیشتر از سه هزار نفر بود و در همان زمان سازمان رشدی کمی و کیفی کرد.

**سوال:** چه حمایتی داشتید که به شما اجازه داد که بتوانید چنین فعالیت‌هایی داشته باشید و رشد کنید؟

**جواب:** حمایت ما قانون اساسی بود و همین‌طور اولین بار بود که زنان حق اشتراک

در پارلمان را به دست آوردند که این خودش انگیزه ای شد که ما نمایندگان خود را به آن جا روان کنیم . این آرزوی همیشگی زنان افغانستان بود.

**سوال:** سه خواست یا سه مطالبه ی مشخص سازمان دموکراتیک زنان چه بود؟

**جواب:** اول دفاع از حقوق زنان، دوم دفاع از تمام نیروهای چپ، و سوم دفاع از تأمین عدالت که در آن هم کاریابی برای زنان بود و هم رشد مکاتب در آن مد نظر بود، هم مساله ی صحت در آن بود، همه مسایلی که مربوط به زنان بود و در عین حال مشارکت قوی زنان در سیاست.

**سوال:** در آن زمان نفوس افغانستان چه قدر بود؟

**جواب:** نفوس افغانستان مثل امروز که به تخمین گفته می شود، در آن وقت دوازده میلیون گفته می شد.

**سوال:** نفوس شهر کابل چه قدر بود؟

**جواب:** نفوس شهر کابل تا آمدن مجاهدین از چهار صد و پنجاه هزار تا پنجصد هزار بالاتر نبود.

**سوال:** پس اگر شما چهار هزار عضو داشتید این حرکت مهمی بوده است در یک شهر چهار پنجصد هزار نفری. در دانشگاه کابل آن زمان حدوداً چقدر دانشجو بود. آیا دانشگاه کوچکی بود یا بزرگ؟

**جواب:** دانشگاه کابل یک دانشگاه نسبتاً بزرگ بود که در آن دانشکده های مختلف از جمله دانشکده حقوق، دانشکده ی اقتصاد، دانشکده ی طب ، دانشکده ی دوا سازی، دانشکده ی مهندسی، دانشکده ی پولی تخنیک، دانشکده ی ادبیات با سه رشته و دانشکده ی شرعیات وجود داشت و بعد دانشکده ی هنرهای زیبا هم به وجود آمد. همه ی این ها در چوکات دانشگاه کابل بودند.

سطح و سویی های آن زمان بالاتر از زمان فعلی و امتحان کانکور آن زمان نسبت به امروز آسان تر و شفاف تر بود. به همین خاطر تعداد خانواده های مرفهی که فرزندان شان اعم از دختر و پسر که در مکتب بودند، می توانستند در این امتحان اشتراک کنند. و هر کسی که می خواست می توانست به دانشگاه راه پیدا کند. من می توانم بگویم که ۹۷ تا ۹۸ درصد می توانستند به دانشگاه راه پیدا کند.

**سوال:** درباره رشته ی تحصیلی خودتان بگویید؟

**جواب:** رشته ی تحصیلی من اقتصاد است در حالی که من در آغاز می خواستم طب

بخوانم.

**سوال:** زمانی که شما در دانشگاه بودید چند درصد دختران بودند؟

**جواب:** دقیق نمی‌توانم بگویم اما در صنف ما از یک صد و چهل نفر پسر و دختری که هم صنف بودیم ۸۰ نفر دخترها بودند.

**سوال:** رابطه‌ی دختران و پسران در آن زمان چه طور بود؟

**جواب:** به مراتب از حالا بهتر بود، یک روابط انسانی سالم میان دانشجویان بود. از آن چه اخلاق گفته می‌شود، از اخلاق و یک فرهنگ عالی بر خوردار بودند. راحت می‌نشستیم صحبت می‌کردیم، در صنف می‌بودیم، کتاب و کتابچه از یک دیگر می‌گرفتیم، قصه می‌کردیم.

**سوال:** پدرها و مادرها سخت‌گیری نمی‌کردند؟

**جواب:** نه سخت‌گیری نمی‌کردند. کسانی که دانشگاه می‌رفتند از نگاه خانوادگی زیاد در قید و بند نبودند.

**سوال:** استادان زن هم بودند؟

**جواب:** نه، استادان ما مرد بودند اما از قوی‌ترین استادان ما پروفیسور غنی بود که آدم تحصیل کرده‌ای بود، استاد داور یک استاد دیگرمان بود، استاد سرابی بود، استاد امان استاد دیگر مان بود. چهار معلم داخلی به سطح دکترا و پروفیسور داشتیم. بقیه تمام استادان مان خارجی بودند. هر دانشکده‌ی افغانستان در زمان ما توأمیت داشت با یکی از دانشگاه‌های یکی از کشورها. برای مثال دانشکده‌ی اقتصاد افغانستان با یک دانشکده‌ی بسیار نامی که فراموش شده در آلمان، توأمیت داشت. دانشکده‌ی طب با فرانسه، دانشکده‌ی مهندسی با امریکا، دانشکده‌ی پولیتکنیک با شوروی، دانشکده‌ی حقوق با فرانسه و دانشکده‌ی ادبیات با ایران ارتباط داشت. یعنی تمام دانشکده‌های دانشگاه کابل با یکی از کشورهای جهان در یک توأمیت بودند. تمام استادان ما که تنها در یک صنف آقای سرابی را داشتیم که برای ما تدریس می‌کرد. در صنف اول آقای داور امانی را داشتیم و در صنف سوم و چهارم آقای پروفیسور غنی برای ما درس می‌دادند. بقیه استادان ما آلمانی بودند.

**سوال:** کتاب‌ها از کجا می‌آمد؟

**جواب:** لکچر برای ما می‌دادند و لکچرها طوری بود که یک اسپسنت داشتیم که باید آلمانی می‌فهمید. مثلاً وزیر اقتصاد آقای فرهنگ بود. عبدالله کاظم، کسانی بودند

که آلمانی می فهمیدند، دانشگاه هم خوانده بودند، لیاقت هم داشتند اما به حیث مترجم کار می کردند. پروفیسورهایی که درس می دادند این ها هم همراه شان بودند. تمام دانشکده های افغانستان به خصوص در دانشکده ای که ما بودیم سیمینارها رایج بود. تنها یک درس دادن عادی و حفظی نبود. سیمینارهایی بود که در سالی یک مرتبه ۱۵ روز یا ۲۰ روز برگزار می شد. در زمان معینی که در تقسیم اوقات ها تعیین شده بود پروفیسورها از آلمان می آمدند و برای ما در همین ادیتوریم دانشگاه کابل برای یک هفته سیمینار می گرفتند. که از صنف های اول تا صنف چهار در آن اشتراک می کردیم. این پروفیسورها لکچر می دادند، پرسان می کردند، گزارش می گرفتند. بالاخره ما را با یک سیستم خوب تدریسی آشنا می کردند. درس ما سه ساعته نبود از ساعت ۸ آغاز می شد ساعت دوازده وقفه ی نان بود ساعت دو دوباره آغاز می شد تا ساعت ۴ بعد از چاشت. سرویس های شهری منظم بود که همه ی آن ها دولتی بودند.

**سوال:** آیا فرزندان افراد مرفه فقط دانشگاه می رفتند؟

**جواب:** هر کسی که توانایی مکتب خواندن داشت می توانست به دانشگاه راه پیدا کند. طبعاً در زمان تحصیل در دانشگاه یک مقدار پول هم به عنوان پول کرایه موتر برای ما می دادند. کسانی که در کابل خانه نداشتند و در اطراف زندگی می کردند، خوابگاه داشتند.

**سوال:** در خوابگاه ها دختران هم بودند؟

**جواب:** در آغاز دخترها کم بودند اما بعد زیاد شدند.

**سوال:** آیا یک طبقه ی خاصی دانشگاه می رفت؟

**جواب:** نه طبقه ی خاص نبود بیشتر کسانی که امکانات تحصیل داشتند، و فامیل های شان روشن بود، دیگر اقشاراگر تقاضا می داشتند چون مکتب رایگان بود و پول نمی گرفتند، کسانی را که در اختیار خود داشت و خانواده ها اجازه ی مکتب رفتن می داد، می توانستند وارد مکتب شوند. در گرفتن و جذب دانشگاه هیچ تبعیض و تعصبی نبود.

**سوال:** آیا به یاد دارید که در صنف شما چه کسانی از دور دست آمده بودند که برای شما جالب بود و شما با آن ها آشنا شدید؟

**جواب:** پسرانی از ولایات مختلفی مانند: قندهار، هرات و مزار شریف بودند.

**سوال:** وضعیت فعالیت های فرهنگی دانشگاه خارج از درس چه گونه بود؟

**جواب:** خارج از درس از هر دانشکده فرق می کرد. مثلاً در ادبیات بیشتر کنفرانس



بود، و فعالیت‌های سیاسی نیز اوج گرفته بود.

**سوال:** در دانشگاه فعالیت‌های سیاسی آزاد بود؟

**جواب:** بسیار آزاد بود. مثلاً ما با یک گروه غربی‌ها در یک نوع ضدیت بودیم. مثلاً نظام سرمایه داری و سوسیالیستی. همیشه بین طرفداران هر دو نظام جنجال می شد. در صنف ما دختر داوود خان هم بود، دختر وزیر مالیه هم بود. دختران غریب و متوسط هم بودند. بیشتر کی‌ها سهم می گرفتند؟ اعضای سازمان دموکراتیک زنان، اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تا حدودی شعله ای‌ها. همیشه جنجال روی دانشجویان و روی سرگروه‌های دانشجویی بود. داکتر نجیب در دانشکده ی طب بود. عبدالوکیل در دانشکده ی اقتصاد بود. فضای مسلط در دانشگاه فضای سیاسی بود.

**سوال:** فضا‌های سیاسی موجود در دانشگاه سرکوب نمی شدند؟

**جواب:** در آغاز نه، بعضی وقت‌ها جنجال‌هایی میان خود جریان‌ها رخ می داد. اما مرکز فعالیت‌های سیاسی روشنفکری از دانشگاه کابل بود. مثلاً برای بار نخست در پارلمان افغانستان یک تعداد نمایندگان که در حدود بیست درصد از پارلمان بودند پیشنهاد کردند که زنان بدون محرم شرعی برای تحصیل، تداوی و امثال آن نمی توانند سفر کنند. وقتی که این پیشنهاد مطرح شد و ما از آن آگاه شدیم در بین روشنفکران، مکتب‌ها و یک تعداد از مامورین دولت شروع به فعالیت کردیم که جلو این فیصله از مجلس عمومی گرفته شود. اول در دانشگاه، بعد در مکتب‌ها، و بعد روی کارمندان کار کردیم. ما گفتیم اگر جلو این را ما نگیریم بعد از این زن افغانستان از همه حقوق خود محروم می شود. بیا بید پیشنهادها را ما می دهیم، مظاهره می کنیم، مظاهره ی مسالمت آمیز می کنیم. به پارلمان می رویم. تا روزی که این قانون رد نشود و جلو تصویب آن را نگیریم به مبارزه خود ادامه می دهیم. به این خواست‌های ما همه لبیک گفتند. معتبر، غریب، حکومتی، همه... مردان هم با ما همکاری کردند. از دروازه ی دانشکده ی اقتصاد آغاز کردیم، مردم را جمع کردیم. گفتیم به طرف پارلمان می رویم. ما زنان پیش بودیم و دیگران از عقب، تمام چپی‌ها به خصوص حزب دموکراتیک خلق افغانستان و یک تعداد دانشگاهیان معتقد به حقوق زن همراه ما بودند. وقتی حرکت کردیم، پولیس آمد، آب پاش آمد، زره دار آمد، کلاه فلزی آمد که راه ما را بگیرد اما ما دختران همچنان در پیش بودیم. در سر راه ما مکتب سوریا بود که آن جا هم رفتیم، شعار دادیم، مکتب رابعه بلخی هم بود. ما این دو مکتب را هم با خود حرکت دادیم. در هر جایی که می رسیدیم، مردم جمع می شدند، کسی تماشاگر و کسی به عنوان همراه. همین چپی‌ها همه حلقه

به دست داده یک زنجیر تشکیل می دادند در اطراف ما که پولیس مداخله نکند. بالاخره به پارلمان رسیدیم و وارد پارلمان شدیم هیچ کس راه ما را گرفته نتوانست. جایی برای شنوندگان، یا انتظار در داخل مجلس وجود داشت یک بلندی بود که مردم بنشینند. ما تا همان تعدادی که جای می شدیم در همان جا نشستیم. و یک تعداد دخترهای زبان دار، گپ زننده که من هم در جمله بودم، در آن جا نشستیم و بقیه در روی صحن پارلمان و مردها در روی جاده نشستند. هر روز مجلس دایر می شد، آجندا خوانده می شد سپس مجلس ختم می شد ما هم بیرون می شدیم. این کار چهل روز دوام کرد. چهل روز درس ها در دانشگاه مختل شد. هیچ اختطاری نه از استادان به ما رسید، نه از رییس های ما آمد، نه جلو ما را کسی گرفت. چهل روز هر روز به مجلس رفتیم تا در نهایت این پیشنهاد را از آجندا خارج کردیم.

وقتی جنبش خود جوش می گویم، این است جنبش خود جوش. نه این که ما سیاست بسازیم، کمیته ی مشارکت بسازیم، که این ها نه نتیجه می دهد و نه به جایی می رسد. تا زمانی که یک انگیزه ی قوی و یک خواست واقع بینانه وجود نداشته باشد هیچ کاری ساخته نمی شود. در آن جا نه پول بود، نه ان جی او بود و نه تمویل کننده بود. ما خاص به خاطر گرفتن حق خود مبارزه می کردیم. بعد از ۴۰ روز پارلمان خسته شد. پارلمان به صورت غیر رسمی اعلان کرد که ما پیشنهاد را از آجندای مجلس عمومی بیرون کردیم. این حرکت ما را به آگاهی خود رساند و خدا حافظی کردیم و بیرون شدیم.

یک حادثه ی دیگر هم در ارتباط مکتب ها بود که حدود ۴۰ یا ۵۰ روز دوام کرد. جمعی از دخترها و پسرها در تظاهرات پارک زرنگار، در بین خاک ها می رفتیم وقتی بیرون می شدیم سراپای ما خاک بود. بیانیه می دادیم، شعار می دادیم. این ها دست آوردهایی بسیار قوی است که تا امروز افغانستان به آن می نازد و تا امروز آن را از بین برده نتوانسته است. اگر آن روز نمی بود امروز بسیار ساده بود که این ها هر کاری بکنند. از بین ببرند این محدودیت را برای زنان، محرم، حجاب و... بگویند.

**سوال:** بقیه مواردی که شما نتوانستید از حقوق خود دفاع کنید چه بود؟

**جواب:** مثلاً در زمینه تحصیل؛ ما دفاع کردیم که بین زن و مرد حتا در زمان شاه باید بورسیه هایی که از خارج می آید توزیع شود. به صنف ما آمدند گفتند هر کسی که می خواهد نظامی شود بورس های شش ساله در رشته های مختلف آمده ولی مخصوص بچه ها است، بچه ها اتحاد شوروی بروند. در این جا برای ما محدودیت ایجاد کردند. ما زن ها به شکلی از اشکال نارضایتی خود را نشان دادیم، چرا زن نیست، چرا برای

زنان نیست، گفتند رشته رشته ی معین تخصصی است از این خاطر زن ها برای این کار فرستاده نمی شوند. این سبب شد که دولت چند روز بعد اعلان کند که یک گروه را انتخاب کنید برای پرستاری بیروت روان می کنیم. این یک دست آورد است. اما بسیار خاموشانه و با تفاهم و مذاکره، رفتن به ریاست دانشگاه، مذاکره با رییس دانشگاه، و... ما این را به دست آوردیم. یک تعداد را شوروی روان می کردند پیش از انقلاب ثور. ما همین میرمن تولنه را که آن وقت یک سازمان دولتی بود، وادار ساختیم که از زن‌ها هم باشد. البته به اساس شایستگی. میرمن تولنه از سراسر افغانستان، از مکاتب دخترهای اول نمره و دوم نمره را جمع کردند. در امتحان کانکور اشتراک کردند. در آن امتحان کانکور من آن زمان از دانشکده فارغ شده بودم، در دانشگاه کابل همین بخش کاری من بود که امتحان کانکور را ما گرفتیم. من زیاد تلاش کردم تا یک تعداد دختران لایق و نخبه را انتخاب کردم و به شوروی روان کردم آن‌ها در پزشکی موفق شدند. من آن قدر کار شبانه روزی کردم که توانستم یک تعداد چشم گیر دختران از اطراف هر کس که اشتراک کرده بود را معرفی کنم. این‌ها موفق شدند برای خواندن پزشکی به مسکو بروند.

کار کمیته ی امتحان‌ها که من هم جزیی از آن بودم آن قدر چشم گیر بود که در آخر روس‌ها نماینده شان را گفتند که ما برای همین تعدادی که کار کردند یک تعداد شان را (به خصوص برای من) بورسیه می دهیم که بروند برای ماستری خود کار کنند. در این‌جا همه مرد بودند ولی از زنان تنها من بودم. اما بورسیه مرا وزارت آموزش و پرورش قبول نمی کرد. دعوی ما از این‌جا آغاز شد. تا این که من هم موفق شدم که از این بورسیه استفاده کنم. ما به اتحاد شوروی رفتیم همراه با همین گروه دانش آموزان طب. و در مسکو تقسیمات شدیم؛ من به اقتصاد و روابط بین الدول رفتم، یک مرد دیگر از ما بود کی اف رفت در ارتباط پلان گذاری درس خواند. این دست آورد ما بود. بعد ۵ سال را برای زن ملل متحد اختصاص داد. که در این‌جا نمایندگان زنان از میرمن تولنه رفتند، در ده سالگی آن باز من رفتم از کابل. این زمان پیروزی انقلاب بود؛ این روند ادامه پیدا کرد. تا زمانی که انقلاب هفت ثور شد.

**سوال:** در آن زمان چه کتاب‌های سیاسی بین جوان‌ها دست به دست می شد؟

**جواب:** کتاب‌های سیاسی متفاوت نبود زیاد ترین آثار حزب توده ی ایران بود. تمام مواد، مواد حزب توده در بین گروه‌های چپی بود و کتاب‌های کوچکی بود. تایپ نبود، مردم غریب بودند، همه دست خط می نوشتند. اگر اشتباه نکنم ما شب‌ها تا صبح

می نشستیم با کاربن نوشته می کردیم، و نقل به نقل. بعد از کارمند شدنم و زمانی که دانشگاه خواندم از تایپ کار می گرفتیم. البته پنهان. تایپت را چانه می زدیم. با ناز و نزاکت می خواستیم تا تایپ کند. مثلاً یک جزوه را در سه روز یا چهار روز برای ما تایپ می کرد. این را به نوبت تقسیم می کردیم. به خصوص شب ها خوانده می شد.

**سوال:** انتشارات پروگرس چین که وسیع به زبان های ما هم بود؟ آثار مائو

**جواب:** همه بود، حتا مجله های ایرانی، مثل مجله ی زن امروز، اطلاعات هفته، سپید و... بود. هیچ دختر و هیچ بچه نبود که از فاکولته پول کرایه ی راه خود را ذخیره نکرده باشد، و از غرفه ها این ها را نخریده باشد. یک علاقمندی برای مطالعه بود. کتاب های پولیسی خریدارهای زیادی داشت. من کتاب های پولیسی زیاد می خواندم. یک کتاب بود به نام قهقهه سکلت بسیار وحشت ناک بود. این را می خواندم می ترسیدم بعد زیر لهاف پنهان می شدم همه ی این ها چاپ ایران بود.

**سوال:** نشریه ی دانشجویی هم داشتید؟

**جواب:** نشریه های کمی در مکتب هم بود، در دانشگاه ها هم بود.

**سوال:** نشریه ی دیواری، سیاسی؟

پرلیکا: ما اخبار داشتیم جریده ی خلق و پرچم بود. بعد انیس، کیان بود. به خاطر ندارم که آیا بود یا نه.

**سوال:** تلویزیون چند ساعت برنامه در آن زمان داشت؟

**جواب:** در آن زمان تلویزیون نبود. تلویزیون سال اول انقلاب بود که من زندان رفتم.

**سوال:** رادیو گوش می دادید؟

**جواب:** بلی، رادیوی ایران را گوش می دادیم، رادیو مسکو به زبان فارسی اگر می بود، رادیوی بی بی سی را در اواخر پیدا کردیم. از همین آغازی که ما بی بی سی را پیدا کردیم همه بی بی سی زده شدند. این یگانه منبع شد.

**سوال:** آیا در دانشگاه نزاع بین اقوام بود؟

**جواب:** نه چیزی نبود. فقط گاهی شوخی می کردیم اما هیچ وقت دعوای قوم، زبان، اصطلاحاتی که تو چه می گویی و من چه می گویم را به خاطر ندارم. تا صنف دوازده من نمی فهمیدم که کدام قوم هستم. وقتی که پرسان شد من نفهمیدم. خانه تلفون کردم از مادرم پرسیدم. مادرم گفت نمی دانم. از پدرم پرسیدم. پدرم گفت که این است قوم

ما. تا آخر عمر هیچ وقت دیگر وارد این بحث‌ها نشدیم.

**سوال:** فضای آن دوره خیلی مهم است. به خاطری که یک دانشجوی دانشگاه مجسم کند که در چهار دیوار دانشگاه‌ها چه می‌گذشته، چه تجربه‌هایی جاری بوده است؟

**جواب:** ما همیشه نا راضی بودیم، همیشه معترض بودیم، همیشه ناله می‌کردیم، همیشه از بی عدالتی می‌گفتیم ولی حالا روی آن وقت یک مقدار شکر می‌کشیم، همیشه از بدبخت‌ترین زن و مرد و عقب مانده‌ترین کشورهای دنیا خود را فکر می‌کردیم.

**سوال:** خانم پرلیکا در آن دوران افرادی که زیر تاثیر اخوان المسلمین مصر بودند، یا به اندیشه‌های اخوان المسلمین روی آورده بودند در دانشگاه بودند؟

**جواب:** بلی، بودند اما روابط روابطی دوستانه نبود.

**سوال:** دانشجوی دختری داشتید که با چادر به دانشگاه بیاید؟

**جواب:** نه یک دختر در مکتب با چادر می‌آمد. کسانی که توانایی اقتصادی داشتند رانندگی می‌کردند، با موتر سایکل می‌آمدند، سرلج، آرایش و...

**گیسو:** اگر شما حمایت جنبش چپ افغانستان را می‌داشتید، فکر می‌کنید که سازمان دموکراتیک زنان تا چه سالی عمر می‌کرد و آیا می‌توانست موثر واقع شود؟

**جواب:** این سازمان تا آمدن مجاهدین وجود داشت.

**سوال:** وقتی مجاهدین به قدرت رسیدند چه شد؟

**جواب:** وقتی مجاهدین به قدرت رسیدند تمام نهادها از جمله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان از بین رفت. مرکز این دفتر تاراج شد، هرچه که داشت چور شد. اعضای آن پراکنده شدند، مهاجر شدند، پاکستان رفتند، اروپا رفتند، امریکا رفتند. چون اندوخته‌ای نداشتند، مصروف صدها بدبختی دیگر شدند که هر انسان دیگر در افغانستان شد. از هم پاشیدند، دور شدند.

**سوال:** شما نشریه‌ی زنان هم داشتید؟

**جواب:** بلی یک هفته‌نامه بود که با دست نوشته می‌شد. دو صفحه‌ی A4 بود. اگر کسی که می‌گوید آن دوره خوب بود به خاطر این می‌گوید که جنگ نبود. اگر نه بدبخت‌ترین مردم در همان زمان هم بودیم. به اطلاعات دسترسی نداشتیم، به مکتب‌ها دسترسی نداشتیم، مکتب‌های کافی نبود، بی‌سوادی به حد اعلای آن بود، در ولایت‌ها دسترسی به هیچ چیز نبود. یک چند دختر مرفه‌حال، به استثنای کسان دیگری بالاتر از

فقر به دانشگاه می آمدند. جنبش دانشگاه یا جنبش زنان همه شان بعد از آن که سازمان زنان ایجاد شد، به وجود آمد. ما با زنان خانه و زنان فقیر کار می کردیم. ما که کار را آغاز کردیم از یک فامیل نسبتاً متوسط بودیم. همه چیز داشتیم. همین که زمینه ی رفتن به دانشگاه را داشتیم کار ساده ای نبود، همین که کرایه ی موتر داشتیم، همین که کتاب می توانستیم بخریم، کتابچه می خریدیم این ها خیلی مهم بودند.

**سوال:** در کابل کتاب فروشی بود؟

**جواب:** چند کتاب فروشی انگشت شمار بود.

**سوال:** دولت چه تسهیلاتی را فراهم می کرد؟

**جواب:** تسهیلات دولت همین که فاکولته ها رایگان بود، هر کس می توانست که به آن راه پیدا کند، در اوایل که تعداد کم بود یک مقدار لیلیه هم می داد، لابرتوارها در یک سطح نازل تر و کم تر وجود داشت، کتاب خانه ی دانشگاه هم ایجاد شده بود، اگر چه بسیار محدود بود. تا زمانی که ما توأمیت ها را داشتیم. تا بعد که دانشگاه ها تجارتی شد، به زور سلاح رفتن شد، امتحان کانکور به وجود آمد، اما هر چه که در آن زمان ها کم باشد ولی نظم بسیار زیاد بود. هم خانواده ها دقت می کردند و هم خود ما. وقتی که ما بیشتر از صد نفر رفتیم. شاید در حدود ۸۰ یا ۶۰ نفر فارغ شده بودیم. تا آخر ۱۷ یا ۱۸ نفر از دختران ماندیم. کسی شوهر کرد، کسی نا کام ماند و...

**سوال:** روی حجاب صحبت کنید؟

**جواب:** حجاب دلخواه بود. چون حجاب قبلاً در شهرها در زمان ظاهر شاه رفع شده بود. روستا ها هیچ حجاب نداشتند. بعد از این که شهری ها این چادری را ماندند، اولین بار هموطن های هزاره ی ما که در خانه ها کار می کردند. این ها چادری را به حیث یک چیز مدرن و فیشن تصور می کردند، یک آرزو، هوس و ارمان داشتند. وقتی که چادری فروش ها پایین آمده بودند، به طرف خرید چادری می رفتند. هیچ قیوداتی در ولایت ها نبود.

**سوال:** زمانی که در روستا روی زمین کار می کردند یک رو سری بالای سر شان نمی گذاشتند؟

**جواب:** هیچ چیزی حتمی نبود. وقتی چادرها پس می شد سیخک ها معلوم می شد. مادر بزرگ های ما یک چادر خورد بسته می کردند. این طور نبود که چه بپوشد. در دانشگاه می توانستید هر گونه لباسی بپوشید، می توانستید یک دست مال به سر خود

بسته کنید. هیچ قیدی نبود. اما به طرف مدرن شدن می رفتند.

**سوال:** تا سن سی سالگی کجا‌های افغانستان سفر کرده بودید؟

**جواب:** به ولایت های پنجشیر، پروان و غزنی رفته بودم.

**سوال:** زن های دهاتی چگونه لباس داشتند؟

**جواب:** دهات آن جا نزدیک به شهر بودند چادری داشتند. مثلاً هزاره های ما پیراهن بزرگ می پوشیدند، دهن پاچه ی تنبان شان بسته، پشتون های ما پیراهن های دراز می پوشیدند. یعنی این که همه لباس یک رنگ بپوشند وجود نداشت. کابلی ها پیراهن های کوتاه چین دار تا زیر زانو و تنبان سفید می پوشیدند.

**سوال:** خانم پرلیکا به نظر شما دلایل شکست اصلاحات و فرمان ۷ و ۸ چه بود؟

**جواب:** این مساله بعدها بود مثلاً یک فرمان بود که طویانه گرفتن منع شد، تنها در مهر که چیزی که شرعی بود ۳۰۰ افغانی بود. هیچ کس نمی توانست دختر خود را به فروش برساند، هیچ کس نمی توانست پول بگیرد برای فروش آن به جز مهر، مهر هم حد اقل بود. یک فرمان دیگر روی ملکیت زمین بود، فرمان ۷ و ۸ که می گفت زمین مال کسی است که بالای آن کار می کند و هیچ کس نباید از سی جریب زمین بیشتر داشته باشد. چون سی جریب زمین بیشتر حتماً ملکیت دولتی بوده که به زور و قدرت گرفته شده. که هر دوی آن را همین زمین دارهای همسایه های ما، همین فندمتالیست ها طوری به مردم وانمود کردند و بر علیه آن قیام راه انداختند، دهقانی را که زمین دادند تحریک کردند که این اسلامی نیست. خداوند برایش داده ما نمی گیریم. نگاه کنید همیشه روی افغانستان این کار صورت گرفت و در عین حال برخوردار ناسالم هم صورت گرفت.

**سوال:** منظور از برخوردار ناسالم چیست؟

**جواب:** مثلاً سواد آموزی، گفتند تمام مردم باید سواد بیاموزد. به عوض این که شرایط جامعه را در نظر بگیرند، تعصب های قومی، فامیلی، رسم ها و عنعنات را در نظر بگیرند. فوراً گفتند در هر کوجه که زن و مرد بی سواد است، درس بخوانند. یعنی شرایط عینی و ذهنی لازم آماده نبود. بدون در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی جامعه، عملکرد با شدت و شتاب زدگی صورت گرفت. حتا طفل هم که زودتر از موعد تولد شود، ناقص تولد می شود. یک قسمت گناه از این بود که در زمان آقای تره کی و امین شد، هم در اصلاحات ارضی و هم زمین گرفتن. زمین در افغانستان حیثیت ناموس

و شرف را در آن زمان داشت. توزیع زمین به ملایمت و آرامی، به اقتناع، با توضیح، تشریح و با آماده ساختن ذهنیت مالک و دهقان نشد. باید در یک مدت دو یا سه سال چنین کاری می کردند. نه در مدت یک ماه. پنجاه جریب زمین می ماندند، صد جریب زمین می ماندند. مثل این که زنش را از پیشش بگیرد یا دخترش را از پیشش بگیرد. یا ناموسش را بگیرد. مخالفان هم این ها را تبلیغ کردند بر سر دهقان، دهقان هم زمین را نگرفت. اگر این را از لحاظ شریعت اسلامی می گفت کسی که فقیر باشد باید زمینش کار داشته باشد و از منظر شریعت اسلامی می گفت کسی که فقیر باشد باید زمینش کار داشته باشد و از منظر عدالت در اسلام و... بحث می شد، مردم اگر داوطلبانه حاضر نمی شدند، ذهناً تا حدودی آماده می شدند. مردمی هم که زمین را می گرفتند حق مسلم خود می دانستند نه جبر و زور و فشار غیر شرعی.

**سوال:** من به خاطر این پیش تر از شما در باره ی تحقق خواسته های تان پرسیدم که در تاریخ افغانستان به ویژه نیمه دوم قرن بیستم، بارها سکتگی به وجود آمده است. یعنی جامعه دچار بحران بوده، حکومت کمونیستی، جنگ های داخلی، امارت اسلامی و بعد برپایی حکومت جدید با نام دموکراسی، همه این روندهای ضد و نقیض را تجربه کرده است. می خواستم ببینم کدام یکی از آن دست آوردها را هرگز در هیچ دوره ی هیچ حکومتی نتوانست از مردم بگیرد. آیا اصلاً چنین دست آوردی وجود دارد؟

**جواب:** بعد از آمدن مجاهدین بسیاری چیزها تغییر کرد. مثلاً قانون رفتن طالب به خارج برای تحصیل بعد از آمدن مجاهدین قطع شد. در زمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای استراحت، شرکت در کنفرانس ها، سمینارها، هر چه که می بود زن و مرد مساویانه می رفتند. سازمان جوانان، سازمان زنان، سازمان پیش آهنگ ها، اتحادیه ی کارگری تاسیس شد. زن و مرد بدون تبعیض وارد می شدند. برای بار اول حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودکان کوهستان های محل کار را ایجاد کرد. در هر اداره ی دولتی مجبور بودند که یک سلسله خدمات را در نظر بگیرند. مثلاً خانواده ی دهقان، خانواده ی کارگر در فابریکه ها ما یک اتاق داشتیم، زن ها در وقت نان می آمدند مشکلات خود را بین خود صحبت می کردند. این برای اولین بار ایجاد شد. کلوپ ها ساخته شد. زن ها به نام کلوپ جمع می شدند و کسانی که صنایع دستی داشتند در هر ولایت که بودند به کلوپ ها می آوردند و زمینه های فروش را مساعد می ساختند. در تمام سیمنارها و ورکشاپ ها زنان حضور داشتند. این دست آورد ها با آمدن مجاهدین از بین رفت. حجاب حتمی شد.



**سوال:** چرا، منظور من این است که یک سلسله مسایل مال آدم شود، که دیگر هیچ کس از شما گرفته نمی تواند؟ مثل علمی که می آموزید.

**جواب:** قانون، کشتن، سرکوب، اعدام، جبر، بستن سرک، این ها می توانند هر چیزی را از انسان بگیرند. مجاهدین عامل جنگ بودند، مجاهدین عامل آمدن طالب بودند. طالب کسی دیگری جز مجاهد نیست هم خوبی هایی نسبت به مجاهدین دارد و هم سخت گیری هایی که خوبی های طالب بیشتر از زمان مجاهد است.

**سوال:** چه گونه؟

**جواب:** مثلاً در زمان مجاهد رفتن به مکتب به اساس قانون بسته نشد اما فضا آن گونه بود که مردم نمی توانستند به مکتب بروند. روزانه ۹۰۰ راکت آقای حکمتیار رفتن به دانشگاه را قطع کرد. تقسیم شدن کابل به هفت دسته مجاهد که در هر کدام آن پاسپورت جداگانه لازم می داشتی. روی پنهان نکردند که دختر را ببینند و شب به خانه ی او بروند تجاوز کنند، تجاوز دسته جمعی کنند. کسی از خانه ی خود بیرون شده نمی توانست. همه ی این ها زاده ی مجاهد بود. در کجا انسجام بود، همه پراکنده شدند، کسی رفت مهاجر شد، زنان را سنگسار می کردند. اختطاف می کردند، می کشتند. شوهر و برادر زن در پیش رویش کشته می شد.

چه قدر در زمان شاه آزادی در ایران بود؟ چرا یک بار تمام ایرانی ها سیاه پوش شدند، آیا زن ایران تسلیم شد؟ یک جبر و فشار و شلاق تنها در افغانستان نیست. اگر همین حالا در پیشرفته ترین دموکراسی ها همین گونه حالتی بیاید آن جا هم همین طور می شود. در زمان طالب این جنگ فرو کش کرد، راکت کم شد، هشت تنظیم کم شد و مردم بین هم دیگر جنگ نکردند. مردم آزاد تر شدند، اتحادیه ی ما رشد سریع در زمان طالب کرد. من اتحادیه ی سرتاسری زنان افغانستان را در زمان مجاهدین ایجاد کردم اما در زمان طالبان فقط چادری خود را می پوشیدم در هر گوشه ی کابل و ولایت ها می توانستیم سفر کنیم، پول ما مصئون، خانه ی ما مصئون، حیثیت ما مصئون، عزت ما مصئون همه چیز ما مصئون بود. منتها رسماً کارهای بیرون از منزل و دروازه های مکتب بسته بود و حجاب چادری حتمی شد. در آن وقت زن شلاق می خورد، پتلون مرد کشیده می شد و به زن پوشانیده می شد، دیگر آزادی ها را حتا در آخرها قطع کردند. در اتاق مردها در دوایر دولتی که کار هر دوشان مشترک بود، دست دادن منع شد، سلام منع شد، در دهلیز ایستاد شدن و صحبت کردن همه در زمان مجاهدین منع شد. طالبان این ها را یک مقدار ساده ساختند. گفتند کسی از خانه برای کار بیرون نشود و

دو سال معاش زنان را بدون کار داد. در پشت خانه های شان روان کرد. مثلاً در زمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان، افغانستان در یک محاصره ی مالی قرار داشت. تنها چند کشور سوسیالیستی مثل اتحاد شوروی کمک می کرد. مناسبات و سفارت ها بود اما قطع. شما دیده اید که با چه فشاری من توانستم صلیب سرخ را به افغانستان وارد کنم که در طول تاریخ در این جا نمایندگی نداشت، نمایندگی آن را در این جا آوردم. صلیب سرخ همان گروه بخش زندانی های سیاسی را که برون بازدید کنند را با چه فشاری توانستم وارد کنم نباید غربی ها را وارد می کردم. این ها را به زندان ها روان کردیم که بدون کس دیگری مستقیماً همراه قربانی ها مصاحبه کنند.

**سوال:** شما چند مدت رییس هلال احمر بودید؟

**جواب:** شش سال. از سال ۱۳۶۵ تا آمدن مجاهدین. مثلاً برای نخستین بار اساسنامه ی صلیب سرخ را معیاری و جهانی ساختم. شش بار به کشور سویس رفتم و آمدم. از همان خاطر معیاری ساختم، با جنگ، کار، قهر و غضب این اساس نامه معیاری شد و به کمک این ها دولت را وادار ساختم که هلال احمر افغانستان از دست هفت وزیر کشیده شود و انتخابی شود تا از دولتی بودن کاسته شود. این را تمام چیز فهم ها و علاقمندان و کسانی که ضد جنگ بودند می دانستند. دانشمندان را دعوت کردم که در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بار اول یک اسامبله (مجمع عمومی) ساختم و ارگان ها را انتخابی کردم. هیأت رهبری و رییس در همان جا انتخاب شد که من انتخاب گردیدم. بعد شعبه های آن و مجله ی آن فعال شد. همچنان نمایندگی فدراسیون هلال احمرها و صلیب احمرها را آوردم و اجازه گرفتم که سراسر افغانستان را بگردم. شفاخانه ی جنگی را در افغانستان در کارته ی سه که تا حال فعال است که تمام زخمی های جنگی در آن تداوی شود به شمول مجاهدین. مجاهدین را می آوردند تداوی می کردند و مصئون در محل شان می رساندند و برای کسی اجازه ی زندانی کردن آن را نمی دادیم. برای نخستین بار ۲۰ طفل همراه دو راهنما که انگلیسی می فهمید یک زن و یک مرد را برای ۴ ماه به امریکا روان کردیم تا این ها با فامیل های امریکایی صحبت کنند که این یتیم ها تا سن دوازده سالگی آن جا باشند. که این ها به زبان طفلانه ی خود تقاضا کنند که شما تخریب های تان را بس کنید. که ما یتیم شدیم، مادر از دست دادیم، برادر از دست دادیم، پدر از دست دادیم. یا با چه مشکلی من آگاه شدم که یک دهکده است به نام دهکده ی صلح در آلمان که مریض های جنگی و اطفال را تداوی می کنند از سویس با مصارف شخصی تماس گرفتیم و آن ها را به سویس دعوت کردیم. این قدر انطباط بود که من می توانستم آلمان بروم اما من ویزه ی آلمان را نگرفته بودم. گفتم نه شما بیایید. آمدند

قرار داد کردیم که سالانه بیایند در افغانستان و حد اقل در هر دوره ۱۲ طفل قرار داد ما بود که خودشان انتخاب کنند، زخمی های جنگ را می آوردیم داکتر می دادیم. داکتر می آوردند. یا هیچ غرضی نداشتیم به آن ها یا سخت گیری می کردند. یک پول هم برای ما کمک نمی کردند. از آسمان برف می بارید همان لحظه می گفتند طیاره بدهید تا اطفال را انتقال بدهیم. می گفتیم طیاره ها پرواز نمی کنند. می گفتند اول چرخبال بدهید تا پاکستان ببریم. می گفتیم بروید از پاکستانی ها اجازه بگیرید که آیا در میدان هوایی اجازه می دهند یا نه. بسیار تقاضاهای ناروا از ما می کردند و ما تمام خواسته های شان را بر آورده ساختیم. اگر و اکشن آلمان که کمک می کند. در شش ماه اول آن، من در افغانستان برای نخستین بار وارد کردم. ماین پاکی را از انگلستان برای نخستین بار وارد افغانستان ساختم. من همراه نماینده ی خاص ملل متحد که صدرالدین آقا خان بود. دو قرار داد را در وزارت خارجه همراه شان امضا کردم. از آن خاطر دست آوردهای زیادی داشتم. پشت سر من نخست وزیر بود، وزیر خارجه بود، اما صدرالدین آقا خان گفت من با هیچ کس دیگر توافق نامه را امضا نمی کنم. این ها هستند دست آوردهای ما. اما کم بودها هم بود، ما ناراضی بودیم. مثلاً ما در اوایل پیشنهاد کردیم که سه ماه قبل از ولادت و سه ماه بعد از ولادت، زنان رخصتی داشته باشند که با تمام امتیازها رخصتی قبول شد. یک گام پیش تر رفتیم و در زمان نجیب از دولت خواستیم کسانی را که بدون دلیل موجه زن دوم می گیرند منع کنید. خواستیم، عذر کردیم. برای من گفت: همین حالا مجاهدین ما را به عنوان کافر و ملحد می گویند. اگر من این را پاس کنم می گویند در شریعت اسلام چهار زن روا است. یک راه دیگر پیدا کنید. باز گفتیم کسانی که در دولت و وظیفه دارند و عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان هستند، از این کار جداً منع شوند. این کار را کردیم. هیچ فرد حزبی نمی توانست که زن دوم بگیرد دو سه تایی آن ها گرفتند و از حزب اخراج شدند. از نخست وزیر گرفته تا همه، هر کسی که زن دوم می گرفت برایش می گفتند برود در خانه ی خود بنشیند و بر کنار می شد. کارت حزبی شان هم گرفته می شد، از کار هم بر کنار می شدند. اما با آمدن مجاهدین همه چیز را از دست دادیم. راه دیگری نداشتیم، تا بالاخره همین اتحادیه را ساختیم.

**سوال:** اتحادیه ی سراسری زنان را در کدام سال تاسیس کردید؟

**جواب:** اول سپتامبر ۱۹۹۲ یا سه ماه بعد از آمدن مجاهدین.

**سوال:** آیا توانستید مثل یک سازمان رسمی ثبتش کنید یا نه؟

**جواب:** بین خودمان بود در آن زمان چیزی به نام ثبت وجود نداشت.

**سوال:** آیا اتحادیه ی سراسری پشتوانه ی فکری سازمان دموکراتیک زنان را دارد و اگر نه، چه تفاوت هایی دارد؟

**جواب:** نخیر. تفاوت هایی دارد در آن زمان سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بسیار آگاهانه و با مطالعه می آمد.

در زمان طالبان و مجاهدین ما کورس های تدریس انگلیسی و کمپیوتر را راه اندازی کرده بودیم که زنان و دختران مخفیانه درس می خواندند و در این زمینه زن های مجاهدین و طالبان برای ما بسیار خدمت کردند که حالا ما نمی شناسیم شان. به مجردی که طالب و مجاهد در خانه می گفت که این جا می گویند یا اطلاع رسیده که آموزشگاه های انگلیسی وجود دارد فوراً به شکلی از اشکال آن خانم یک چیزی نوشته می کرد و به دست یک نفر روان می کرد که طالب یا مجاهد می آید. صبح می آمدند هیچ چیزی در آن خانه نیست به جز قرآن کریم. مردم کمک می کردند، محل کمک می کرد. چرا یا دختر، یا نواسه یا برادر زاده اش در همان جا درس می خواند. یک جوش و خروش و همبستگی که آن را متأسفانه امروز از بین بردند. همه ی این ها از بین بردند، مادی ساختند و پولی شد. ما را می گفتند مادی پرست یا هر چیزی را مادی فکر می کنید. این ها همه چیز را مادی ساختند، دین را مادی ساختند، آموزش را مادی ساختند، برای خود یاد می گیرند توقع از من دارند که پول برای شان بدهم. ما شب ها تا صبح می نشستیم، و گدایی می کردیم تا یک کتاب، یک مجله خیرات به دست بیاوریم. حالا می گویند کلان آدم ها با موتر و بادیگارد می آیند. ما روز آخر پول می دهیم و اعلان کردم که ترانسپورت دارید. بادیگاردها می گفتند برای ما هم شاید بدهند. کی ها روز اولی که می آیند نه ولی روز دوم به خاطر پول و پیسه می آیند. امروز ۱۷ نفر آمده بود ولی شاید فردا سه نفر بیایند. اما در آن زمان این انگیزه ها بود. خاطرات تلخ بی حقوقی، خاطره ی تلخ فقر، تاریخ یا خاطره زحمت برای مهاجرت، توهین، تحقیر را اکثریت این مردم پشت سر گذاشتند. ولی حالا یک پول سرشاری از سراسر دنیا به این کشور آمده است. یک بخش آن حیف و میل می شود یک بخش دیگر آن صرف مخارج شخصی افراد می شود. اکثر افراد بلند پایه ی حکومت های سابق خانه نداشتند و حتا پول کفن، اما امروزه یک کارمند عادی دولت بلند منزل دارد.

**سوال:** خانم امروز ۹ سال می شود که یک تجربه ی دیگر در افغانستان جاری است. شما بگویید که آیا در این سال ها به طور ملموث و واقعی دست آوردی برای زنان بوده است یا نه؟

**جواب:** چرا نه، همین که در ظاهر زن از همان حالت فلاکت، خانه، چادری، بی حقوقی، مکتب نرفتن و کار نکردن بیرون می شود، و حالت قبل از آمدن مجادین به کابل بعد از یک وقفه دوباره در حال احیا شدن است، خود یک دست آورد است. امروز زن تحصیل می کند، زن مکتب می رود، زن کار می کند، زن در مشارکت سیاسی سهم می گیرد، زن به حیث نمونه و سمبول در یک مقام می رود. اما با ادعایی که از طرف جامعه ی بین المللی صورت گرفته بود که قسمت زیادی از مشروعیت خود را از مردم خود به خاطر احیای دوباره و نجات زنان افغانستان، مشارکت زن، تامین عدالت، از بین بردن تبعیض، تبعیض به خصوص جنسیتی، گرفته بودند، نشد. همه چیز را تقریباً آوردند اما سمبولیک، بنیادین و ریشه ای برای بهبود وضع زن کار صورت نگرفت. هر چیز را در روپنا و نمایشی آوردند. شما وقتی که اقتصاد زن را قوی نسازید آن زن سیاست نمی تواند بکند، شما اشتغال ایجاد نکنید، زن را مستقل از لحاظ اقتصادی نتوانید، زن در هیچ چیزی مشارکت نمی تواند بکند. زنی که مصرف کمپاین خود را در انتخابات از پدر، برادر، قوماندان و یا یک کسی دیگر بگیرد کمپاین کند شما توقع نداشته باشید، او وقتی تعهد کند که یا با قلب، یا با پول و یا به هر چیز است، و زن را به مجلس برساند، آن هم آدمی که خودش هویت خود را چندان نمی داند. آگاه نیست که در پارلمان چه می گذرد، نماینده چه وظایفی در پارلمان دارد؟ ولو که سواد حداقل هم دارد، این را شما به پارلمان می آورید، با عزت و پول فراوان، با معاش و بادیکارد، او عقل خود را از دست می دهد. چه بوده است و چه شده؟ پس کسی که مصرف او را داده برایش دیکته می کند که چه کند چه نکند. در پارلمان چه موضع گیری کند؟ او حق خود را فروخته. او نمی تواند به دلخواه خود فلان وزیر را در استیضاح اش بگوید بیاید یا نیاید. رای اعتماد خود را بدهد یا ندهد، او نمی تواند وقتی که قوانین اولاً از فهمش دور است، دوم او دیگر نمی داند که در کجا زن است، در کجا صدای زن است، این قانون به نفع مردم است، به ضرر مردم است، اگر تشخیص هم بدهد، کسی که او را به پارلمان آورده برایش می گوید که چه کار کند یا نکنند. پس وابستگی های اقتصادی که کم نشود به هیچ وجه کسی نمی تواند سیاست مستقل داشته باشد؟ بنابراین، کار اساسی و ریشه ای در افغانستان به خاطر به دست آوردن حقوق زنان، حقوق اطفال، عدالت، از بین بردن تبعیض، مورد توجه قرار نمی گیرد. برعکس اختلاف های قومی، مذهبی، زبانی، جنسیتی را این ها دامن زدند. به همین خاطر است که میلیون ها دالر در این کشور به نام زن، به نام باز سازی آمد اما زنی را که در قرا و قصبات است نیم درصد هم برایش نرسیده است. برای حفر یک چاه آب آشامیدنی مثلاً ۸ هزار دالر گرفتند، در ارزگان و بدخشان

یا در یک جای دیگر. آن را به چهار هزار برای یک فرد دیگر فروخت تا بسازد. فرد دوم دوباره چاه را فروخت بالاخره با ۵۰۰ دالر چاه حفر می شود. فرد آخر چاه ۵۰ متره را در ۱۰ متر حفر کرد. چند سطل آب بیرون شد بعد توسط چند نفر افتتاح شد، ده روز بعد این چاه خشک شد. به این گونه تمام پول ها حیف و میل شد، فساد اداری به اوج خود رسید. کسی که نان خوردن خود را نداشت، کسی که یک بسوه زمین یا یک خانه در کابل نداشت امروز صاحب چندین ساختمان شد، صاحب زمین شد، صاحب هستی شد، صاحب موترها و همه چیز دیگر شد. از پولی که برای مردم افغانستان آورده شد و از فساد اداری. برای این که مد حقوق زن بود مرد آمد، کسی که تا دیروز زن را می کوبید، زن را مال خود فکر می کرد، متاع خریدی خود فکر می کرد، حقوق زن گفت، حقوق بشر گفت، نکتایی زد، ریش تراشید، دریشی کرد. او هم دموکراسی می گوید، ما هم دموکراسی می گویم. مشکل شده که دموکراسی او قدرت مند تر است، جذب بیشتر دارد. فندهای زیادتر می گیرند، کمک های زیادتر هم می گیرند.

**سوال:** الان اگر قرار باشد سه تا اولویت برای زنان در همین دوران تعیین شود به کدام یک از اولویت ها اشاره می کنید؟

**جواب:** خواست زنان بسیار زیاد است. سه اولویت اساسی یکی خود کفایی زن است، زن باید با سواد شود، سواد را نه به حیث یک پروژه بلکه باید آن را به یک پروسه ی همگانی تبدیل کرد این اولین اولویت است. در این بخش آموزش و پرورش می آید. شما از لحاظ آموزش و پرورش یک ملت را آگاه نسازید، هیچ چیزی به دست نمی آورید نه دموکراسی، نه حقوق بشر، نه عدالت و نه هیچ چیز دیگر. تا زمانی که به مردم از لحاظ سواد و آموزش آگاهی ندهید هیچ وقت آگاهی سیاسی داده نمی توانید. باید سیاست مداران آگاه به مجلس بروند، آگاه در همه بخش ها باید بروند؛ در همه بخش ها آگاهی داشته باشند. دوم ایجاد زمینه های کار و رشته های تخصصی است ما منتظر نمایم که همه مردم دانشگاه و مکتب بخوانند. باید مسلک ایجاد شود، حرفه ایجاد شود و نظر به پیداوار هر منطقه و هر قریه زمینه های حرفه و پیشه ی آن ها را تعیین کنید. شما احتیاج ها و ضرورت های زنان را از محل شان جستجو کنید نه این که از اروپا و امریکا دیسانت شود. نه این که از میان شهرها روشنفکران برای شان تزریق کند. حتا نیازمندی یک منطقه را از زبان خود مرد و زن باید شنید که آن ها به چه نیاز دارند. مساله ی سوم صحت است. صحت زن از لحاظ کلینکی، از لحاظ مرگ و میر اطفال، از لحاظ زمان بار داری باید تضمین شود. مساله ی دیگر تطبیق قانون است. تا زمانی که قانون را تطبیق نکنید نمی شود کاری کرد. در قانون، ما ازدواج اجباری نداریم، اما

عملاً وجود دارد. حاکمیت قانون و یک بازنگری در قوانین به شمول قانون اساسی این ها اولویت‌هایی است که به نظر من مهم است.

**سوال:** کدام ماده‌ی قانون اساسی باید تعدیل یا تصحیح شود؟

**جواب:** در قانون اساسی ماده‌های ضد و نقیض وجود دارد که نه تنها در بخش زنان در قانون مدنی، در قانون جزا، همه‌ی این‌ها به یک بازنگری کلی حتا در همین قانون تازه تصویب شده یا فیصله شده‌ی احوال شخصیه‌ی اهل تشیع نیاز دارند.





## Politis Asia

and a woman is somebody who is unable to employ all her capabilities. All in all in the past nine years, these issues have reduced our expectations of women. Insecurity is growing and the women's presence is decreasing by the day."

Ms. Soraya Perlika, graduate of economics, women's rights activist and a founding member of the Democratic Organisation of Women of Afghanistan, discussed the experience of women in the 1970s and the establishment of the Organisation: "The legal structures prepared the ground for women's participation and the forming of the Democratic Organisation of Women of Afghanistan. The constitution supported women. Women won the right to enter the parliament for the first time and that was a strong motive to elect women MPs. There were social and political activities and men and women were mobilised spontaneously. There were collective campaigns involving several thousand men and women for the first time. On the other hand, political activities were permitted in the universities and Kabul University was the centre of intellectual political activities. She believes: "Nothing will be achieved as long as strong motive and realistic demand are lacking. At that time [1970s], there was no money, no NGOs, no donors. We struggled exclusively for our rights."

says: "Men led the war in Afghanistan; thus when fighting subsided to some extent, they assumed the leadership again and gave a very small share to women."

She believes that the strength of ethnic and language divisions in Afghanistan has even divided women parliamentarians along ethnic lines. On the other hand, in her opinion, the various women's institutions somehow constitute a women's movement in Afghanistan. The feminine movement [as she describes it] in Afghanistan has not dealt with victims of wars, because the donors have not supported it and there are no projects dealing with the victims, because the position of the international community resembles that of the governments. They view women's issues to be marginal in the context of international aid.

Ms. Azra Jafari, women's rights activist and the first woman mayor in Afghanistan, has the following to say on women's achievements after the fall of the Taliban and the arrival of international military forces in the country: "A more open climate appeared for women after 2001, but they could not use it properly. Their weakness was one of the reasons. Our women do not have sufficient political, economic and social knowledge, she says. Elite women were drawn toward NOGs and tried to have NGOs rather than be active in and learn politics. The funds that poured into the country under different headings to improve the conditions of women were based on certain plans as their background and harmed the effort to identify the real needs of women and those needs were lost. NGOism and the related attitude discarded the spirit of voluntary work among the public. On the other hand, the patriarchal culture prevailing in Afghanistan has set up obstacles ahead of women. There is an undeniable belief at the back of the minds of our most democratic men: You are a woman

## Politis Asia

men's work. To change that attitude, there should be a gender-based division of power. It is on that basis that women political activists are trying to enter the key decision making positions and demand shares for women as ministers, deputy ministers, as well as in diplomatic missions and independent directorates."

Identifying illiteracy to be one of the reasons for backwardness of the women's movement and its failure to take shape in Afghanistan, she asks: "Our women have not been freed from the walls of the home. How can one talk of the real presence of women without economic and educational power?"

She outlines three important priorities for women's struggles: public mobilisation to combat illiteracy, political campaigning to change the structure in the society, and an overall analysis of women's conditions and status in Afghanistan: "As long as the women of Afghanistan lack an overall view of women's conditions and status, they will be, wittingly or unwittingly, consumed by NGO projects."

In her opinion, the women's issue is completely a question of politics, intervention and problem, but there are endeavours to depoliticise it through NGOism. Education of women and providing awareness about their position as well as their economic empowerment are prerequisites of their empowering to raise their voice for their rights and to win the right of political management.

Ms. Najieh Hanafi, women's rights activist and a founding member of the Committee for Political Participation of Women in Afghanistan, believes there are three priorities for the emancipation of women from patriarchy: "Promotion and development of education, initiating a campaign for reform and passage of laws that would ensure the human rights of women, and setting up mechanisms to enforce them". She

Ms. Adeleh Mohseni, a graduate of law and women's rights activist, believes political participation of women in Afghanistan is essential as a lever of pressure on the government. A group of active militant women founded the Committee for Political Participation of Women in Afghanistan in 2004 and played an active role in parliamentary and provincial councils' elections since then. Pointing out the discriminatory laws concerning women, she deems the struggle to reform and change the laws and leave influence on politics is a priority for active women in Afghanistan. She says: "Activities of NGOs are often not compatible with the needs and wishes of Afghans. Project-based activities are pre-formulated and are usually imported intact. Nevertheless, whatever is done here is better than not having anything done." She believes literacy to be a pressing need for women of Afghanistan and even the whole society, without which one cannot expect to reach a democratic society.

Dr. Alema, Ph.D. in Philosophy and History from Germany, pointing out the centrality of misogyny or reforms during the past 100 years in Afghanistan, believes that the period of King Amanollah Khan (1920s) marked the beginning of involvement of women in social and political life of the country. Nevertheless, after 2001, the women's movement was replaced by organisations that pursued short-term projects. The civil and international institutions for women have command schemes for women with no fundamental relationship to problems of women. Their project-based approach to the women's issues has diverted them away from fundamental work toward change in social and political structure. Blaming the ruling system in Afghanistan as one of the reasons for absence of women's participation, Dr Alema says: "The system is patriarchal and the society believes that politics is

## Politis Asia

violator of human rights, because that country fully employs the macro models of capitalism. As noted by many thinkers, capitalism is no longer only Western. We have different models of capitalism ranging from the East to the West that can adapt to any domestic political and cultural pattern. China, Iran, Saudi Arabia and Dubai are different types of capitalism with tyrannical cultural and political structures. Thus, if you are in line with international models, it is not important what your women suffer from and what problems the poor and lower classes grapple with. On the other hand, when those prescriptions arrive in countries like Iran, the only parts that are taken note of are those that do not harm the interests of the ruling political class.”

Referring to empowerment or enabling of women, she says: “It is not a question of ability; it is a question of power. Empowerment aims at the power relations, which is a macro and structural issue and requires a structural change in power relations. Empowerment reduces the issue to an individual one and indicates that the problems would be resolved if, for instance, the economic or health conditions of women were improved. On the other hand, wherever the issue of gender is involved, there surely is a domain of power, i.e. women are most probably unequal to men there; those relations are almost everywhere against women.”

In her opinion, collective action is one effective way of empowering women: “Women who engaged in collective action founded the subsequent women’s movements. Collective action which is necessary for all social movements is of great significance for empowerment. Indeed, it is not possible to empower women through individual actions. Nevertheless, not every collective action brings power, only those that can disturb the power relations.”

women in upper social classes indeed endeavour to maintain their authoritarian position vis-à-vis women in lower classes in all societies, not only in Iran, Afghanistan and Pakistan, but in France as well. The truth is that in France, about 10% of all women are in the upper echelons of power. Hence, in the past 20 years, a larger number of women have gained more economic power, but the majority of women in France have grown poorer. As a result, the upper classes of women prefer to be closer to higher classes of men rather than women who belong to lower classes. This illustrates that beside the gender factor, other factors such class, race, ethnic affiliation, religion and others also influence the power relations. On the other hand, power relations are not confined to relations of political power; men have more power and they have the upper hand in the power relations. That situation prevails also in economic, social, political and cultural domains. As a result, women cannot change anything through political participation alone.” Dr. Kian believes that NGOs stir power relations among women in countries like Afghanistan.

Dr. Fatemeh Sadeghi, Ph.D. in political science and a researcher of women’s rights, is critical of the uniform international prescriptions of international organisations for improvement of women’s conditions worldwide and deems them to take a simplistic approach to problems of the developing countries and that are in fact effective in intensifying their problems. She says: “A good example [...] is Saudi Arabia. There are universities for women in Saudi Arabia, but women’s political and economic participation is next to zero, because the prevailing belief in that country is that participation is in contravention of the domestic structure. On the other hand, Saudi Arabia is a capitalist country, which has no problem with the West and the West never mentions it as a

## Politis Asia

discourse into the domain of political participation, women such as Hannah Arendt, Julia Kristeva, Helene Cixous and others have brought their 'philosophical discourse' into the academic domain. If a meta-sexual discourse is introduced in the future, there will be a possibility to bring changes to power equations and politics. Then, colonialism will also lose its function and role. Colonialism or neo-colonialism, capitalism (private or international), politics (modern or post-modern) and, above all, globalisation that is seeking to maintain the authority of all those three patriarchal categories (they are all results of patriarchal discourses) in their new current form, will be meaningless in the presence of human-centred discourse."

Dr. Azadeh Kian, researcher and professor of sociology and director of Women's and Gender Studies Centre in Paris 7 – Diderot University, believes: "Literacy and education of women can develop their insight. Literacy is a means for women to eliminate discrimination if the ground is ready, but literacy alone does not automatically mean that every literate woman would seek to eliminate discrimination. Different scientific studies show that women's employment and work can have influence on their political participation. The shaping of gender identity among women is significant because they would raise gender-specific demands. For instance, the majority of Iranian women had not developed a gender identity before the 1979 revolution, despite the prevalence of positive laws. Therefore, they did not have gender-specific demands and their political demands were the same as men's. On the other hand, the social classes play a very important role in gender inequalities and the degree of women's political participation.

"We frequently forget that there are social classes and many

identity and self-consciousness of women. Nevertheless, she points out – noting the condition of women in many countries – that women’s access to education does not automatically allow them to gain access to seats in parliament or in government and take part in macro policy making. The reign of patriarchy, the ruling discriminatory legal and social systems and the short-sighted interpretation of religion, have embedded lack of rights and inequality of men and women so deeply that even the educated women are blocked from entering governmental institutions.

In her opinion, women’s presence on the political scene depends on the development of gender awareness and the existence of an egalitarian movement of women that would ensure their impact on the political scene. She believes the extensive gender-based violence in the family, the society and at the hands of governments has deeply and horribly impacted the psyche and life of women in Afghanistan and led to the generation of massive disbelief.

Dr. Nahid Tavassoli, women’s movement researcher and managing editor and chief editor of Nafeh Literary Journal, argues: “Education can – even in this patriarchy-centred culture – open a way for women to play an active role in politics. Thus, they would be able to activate their “feminine discourse” in all structural domains of the patriarchy-centred society. The feminine discourse could, alongside the prevailing male discourse worldwide, lead to a ‘bisexual discourse’ or even a ‘meta-sexual discourse’ that would be a ‘human-centred discourse.’ The obstacles ahead of women’s participation, beside the taboos and fossilised traditions of backward societies, include the backwardness of men that creates a massive psychological hindrance for women. Even though there are not any women who would bring their feminine



## Politis Asia

or government decree or creating a few NGOs and governmental organisations. That culture is deeply ingrained in the identity of every single individual. Women activists must deal with the issue as a multi-faceted social phenomenon. For instance, if the aim is to reform the discriminatory laws for the better, women's presence in the power domains is essential. Until then, women must seek other ways to solve the complex problem. They must present themselves as an emerging societal power, because the patriarchal culture will not give in to equality of women or a more active role for them. It would accept, at best, that women should study and finish higher education and then stay at home. They should be sacrificing women, wives, sisters or mothers, but not political or social activists.

Emphasising the significance of literacy for socio-economic development and the need to combat illiteracy, Mr. Sarwar Hussaini, then Deputy Minister of Vital Literacy of Afghanistan (the Ministry of Education), said: "Unfortunately, literacy was not a priority from the beginning for the post-Taliban government and the international community in Afghanistan. One major reason was perhaps the priority of the security conditions that still prevails. Second, this country faces many problems in regard to nutrition and poverty eradication. A large portion of the population is living under the poverty line. It is evident that literacy would be relegated to the second position, when you are hungry. The government officials and other countries, however, did not clearly realise the logical relationship between illiteracy, poverty and insecurity and other problems. Thus the problem remains unsolved."

Ms. Jamila Palwasha, a women's rights activist and a founding member of the Democratic Organisation of Women of Afghanistan, deems education the only means to ascertain

i.e. creation of a sphere of exchange and promotion of awareness, with which this issue of *Politis asia* is published.

We have compiled 11 dialogues with activists and opinion holders in three parts. Part I deals with 'Education and its impact on political participation of women.' Part II, 'Political participation, beyond education', concerns the multi-sidedness of women's political participation and elimination of discrimination. Part III is allocated to 'the experience and struggles of women's rights activists in Afghanistan'.

Dr. Saeed Payvandi, education specialist and university professor in Paris, regards fair education and gender balance as a lever of power and says: "Through education, women can enter the society as active citizens. Going to school and receiving education is basically some kind of participation in the trend of becoming part of the society. The other impact of education on women's participation concerns knowledge. The education system can bring in important data into the social and political life and inform the male and female students of the relationship between different institutions. That will teach them to learn how the society is run and what features the social and political system has." In his opinion, informed political participation and presence of women is very difficult without their access to education: "Indeed, the course of development in Western society shows that women entered the society when they won suffrage. They became social and political actors, when they gained extensive access to education."

In his opinion, however, access to higher education alone is not tantamount to political participation or impact of women on social, political and economic domains. The obstacles and impediments against equality of men and women are multifaceted and will not be eliminated simply by passing one law

## **Politis Asia**

ticipation.

The topic of gender analysis entered a new phase upon a commitment made by the governments participating in the Fourth World Conference on Women (Beijing, 1995) to promote women's participation, their progress in social affairs and achievement of the goals of gender equality. Thus, progress and development of women became the main core of the topic of sustainable development. Many women activists are critical of the outcome of the Beijing Conference. Their main critique concerns the uniformity of prescription for all women from different countries that have not only failed to improve their condition; they have even consolidated their lower status.

In this issue of Politis asia, we have interviewed specialists and researchers in the field of women's education and issues from Afghanistan and Iran. On the one hand, they have specialised knowledge of the topic in question. On the other hand, the common aspects of culture, religion and language mean they have common problems. The geographical factors and political frontiers did not play a role in our choices. We are hoping to continue the discussion with specialists from other countries in Asia, e.g. India, Pakistan, and Central Asia. We are of the belief that the progressive men and women of the world and the region in particular can enter dialogue, learn from each other's experiences and find new ways and discourses for women's liberation from discrimination, violence and second class citizenry, without concern for the daily politics of governments. The dialogue has to take shape not only among the like-minded activists of the women's movement, but among activists who think differently. Experience has shown that the region's women are pioneers of solidarity and creating common language. This is the spirit,

## **Preface**

This issue of *Politis asia* is concerned with the role of literacy and education in eliminating discrimination against women, and their political participation. The topic is important, because gender inequality would prevent half the population of a country from participation and citizenship rights. The extent of gender inequality may be different in different societies and cultures. The issue of gender is however a political issue before being a social one.

Meanwhile, the growth of knowledge and awareness in various societies and in particular among women has an impact on their move to eliminate gender discrimination and increase political participation. Even though many people are of the opinion that women's economic activities prepare the ground for their political participation, it should not be overlooked that it is not possible to eliminate discrimination against women through their political participation alone. This requires activities in all social and cultural areas and private and public domains, where the central role of education and literacy is clear.

There are different reasons for gender inequalities and their reproduction: patriarchy, power relations, family institution, colonialism, policies and uniform, but futile, prescriptions of the big international and inter-governmental institutions and gender-based discrimination in regard to access to resources. The need for women's labour power and growth of capitalism and ideologies of the last century required the full participation of women at all levels of the society. Growth of women's awareness, and their struggle for equality, has simultaneously prepared the ground for women's equal par-



# Table of Contents

**Preface:** Shourangiz Dadashi, Guissou Jahangiri p5

## **Part I: Education and its impact on political participation of women**

Fair education and gender balance, a lever of power, **Saeed Payvandi** p.17, What is the priority, poverty eradication or fighting illiteracy?, **Sarwar Hossaini** p.31, Women's awareness & not just education against gender discrimination, **Jamila Palwasha** p.45,

## **Part II: Political participation, beyond education**

From a man-centred discourse to a human-centred discourse, **Nahid Tavassoli** p.55, From social classes and women's employment to their political participation, **Azadeh Kian** p.65, Neo-colonialism and international prescriptions strengthen gender inequality, **Fatemeh Sadeghi** p.79

## **Part III: Experience of women's rights activists in Afghanistan**

Reforming and adjusting discriminatory laws, priority of women's struggle in Afghanistan, **Adeleh Mohseni** p. 97, NGOism against women's political movement, **Dr. Alemeh** p.105, Women's question is a marginal issue for the international community, **Najieh Hanafi** p. 125, Political activity or competition with men, **Azra Jafari** p. 143, Experience of women of Afghanistan in the 1970s, **Soraya Perlaka** p. 163

---

**Discrimination and political participation of women: Role of education**

A collection of dialogues

Politis asia 4-5

Compiled: Guissou Janahgiri and Shourangiz Dadashi

Layout and design: Rooholamin Amini

English: Khalil Rostamkhani

Compiled, edited, published: Armanshahr

First edition: Spring & Summer 2010

Print-run: 1,000

Printing press: Matba'e Maslaki Afghan, Kabul, Afghanistan

---

This publication has been produced with the financial assistance of the European Union and Open Society Afghanistan. The responsibility for publication lies with Armanshahr Foundation and for contents of articles with their writers and they can in no way be assumed to reflect the views of the above institutions.

# **Politis Asia 4-5**